

# رهنمای دانش

---

بررسی تازه در آموزش و پرورش

---

نخاست

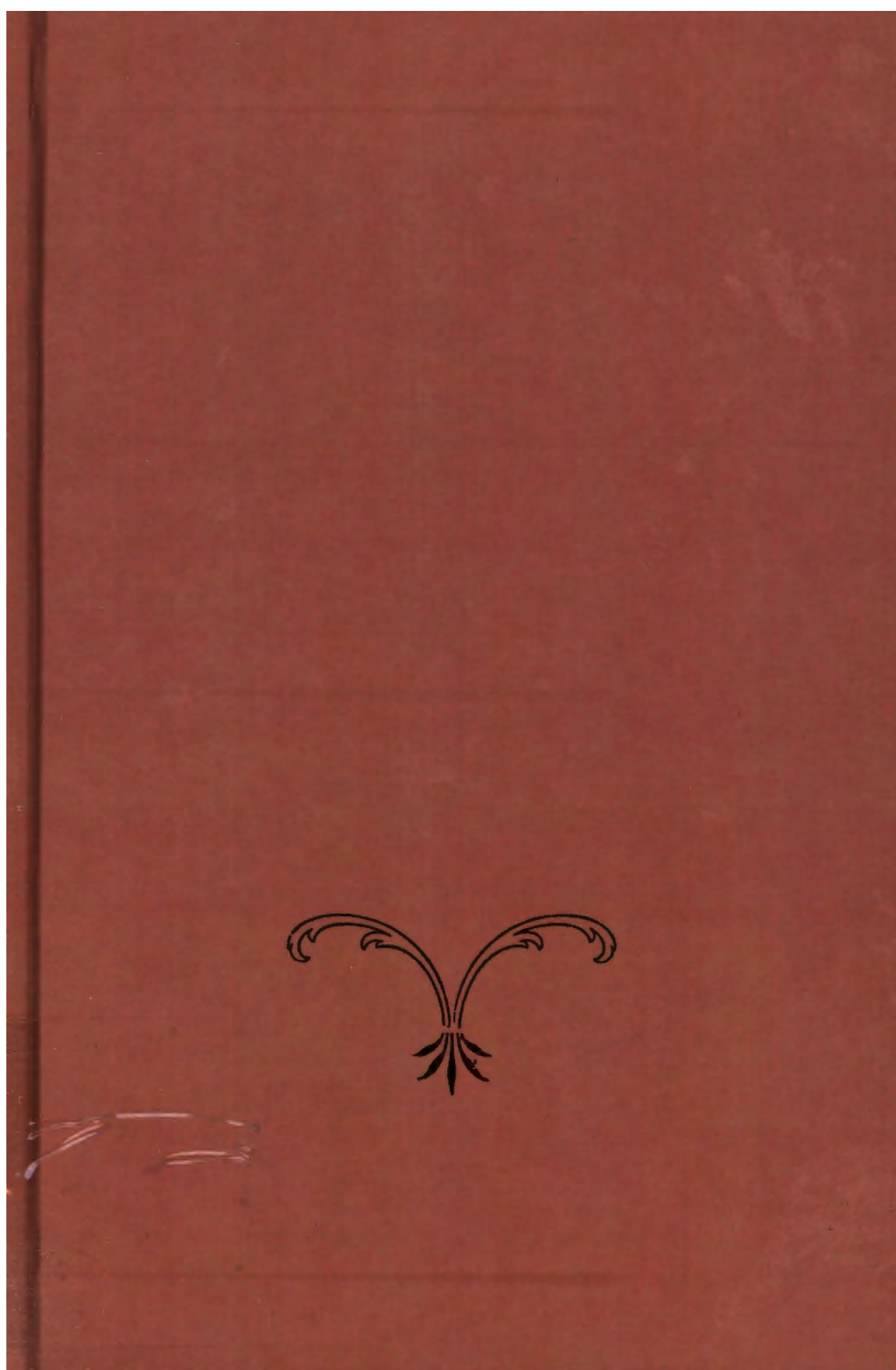
محمد جناب زاده

---



چاپخانه مطاہری

تیر ماه ۱۳۱۹







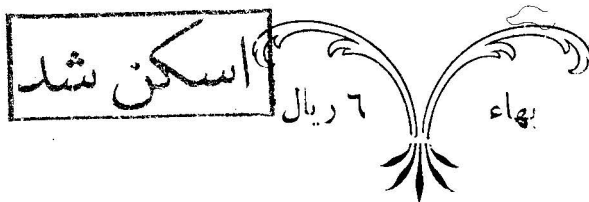


# رهنمای دانش

بررسی تازه در آموزش و پرورش

نگارش

محمد جناب زاده



چاپخانه مطاہری

تیرم ۱۳۱۹

چهار چیز است که گر جمع شود در دل سنگ  
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خمارائی  
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد  
تربیت کردن مهر از فلک می نائی  
عضدی

## آغاز سخن

کتابی که اکنون به نظر خوانندگان میرسد بر رسی تازه در موضوع پرورش بر اصول روان شناسی میباشد. روان شناسی (معرفة النفس) امروز پایه علوم عقلی شمرده میشود و بنا بر این نفوذ او در فن پرورش طبیعی است و هر اندازه مطالعه و بررسی محققین در امر تربیت و پرورش توسعه پیدا میکند نیازمندی کار شناسان را بدقت و توجه، و لزوم آمیزش روان شناسی با فن آموزش و پرورش زیاد تر محسوس میسازد.

پرورش یا تربیت عبارت از مجموعه تأثیراتی است که نافذ در طبیعت و نیروی عقلی و اراده فرد و اجتماع است و همچنین کیفیاتی که انسان بخود تلقین می کند یکی از عوامل مؤثر در تشکیل امر تربیت بشمار میرود.

توازن قابلیت های متنوع، نمو فکر، پرورش نیروی اراده و عمل آئین خاصی دارد. یافتن اصول آئین پرورش منوط به شناختن طبیعت و انواع استعداد هائی است که در انسان مکتوم است، طبیعت و استعداد عقلی انسان را باید با مطالعه زیاد در مسائل روان شناسی درك کرد و برای انجام پرورش آثار نفسانی را بر رسی نمود - آشنائی با اصول روان شناسی بسیاری از معضلات و دشواریها را در امر پرورش حل مینماید زیرا بر این اساس آموزش با مواهب طبیعی انسانی آمیخته میشود و از این راه نتایج نیکو و سودمندی حاصل میگردد همه کوشش ها برای درك

سعادت است و سعادت امری است اعتباری که زیبایی آن در این نکته نمایان میشود هنگامیکه بین جسم و محیط زندگانی توازن حاصل شد یعنی کیفیات عقلی و حواس انسانی با زندگانی موجود ربط پیدا کرد انسان خود را سعادتمند میداند.

ربط انسان با محیط هوازی خاص دارد و آن عبارت از پیوستگی با عادات است که محصول زندگانی اجتماعی میباشد و همچنین مجموعه تقلیدها و کارهایی که با مرور زمان صورت پیدا کرده و این مسائل است که مجری تربیت را باز می‌کند و گذشته‌ها را بآینده انتقال میدهد. پرورش سعی میکند که با روش مقتضی انسان را در زندگانی (فردی و اجتماعی) به منظور تأمین سعادت رهبری نماید تا به مراتب کمال برسد بنابراین این بایستی در آغاز دانسته شود که محیط عقلی و نفسانی انسان چگونه میتواند با عوامل مادی و معنوی محیط و اجتماع ربط و پیوستگی پیدا کند آثار نفسانی انسانی مولود غرایز و کیفیات اکتسابی اوست، کمال پرورش آنکاه حاصل است که غرایز و عواطف خوب در نهاد انسان رشد کامل پیدا کنند و محیط نفسانی فرد با محیط اجتماع یکسان گردد و به جز حقیقت و شاهراه هدایت کمال مطلوبی دیده نشود و خداشناسی آغاز و انجام آموزش و پرورش قرار گیرد.



در این عصر فرخنده که همه شئون اجتماعی ما راه کمال را می‌پیماید و عظمت مادی و معنوی کشور تاریخی ایران بر اساس مفاخر باستانی و ترقی عهد تازه میدرخشد هر فردی باید بنوبه خود در انجام خدمات اجتماعی سعی ورزد و از ابراز سعی و کوشش دریغ ننماید

در تملو خدمت های اجتماعی ، خدمت بفرهنگ همگان که پایه و قوام مدنیت بشمار میرود مزیت خاصی دارد و در این زمره بآموزش و پرورش که هستی و مایه فرهنگ را بوجود میآورد در خور فحص و مطالعه دقیق میباشد .

هر چند کار جاری من مقتضی مطالعه در پیرامون مسائل تربیتی نیست و در خور آرزوی خویش فرصت بررسی و کسب معرفت در این راه را ندارم ولی بحکم آنکه سالی چند به شغل دبیری در فرهنگ بسر برده ام و مطالعات عملی نیز در امر آموزش و پرورش دارم نخواستم نامم از خدمتگذاران فرهنگ محو شود و خاصه آنکه ذوق فطری و سودای طبیعی هم مرا آرام نمیکذارد

کتاب ( بررسی تازه در آموزش و پرورش ) محصول مطالعه زیاد و بحث دقیق است - در آغاز فهرستی از مطالب این کتاب در روزنامه کوشش درج شد و در هنگام نگارش هر گفتاری نگارنده توانست به مطالعه زیادتری موضوعهای تربیتی را مورد بحث قرار دهد

موهبت و عنایتی که مرا از خدمت بفرهنگ محروم ننموده همان افتخار نویسندگی و سردبیری روزنامه کوشش است دوست ارجمندم آقای صفوی مدیر روزنامه کوشش هماره مرا در مطالعه و بحث مسائل فرهنگی تشویق نموده اند و در مدت هیجده -الی که این نامه ارجمند انتشار مییابد دو سوم گفتارهای اساسی آن در موضوعهای فرهنگی و تربیتی بوده و همین امر برای نگارنده بهترین وسیله و موهبتی بوده است که در حین انجام وظیفه نویسندگی توانسته ام در مطالعه

و پرورش موضوعهائی که با ذوق فطری من هم آهنگ است کار نمایم. بنا بر این میتوانم بگویم کتابی را که خوانندگان بخود زحمت مطالعه میدهند محصول تجزیه و آزمایش هیجده سال نگارنده و یکدوره کامل آموزگاری میباشد.

در این کتاب از آغاز مسائل تربیتی با روان شناسی آمیخته شده و با نشان دادن راه پرورش و تنوع آموزش کیفیات نفسانی بدقت مورد بررسی قرار گرفته است.

موضوع مهمی که امروز در پرورش کمال اهمیت را دارا شده توجه بخلق و شخصیت دانش آموز و مطالعه آثار وراثت است. برای اینکه از مطالعه این موضوع تنها بفهم علل اکتفا نشود روابط روان شناسی با پزشکی و بیماریهای عقلی شرح داده شده و نیز بخشی در سنجش هوش بر این تألیف افزوده گردیده تا بدرستی عوامل مؤثره در روش پرورش شناخته شود.

با اعتراف باین حقیقت که امر آموزش و پرورش کمال وسعت را داراست و بحث نویسنده مقدمه کوچکی در این دانش بوده و نواقص زیادی هم در بر دارد ولی از لحاظ آنکه آغاز کمال سعی و کوشش است و باید با مطالعه و کار نواقص مرتفع گردد همین مقدمه کوچک و پر نقص را هم برای برداشتن قدم و انجام خدمت سودمند دانستم.

محمد جناب زاده

---

ای همه هستی ز تو پیدا شده  
خاک ضعیف از تو توانا شده

## بررسی تازه در آموزش و پرورش

در عصر حاضر آموزش و پرورش دیگر دارای معانی ساده و محدود نیست، همانطور که طب امروز توجه بیک نوع ناخوشی ندارد و کالبد انسانی - یعنی مرضی را فقط از یک نظر مورد بررسی قرار نمی دهد و پزشکی دقت بکلیه جهات بدنی ناخوش دارد و حتی از طرز زندگانی و عواطف و ذوق و روش خانوادگی پرسش نموده پرسشهایی هم از سنین عمر پدر و مادر و خویشاوندان و شغل آنان برای فهم آثار انتقالی در مرحله توارث مینماید و تمام رشته های این پرسشها را برای تداوی قطعی مرض و بهبودی بدن لازم میدانند آموزش و پرورش عصر حاضر هم همین روش را بعد کمال مورد سنجش و پرسش قرار میدهد و از این جهت همه چیز در این دانش راه یافته و آموزگار و استاد را از هر جهت در یکدرجه بسیار عالی قرار میدهد و مسئولیت او را سنگین مینماید،

طرز تربیت و پرورش استعداد و درك نوع آموزش خیلی آسان است زیرا روش آنرا حکمای محقق و دانشمندان روانشناس روی قواعد قطعی ریاضی قرار داده اند اگر ترتیب شماره گذاری در آموزشگاهها و آزمایش دیگر در گذشته ها بسته بقوه فهم آموزکاران بوده امروز دیگر این

مسئولیت سبک شده و مقیاس عمل ذوق آموز کار نیست بلکه اعداد قطعی ریاضی که از قواعد معین بدست میاید حصول نتیجه را اعلام میدارد.

تربیت گذشته بر نمودن قوه حافظه و یاد دادن و یا فرا گرفتن معلومات معین و محدودی بود یعنی آنچه را که نام دانش داشت بافراد میآموختند و همان اصوات گفته شده را باز در موقع آزمایش میخواستند ولی روش امروز پرورش تمام خصایص ذاتی و روحی و جسمانی دانش آموز است و آنقدرها تدریس سطحی نتیجه ندارد بلکه استادان امروز مانند يك باغبان موجبات نمو و رشد استعداد طبیعی را باید فراهم آورند و بگذارند نهال در آب و هوای مقتضی و مناسب حال بارور و باثمر گردد.

باغبان خلق میوه در درختان با ثمر نمی نماید بلکه طبق قواعد فنی که میداند وسائل نمو درخت و یا کشت را فراهم مینماید و پیشرفت را با استعداد طبیعی گیاه و اگذار میکند باغبان با گیاهان و استعداد معین و روشن سروکار دارد یعنی اگر تشخیص داد و دانست که هر گیاهی را چه هوایی مناسب و درخور کشت و پرورش کدام زمین است بمقصود میرسد و هیچگاه سعی بیهوده در تربیت گیاهان بی مصرف که فائده صنعتی و طببی و غذائی ندارد نمینماید.

مسئولیت سنگین آموزگار با دانستن قواعد ریاضی روانشناسی در این است که خلق و استعداد و امزجه تربیتی دانش جویان را نمیداند یعنی وقتی چندین نفر دانش آموز را در يك دانشپایه با و میسپارند از عهده او و هر دانشمند روانشناسی از دیده ظاهری مشکل است که دانش آموزان مستعد و با ثمر را از شاگردان ناتوان و بی ثمر امتیاز داده کیفیت باطنی

و مشاعر حقیقی آنانرا درك نماید. زیرا دیده شده بسا دانش آموزان در صورت ظاهر ناتوان و نامستعد بوده و آموزگاران هم از آنها ناراضی بوده‌اند ولیکن ودایع خمود آنان در برابر يك تصادف روشن و شعله ور گشته تظاهرات حیرت انگیز از نبوغ ذاتی خود نشان داده‌اند و بسیار دانش آموزان زبان دار و بظاهر خوش فهم ملاحظه شده که مغز نداشته‌اند و همینکه بمرحله بروز استعداد و عمل رسیده‌اند متوقف و بی ثمر شده‌اند.

بنابر این کیفیتهای ظاهری که سابق مقیاس عمل بوده خطای آن واضح شده‌است اگر بخواهیم استعداد در آنها تیکه بقول هاتف اصفهانی (دل پراز کفتگی و لب خاموش) - دارد محدود نمائیم و یا آلهائی را که نشاط ظاهری دارند و شیرین سخن و با ذوق بنظر میاید لایق بشماریم روی آزمایشها بحقیقت نرسیده‌ایم و اگر بخواهیم مدارج آموزش یکنواخت را در مورد همه رعایت نموده ثمره را بطبیعت واگذار نمائیم بایستی اذعان نمائیم ادای وظیفه نموددایم و به پاسخ همان آموزکاری خواهیم رسید که سعدی در گلستان از آن حکایت میکند که گفته است: تربیت یکسان و استعداد مختلف است.

خیر باید تربیت را یکسان قرار نداد و حل این مشکل بدین سان میشود که بهمان اندازه که استعداد مختلف است باید آموزش را هم مختلف قرار داد تا تربیت به حصول موفقیت منتهی شود همه کس نمیتواند بطور قطع و یقین بگوید که یکفرد از هیئت جامعه ممکن است بی استعداد باشد خیر بهمان دلیلی که همه در حدود عمل خود دارای عقل و شعور هستند استعداد هم دارند ولیکن بدون شك سطح مشاعر همه در پیکدرجه

بالا نرفته است. قوت وضعف افزایش و نقصان به تفاوت دیده میشود و این خود از مزایای خلقت است که بقول شاعر:

هر کسی را بهر کاری ساختند      حب آنرا در دالش انداختند  
همانطور که فائده غذائی و صنعتی و طبی هر گیاهی امروز روشن شده است افراد انسانی هم هر کدام دارای ذوق و استعداد خاصی هستند فقط مسئولیت آموزگار در اینجا است که باید استعداد و نوع آنرا که متمایل بهر قسمتی است بشناسد و پرورش دهد \*

در قدیم شناختن ناخوشیها خیلی مشکل بود و سخت تر بن مرحله پزشکی تشخیص نوع ناخوشی بود ولی امروز علم میکرب شناسی خیلی زود بفاصله چند دقیقه نوع مرض را معرفی مینماید و پزشك را آگاه میسازد آمـوزش و پرورش تازه قواعدی که در دست داده بدون تأمل استعداد و بنیه علمی و صنعتی دانشجوی را نشان میدهد.

**تنوع آموزش** - برای آنکه بهتر بروش آموزش تازه آشنا شویم این نکته را باید در نظر بگیریم که برخلاف سیره

گذشتگان امروز به تربیت یکسان عقیده مند نمیباشند تا آنکه بگویند

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست  
در باغ لاله روید و در شوره زار خس

بلکه متوجه این موضوع شده اند که بهمان اندازه که ذوق و استعداد متنوع و مختلف است تعلیم هم بایستی تنوع پیدا کند تا منظور حقیقی که حصول تربیت و پرورش استعداد معنوی است آسان گردد.

در این امر يك مشکلی هم وجود دارد که بنوبه خود میتواند

گفت از مراتب و مواقع خیلی دشوار مـ. مرحله استادی و انجام وظایف آموزگاری است و آن این است که در نهاد بشر خصائل خوب و بد هم وجود دارد. نسبت به عادات و صفاتی که از نظر چشما وائی اجتماعها تفاوت دارد و رسومی که در بعضی اقوام خوب و عکس همانها در نزد اقوام دیگر بد است کار نداریم . بحث ما پرورش استعداد فنی و مشاعر علمی و سجایای همگانی و اخلاقی است که همه وقت و در همه حال در نزد کایه اجتماعها پسندیده میباشد در مرحله آموزش و پرورش يك فرد برابر باد و مسئولیت می شویم یکی یافتن خصایل ذاتی و استعداد طبیعی و پرورش و دایع و مواهب بشری برای تجلی و بروز و دیگر مبارزه شدید و خفی با سیرتهای ناپسند و ضد اخلاق و ناخوشی های بدنی و روحی فردی که زبر آموزش قرار گرفته است .

پیشینان از نظر عرفانی میخواستند با خواهشهای حیوانی رزم نمایند و بر اصلی محور آموزش را قرار میدادند که هر چند تا درجه برای تزکیه روح و صفای نفس خوب بود و میتوان گفت از بروز طغیانهای نامطلوب میکاست ولیکن بطور کلی از لحاظ قوام مدنیت مفید نبود .

گوشه نشینی و سیرسلوک و مقاومت با خواهشهای نفسانی در کاستن طبایع حیوانی مؤثر است اما نکته اساسی اینجا است که انسان در زندگانی وظایف بسیاری دارد و باید بکمک اجتماع کار کند و از عقل و مشاعر خویش بنفع مدنیت بهره مند شود این بیان عالیشان که فرموده بنده من مرا عبادت نما تا تورا مانند خود توانا نمایم - این نتیجه را

نمیدهد که بشر تهی از عواطف و میل گردد بلکه منظور این است که باید از ودایع عقلی خدا داد بهره مند شد و توانائی در هر چیز پیدا نمود و باز بدان دیگر حاوی این منظور است که با انسان خطاب شده است (آیا گمان میکنی تو جرم کوچکی هستی در صورتی که مجموعه از عوالم و دنیای بزرگ میباشی؟) هر کس میتواند مغز و عقل خود را آزمایش نماید و در مرحله ریاضت علمی این نکته را بفهمد که انسان گنجینه دانشها و هنرها و مواهب آسمانی است ولیکن این حقایق در نهاد هر فردی خمود و ناپیدا است و بهمین جهت وقتی که برق آموزش این دنیای تاریکی که در ژرف آن اسراری از شگفت پنهان است روشن نمود خوب دیده میشود که در هر فردی تا چه اندازه نوا در فکری و عقلی وجود داشته است.

بنا بر این آموزش تازه میگوید که باید عرفان را با مصادر عقول و افهام منطبق نمود و در عین اینکه در پرورش نهالهای خوب عقلی و فکری انسانی بایستی سعی بشود بدون تردید غفلت از پست نمودن و نابود ساختن عواطف ناپسند نباید داشت. یعنی باید در قوام و تقویت زندگانی اجتماعی کوشید بوسیله آموزش همه را در مرحله سعی و عمل و حوائج مدنی بکار انداخت از عقل و مشاعر افراد مدنیت را در جاده تکامل راه برد.

باید از لذائذ و نعمات طبیعت بهره مند شد ولیکن برای درک لذائذ اخلاق و صفات ملکوتی را لازم است پرورش داد.

بنابراین آموزگاران امروز با مشکلترین روش آموزش مواجه

مییاشند . یعنی دیگر نمیتوانند افرادی را بنام :

تیغ دادن در کف زنگی مست به که افتد علم را نادان بدست  
از کسب دانش دور نمایند و هم تنها مقام آموزگاری یاد ببری  
ندارند بلکه بتمام معنی باید يك طیب روحانی کاملی باشند .

آموزش يك نواخت برای آموزگاران زحمتی نداشت . زیرا يك  
سلسله مطالبی را بدان مینمودند و دیگر مسئولیت این نکته را نداشتند  
که دانشجویان که در يك آموزشگاه کار میکنند همه کامیاب از بیان  
آموزگار شوند در پایان سال پرسشهایی میشد اگر دانشجویان میتوانستند  
مانند صفحه گرامافون همان مطالب را بگویند لایق و مستعد معرفی میشدند  
و چنانچه اغزش یا صرفی در کلام واقع میشد مردود میگشتند .

آموزش تازه این اساس را بکلی تغییر میدهد و معتقد است که  
هیچ فردی از بشر خالی از یکتووع یا انواع استعداد نمیباشد و بالاخره  
خدای طبیعت هیچ موجودی را بدون فائده و بی سبب خلق نکرده است .  
پس روان آموزش تازه مانند دانیان شیمی ایمان وایقان دارند  
که در هر انسانی انواع استعداد موجود است از نظر دانشمند شیمی در  
عناصر ترکیبی همه چیز یافت میشود . چنانچه دیدیم وقتی کائوشوك طبیعی  
تحت مطالعه درآمد فراهم آوردن آن از بعضی مواد مانند ذغال سنگ  
و غیره میسر شد - این حقیقت که همه چیز در تمام اشیاء وجود دارد  
امروز بمرحله یقین رسیده ولیکن سعی در طریقه یافتن آن باید بشود  
و بهمین دلیل علم شیمی بمراحلی از تکامل رسیده است که از مرحله حیرت  
و تعجب هم بالاتر رفته است .

در هر انسانی انواع استعداد موجود است ولیکن باین عقیده نباید همیشه درآموزه‌های یکنواخت اصرار نمود میزان استعداد که پیشینان معتقد بودند در دیده نخست مختلف است. ما تا چندی که وسایل زیادتری از نظر عمل روان‌شناسی و پزشکی روحانی و جسمانی یافت شود این عقیده را کنار میگذاریم که در تمام افراد یکسان استعداد وجود دارد و بهمان ایمان گذشگان می‌رویم و معتقد می‌شویم که استعداد مختلف است و پایه آموزگاه‌های خود را بر روی اختلاف و تنوع ذوق و مشاء قرار می‌دهیم تا زودتر بمرحله موفقیت نزدیک شویم و همچنین نگذاریم از آموزش یکنواخت ادراک مختلف خشک و بی اثر شود.

این عمل برای تقویت مدنیت موهبت شایانی است زیرا پایه تمدن بر علوم و فنون و ادب قرار گرفته و هر یک از این ارکان شامل صدها شعبه ورشته و سلسله است و هر سلسله آن یکرشته ذوق و استعداد موافق و مقارن می‌باشد.

بنابراین آموزش تازه بر اساس کامل مدنیت مادی و عقلی و روحانی قرار گرفته و این روش ناموس قطعی طبیعت است.

**مقصود از آموزش** در روش تازه آموزش و پرورش شخصیت انسان مورد دقت و بررسی است. منظور از شخصیت در این جا مجموعه خصائل روحی و استعداد و ذوق عقلی و همچنین ساختمان بدن و بنیه انسان است و حتی بعضی از پیروان این سبک چهره و سیما یعنی علم

چهره شناسی را دخالت داده اند وقتی با قواعد و تجارب حاصله استعداد افراد معین شد و ذوق و سلیقه و غریزه طبیعی آنان روشن گردید محور آموزش بر روی آن قرار میگیرد بنابراین علم بصفات و خصایص و خوی و عادت فطری و طرز تفکر طبیعی مهمترین اصل آموزش است زیرا این حقیقت روشن شده که علوم و فنون نمیتوانند عدم را وجود بخشند و آنچه خمیره ذات و صفات اشخاص نیست بآنها بدهند.

آموزش توازن قواعدی است که عقل نهفته را در افراد بیدار سازد. یعنی کسیکه طبیعت باو ذوق ادبی و فلسفی داده یا اینکه او را استعداد صنعتی عطا نموده پرورش میدهد که ودایع فطری را آشکار و برای عمل آماده نماید. در زمان باستان چون علوم و فنون محدود بود بذائقه همه شیرین نمیآمد و بعلاوه وسائل کسب دانش برای همه میسر نبود این بود که میان دانشجویان افراد معدودی لایق کسب فیض میشدند و دیگران بواسطه اینکه گفتارهای آموزگار باذوقشان سازش نداشت با اینکه خصایص عقلی آنان دور از فهم مطالب بود محروم میگشتند و در زمره نادانان بشمار میرفتند. فلسفه آموزکاران آنوقت هم این بود که:

**باران که در لطافت طبعش خلاف نیست**

**در باغ لاله روید و در شوره زار خس**

یا اینکه: زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع مگردان  
ولی در عصر ما که دائره فرهنگ بعد کمال رسیده و کلیه شئون زندگانی مادی و عقلی روی قواعد فنی و علمی استقرار یافته است از باغ و زمین شوره هر دو به نسبت استعداد بهره برداری میشود - شوره زار قابل عمران و آبادی مورد دقت کشاورز واقع میگردد و چنانچه حصول فائده

نبائی از آن میسر نباشد - کان شناس طبق قواعد فنی به استخراج مواد میکوشد و فوائد شیمیائی از آن برداشته میشود بنابراین میتوان به نسبت استعداد افراد و ذوق و مایه طبیعی آنان با آموزش متنوع بهره یابی نمود و عنوان نادانی را از میان برداشت.

پیروان سبک قدیم که بقرابت یکسان معتقد بودند تصور مینمودند که افراد انسانی مانند صفحه کاغذ سفید است که میتواند هر نوع نقش و نگاری بر روی آن رسم نمایند \*

همان طور که یک مجسمه ساز توانا است از سنگ یا گچ هر شکلی را بخواهد بسازد آموزش باستانی هم انسان را لایق هر گونه پرورش علمی میداند، میگویند در یک قطعه سنگ انواع اشکال و صور پنهان است و با تراشیدن هر نوع آنرا بخواهیم پیدا میشود یا در یک دوات مرکب کلیه خطوط و نقوش مستتر است و دست نویسنده توانا است هر نوع عبارت و نقوشی از آن پدیدار ساخته و با اشکال و حروف مختلفه درآورد.

بنا بر این اگر مجسمه سازی نتوانست از یک سنگ یا گچ مقصود خود را بعمل آورد شك نیست که سنگ لایق نبوده است و باین دلیل استعداد امام از هر چیز در همه اشخاص باید یافت شود و چنانچه سعی آموزگار بجائی نرسد معلوم است که دانشجو شایسته کسب فرهنگ نبوده است آموزش تازه میگوید چه ضرورت دارد سنگی را که لایق تراش مجسمه نیست از نظر دور بداریم آن را برای سایر کارهای صنعتی بکار میبریم و آزمایش مینمائیم که برای انجام چه مقصودی خوب است.

چنانچه گفتیم آموزش تازه تا حصول آزمایش کامل و یافتن راه

درست از تأکید در این نکته که استعداد هر چیز در همه کس موجود است خود داری مینماید زیرا آزمایش های گذشته نشان داده که عده زیادی از افراد اجتماع از کسب دانش محروم میشدند و برای اینکه فیض دانش و هنر به همگان برسد بایستی محور آموزش را بر اصل مخالف این عقیده قرار داد یعنی پرورش را با استعدادها و خصایل عقلی اشخاص توافق داد و آن قسمتهائی را که در آزمایش نمایان شده است بررسی نمود

اگر میخواهید خیلی زود بحقیقت و اهمیت این روش برسید در دانشپایه خودتان يك پرسش همگانی و نوشتنی از دانشجویان بنمائید (آیا دوست دارید چه بشوید؟) پاسخهاییکه بشما میرسد در پایان امر بدقت مطالعه کنید. خواهید دید که آرمان و کمال مطلوب دانشجویان بعده آنان مختلف است. بدون تردید این نکته را گواهی مینمائید که آرزو و آرمان هر کس مولود سنخ فکر و تعقل شخصیت معنوی و استعداد طبیعی او است. شما افرادی را یکسان پرورش میدهید که آرمانهای مختلف دارند بنا بر این از آموزش یکسان استعداد های متنوع ازمیان می رود.



آزمایشهایی که در روان شناسی  
**پزشکی و روانشناسی =** بعمل آمده برای یافتن استعداد  
 و ذوق و غریزه طبیعی کمک های  
 شایانی مینماید - در آموزش قدیم بتربیت جسمانی اهمیتی داده نمیشد  
 و روابط روح با بدن و جوهر ذاتی مورد نظر قرار نمیگرفت و روح را  
 يك نیروی مستقل میدانست که در جسم قرار یافته است.

نظر به توسعه رشته‌هایی از فلسفه و عرفان تصور می‌رفت که هر اندازه بدن ضعیف و ناتوان باشد کار و توانایی روح زیادتر است. برای حصول این مقصود ریاضت‌هایی معمول بود که از بحث ما خارج است. شاید در اثر تقویت و پرورش بعضی قوای فکری و قوت تخیل آثاری شگفت از مرتاضین دیده میشد ولی بدون تأمل میتوان معتقد شد که آن نوع آموزش بر یک پایه عقلی و مدنی قرار ندارد و فلسفه :

(تن‌رهاکن تا نخواهی پیرهن) سعی مادی و علوم و فنون مربوط بدان را انکار مینماید ولیکن امروز محقق و مسلم شده است که در طبیعت همه چیز در یک نسبت بوسائل مادی اتصال دارد و ظهور افکار و مدارج عقلی هم جز بوسائل مادی میسر نمیشود. بیان محکم (ابی‌الله ان یجری الامور الا باسبابها) بخوبی میرساند که این قاعده قطعی و مسلم و انکار آن موجب حرمان میباشد بنابراین توفیق در مدارج عقلی هم پیوسته بتقویت وسائل مادی است و بدون شك بروز مشاعر و قوای عالیه انسانی منوط به تندرستی و پرورش جسم است. (تن‌رهاکن تا نخواهی پیرهن) اصل فرسوده ای است و انسان بایستی در علائق مادی بقدر ضرورت بکوشد و خویش را تا آن درجه توانا سازد که جایگاه تفکرات و مشاعر بزرگ گردد. تندرستی بدن فصل نخست آموزش تازه است. روزیکه این عقیده قوت گرفت و اعصاب خسته دانش آموزان از فشار روش باستان آزاد شد ورزش معمول گشت و پرورش بدنی اهمیت یافت نبوغ بشری شروع بنمو و تجلی نمود. امروز این اصل بمعنی کامل مورد توجه است و در طب تربیتی يك دانش آموز بتمام قواعد تحت آزمایش قرار میگيرد. در قدیم

هر کس خود را برای هر صنعتی آماده میدانست ولی امروز برای تصدی هر شغلی آزمایشهایی مقرر است، چنانکه دراهور صنعتی نیروی بدنی را مورد بررسی قرار میدهند. و معاینه های پزشکی روشن میسازد که کدام قسمت از جهاز بدنی توانا یا ضعیف است و البته هر شغلی تا یکدرجه مربوط و متصل بیک یا چند عضو بدن است. کسیکه بخواهد در هوا پرواز نماید یا در دریا بکارهای معلوم وارد شود بدون شك باید قلب محکم و قوی و شش سالم و اعصاب توانا داشته باشد از این جهت هر شغلی باید مناسب بنیه بدنی انسان برگزیده شود. بدیهی است در فرا گرفتن دانشها و هنرها هم این قاعده قابل ملاحظه است.

دانشجویی که میخواهد بطور کامل دوره ریاضیات را بخواند باید استعداد دماغی خاصی داشته باشد. در یک سلسله علوم و صنایع نیروی حافظه دخالت دارد. در برخی دیگر تصور و عواطف روحانی و تخیل. و در قسمتی شعور باطنی و عمق فکر. طب تربیتی نشان میدهد که يك دانش جو از نظر استعداد مزاجی و عضوی خود در کدام رشته میتواند توفیق حاصل نماید. در بعضی از دانش آموزان هم طب میتواند تصرفاتی نموده و عضو ضعیف را قوی و توانا برای طی مراحل علمی نماید. وقتی دانش پزشکی در آموزش وارد شد دیگر آن خستگی و اماندگی روان در دانش آموزان پدیدار نمیشود. در آموزش و پرورش یکسان مشاهده میکنیم که صاحبان ذوق و دانشجویان مستعد در هنگام آزمایش مردود میشوند و برخلاف افراد بی استعداد پذیرفته میگردند.

دانشجویی که قوت مغز و اعصاب و استعداد او زیاد است در آموزش

یکنواخت بواسطه الهام طبیعی همه چیز را خیلی زود درك میکنند و بنا براین درس سطحی نمیتواند روح تشنه او را سیراب نماید بدین جهت عطالت و غفلت را پیشه نموده تغافل را روش تحصیل خود قرار می دهند ولیکن دانشجوی بی استعداد بواسطه آنکه دروس فوق فهم و مشاعر اوست می کوشد تا توفیق حاصل نماید، دراین روش همیشه حکایت مسابقه خرگوش و سنگ پشت تازه میگردد و مسابقه را سنگ پشت میبرد، ولی روان شناسی بكمك طب تربیتی تا حدود امکان نواقص عضوی دانشجوی بی استعداد را رفع میکند و همچنین میزان حوصله و توانائی افراد با استعداد را هم معین مینماید - آنوقت دیگر موضوع :

**ای بسا تیز طبع کاهل کوش \* که شد از کاهلی سفال فروش**

در مواردی از میان میرود و هرکس بقدر غریزه طبیعی و نیروی گوارش از دانش تغذیه مینماید.

طب تربیتی قوه مقاومت اعضاء و مغز و اعصاب را در کیفیت پرورش افکار نشان میدهد، البته تشخیص این موضوع خود فصل ممتازی در علم پزشکی است ولی بطور کلی کالبد شناسی یا پزشکی نفسانی يك شعبه فنی از علم پزشکی بشمار میرود و روانشناسی دخالت کلی در این امر دارد یعنی پزشکی کالبد شناس باید علاوه بر اطلاعات از مکانیک بدن و معلومات کامل طبی در روانشناسی هم بینا و دقیق باشد تا بتواند این وظیفه مهم را انجام دهد. در این موارد آزمایشهای زیاد شده و کتابهایی هم محققین نگاشته اند که بایستی در ترجمه آن سعی بلیغ بشود.

ارتباط بنیه انسان با خصائل و صفات او بنسبت های معینه روشن

میشود هر چند علم پزشکی از نظر ساختمان بدنی و بنیه روی موازین روانشناسی دستورهای ثابت بیرون نداده است ولی باید گواهی داد که دخالت آن سود کلی دارد ولیکن هنوز این روش نورس مانند فورمولهای ریاضی قطعی نیست و نباید بحساب دانش آموزان درآورد.

دانش آموزان را امروز از جهات بیماریهای بدنی و واکیر دار مورد دقت قرار میدهند و بمعالجه آن میپردازند، این قسمت باید بیشتر مورد نظر قرار گیرد و بویژه تا حدی که ممکن است بیماریهای عصبانی را هم باید تحت دقت قرار داد.

علم طب و روانشناسی به کمک یکدیگر میتوانند بیماریهای روان و نقاط قوت و ضعف دانشجورا نشان دهند، برای اینکه یقین نمائیم که بررسیهای پزشکی و روانشناسی درست بعمل آمده است آزمایشهای مکرر و وقت کافی لازم دارد زیرا نمیتوانیم يك دانشجورا كه میخواهد وارد دبیرستان یا دانشكده بشود بفاصله چند ساعت یا چند روز استعداد عقلی و ذوق او را معین نمائیم. و نیز ممكن است تشخیص استعداد را بخود او واگذار نموده و پرسشهای شفاهی یا كتبی را بمقیاس عمل قرار دهیم.

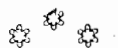
ظهور مایه جسمانی و روحانی خلق الساعه نیست - هر کس میتواند این حالت را در خود مطالعه نماید وقتی که بنیه و حالت مزاجی باقوای روحی دمساز شد و پیش آمدی ارتباط بدن و مشاعر را تار يك نمود بعبارت ساده تر انسان سردماغ و حال بود ممکن است مذویات عقلی او را مایان ساخت، این حالت خلوص و تجرید همه وقت برای نوانع هم میسر

نیست چنانچه سعدی در گلستان این نکته را خوب میپروراند و اشاره به یعقوب بیغمبر نموده میگوید :

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند که ای روشن روان پیر خردمند  
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنهانش ندیدی  
بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا دم دیگر نهان است  
آزمایشهای نیروی بدنی و استعداد روان باید در حال تندرستی  
بعمل آید و مدت آن طولانی خواهد بود زیرا این موضوع باهم در یک  
لحظه معلوم نمیگردد و همیشه در دوره تحصیل باید سیر تدریجی و تکامل  
بدنی و روحی دانش آموز تحت مراقبت پزشک روان شناس باشد .

از آغاز ورود کودک بدبستان بررسی های ماهانه باید در پیرونده او  
بایگانی شود ، مجموع این بررسی ها که در امتداد ده سال ( تا پایان  
دوره اول دبیرستان ) بعمل میآید بخوبی میزان ذوق و استعداد دانش  
آموز را دربر دارد و شخصیت او را آشکار میسازد .

ارزش آزمایش بشرح بالا که ثبت مشاهدات روانشناسی است  
اهمیت این علم را بحد کمال معلوم مینماید و مدلل میدارد که آموزش  
تا چه اندازه باروان شناسی ارتباط پیدا نموده و از لحاظ پرورش شخصیت  
دانش آموزان شایسته توجه میباشد .



پرو روش شخصیت = برای تعیین شخصیت انسان باید اصول  
روان شناسی را مورد دقت قرار داد  
روانشناسی تجزیه و تحلیل روح و اجزاء آنست که ترکیب از مشاعر

و هوش و ادراك ميگردد.

انسان زنده عاری از احساس و شعور نیست ولی موضوع بررسی در روان شناسی انسان سالم است که هیچیک از سازمان بدنی او قسمتی از مشاعر را مختل نکرده و در ساختمان مغز تشویشی ایجاد ننموده باشد.

در روانشناسی بایستی دو قسمت را مورد ملاحظه قرار داد و تحت بررسی در آورد، نخست قسمتهای وابسته به مدرکات دنیای خارج میباشد که در روان انسان منعکس شده و مشاعر نهفته را بیدار میسازد، دوم عملیاتی است که روان انسان در دنیای خارج صورت وجود میدهد، این هر دو بخش از جهة مقیاس و نتیجه با دورههای زندگانی و رشد و ترکیبات آلی بدن پیوسته است.

کودک هر دو بخش از این تأثیر را دارا است منتهی آنکه نسبت عمل در او بسته به ترکیبات بدنی و مغز و توانائی روان او میباشد.

زمان بلوغ و دوره جوانی در مدرکات داخلی و خارجی حالتهای دیگری بوجود میآورد و بکلی زندگانی و مناظر بیرونی آن از چشم يك جوان با يك کودک فرق پیدا میکند و این تفاوت نتیجه رشد بدنی است که بهمان نسبت ساختمان آلی مغز و مراکز بروز هوش را تقویت نموده است.

دوره پیری و اکنش دوره جوانی است و بر اثر خستگی پی ها و سستی گوشت و ماهیچه های بدن و زبونی گوارش و تنفس مغز هم ضعیف میشود و يك حالتی مشابه با دوره کودکی نمایان میگردد بنابراین در مراحل مختلفه عمر بروز عواطف روحی یکسان نیست و نمیتوان شخصیت

انسان را یکنواخت دانست و تمام دوره های زندگانی را یکسان مورد بررسی قرار داد.

روان انسانی از لحاظ کیفیت عقلی در سیر زندگانی تابع رشد و انحطاط کالبد است ولی در هر حال موضوع روح در نزد روان شناسان از هرجهت مورد دقت میباشد و در شناسائی آن کوششهای فراوان بعمل میآید برای شناختن روح پیشینیان تقسیماتی را در مغز قائل بودند و طبقاتی برای مشاعر رسم مینمودند. تجزیه روح هم مانند کالبد شکافی مورد توجه بود ولی این تجزیه و تشریح تنها با تصور و خیال صورت میگرفت زیرا روح با داشتن ترکیبات از حیث ادراک و مشاعر قابل تجزیه نیست و در عین ترکیب حالت یگانگی او مسلم است و نمیتوان معتقد شد که حواس باطنی بدون کمک و پیوستگی باهم بتوانند وظائف خویش را انجام دهند این بود که با بحثهای فراوان عوامل و طبقات روح را با تقسیماتی نشان می دادند که مولود فرض خاص بود، البته اگر روح را می شناختیم تمام معضلات حل میشد و ممکن بود که مانند عملیات پزشکی و وسائل مادی در آن نفوذ نمائیم ولیکن این توانائی آرزوئی بیش نیست و پزشک روانشناس هم اگر دخالتی در این امر مینماید باز بوسیله تلقین و برانگیختن عواطف روان خود انسان است با این فرق که در جراحی بدن بیمار اراده در برابر پزشک ندارد ولی در تداوی روحی پزشک روان شناس بقدری با اسرار و رموز مواجه است که نفوذ و کامیابی او را بسیار مشکل و دشوار می سازد.

تلقین خواه بوسیله عامل خسارچی یا تحریک فکر باطنی وسیله

خوبی است و براین اساس علم روانشناسی با درك محسوسات و تخیلات وارد عمل شده و پیشرفتهای خوبی هم نصیب آن گشته است .

گفته شد که بوسیله اشیای خارج میتوان در روح ادراکاتی بوجود آورد - این حالت تا وقتی میسر است که چشم ما بدنای خارج باز است و بما تجلیات حسی می بخشد، هرچه از این راه در روح خلق و ایجاد شود و تصویر آن در ضمیر نقش بندد محسوسات نامیده میشود .

محسوسات یکی از طرق مهم استدلال و اثبات حقایق است و ادراک روان بوسیله مشاهده دنیای خارج موجد شهود و احساسات حسی است و همین امر برای آموزش و پرورش بهترین راه توفیق شمرده میشود .

مشاهده دنیای خارج و مؤثرهای بیرونی عبارت از همان مفهوم همگان است - در روانشناسی اساس نظر مدرکات مشترک و عمومی بشر است که محسوسات نامیده میشود .

در فلسفه شک و تردید بدینمان ادراکات روحانی را انکار نموده اند و محسوسات ظاهری را هم که نتیجه تابش مناظر در روح انسان است تردید مینمایند، شوپن هاویر فیلسوف بدین میگوید « اگر میز مدوری را دیدی نمیتوانی بگوئی میز مدوری را میبینم بلکه همین اندازه میتوانی مدعی باشی که میزی را مدور می بینی » حقیقت شکل و نوع و تجسم محسوسات هر چه باشد تا درجه دارای ارزش است که بمقیاس مدرکات درآید، بنابراین در علم روانشناسی نمیتوان بگفته های بیرون از ادراکات روان ترتیب اثر داد و برای ما موضوعاتی حقیقت بشمار میرود که کیفیات نفسانی آنرا درك نموده یا موجبات ادراک فراهم گردد .

## کیفیات نفسانی

برای اینکه هر يك از عوامل و مجموع مشاعر انسانی در حال  
تفرد شناخته شود بدون اینکه امتزاج قطعی و عدم امکان تجزیه روحی  
در نظر گرفته شود باید بفرض زیر توجه نمود:

برای فهم مقصود و آشنا شدن بطبقات روح بایستی مثالی نزدیک  
به ذهن ایراد نمود: استوانه‌ای را فرض میکنیم که از آبگینه ساخته شده  
و مدرج میباشد و به تقسیماتی مطابق منظور منقسم گشته و هر قسمت  
دارای سطحی قابل نفوذ باشد. این آلت میکانیکی که مورد مثال ما است  
شبیه به ساعتهای آبی است که در قدیم بجای ساعتهای امروزی میزانی  
برای شناختن مرور زمان بوده است و آب به طبقات پائین نفوذ میکرده است  
طبقات روحی نیز بهمین شکل میباشد یعنی از طبقه اول عامل  
روحی شروع بفعالت نموده و حالات نفسانی را آشکار مینماید و از اشیاء  
دنیای خارج یعنی ماوراء وجود ما آثار مدرکات را که تجلی حسی است  
مانند شیشه عکاسی بذهن انتقال میدهد ولیکن پس از رفع اثر نقش آن  
دائمی نمیشد و نسبت به افراد بقای این نقش و اثر دارای طول و زمان  
مختلف می باشد.

آثار خارجی که در طبقه اولی منعکس میشود یعنی مدرکات  
حسی که بذهن سپرده میگردد هر موقع هم بسته به کیفیت و اثری که  
در انسان گذاشته قابل مشاهده و تصویر میباشد. ادراك بقوة متخیله  
نقل میگردد و این تخیلات بطبقه‌ای میرسد که آنرا مرتبه عقلانی میگویند

و از آنجا بنقطه احساسات و هیجان که مرکز آن قلب است حلول مینماید در سیر روحی و انفعالات نفسانی از طبقه انعکاس که نام آن را حس محسوسات گذارده اند تا مرحله تعقل و احساس درجه نفوذ امواج طبقاتی یکسان نیست، یعنی نسبت بحالات نفسانی افراد شدت وضعف دارد و همین خاصیت نوع استعداد اشخاص و کیفیت مشاعر و ذوق آنها را ظاهر و روشن می سازد.

کسانی که قوه ادراک آنان قوی است ولی در تخیل و تصور و مراحل بعد فعالیت نفسانی آنان یکسان نیست انسان حسی میباشد • این دسته خارج از محیط حواس خود ایمان و جدیتی نشان نمیدهند بر خلاف دسته دیگر در محسوسات تصرف نموده و قوه متخیله آنها قوی است و همیشه با مخلوقات خیالی دمساز و هر لحظه هم در تغییر بوده عمارانی را از نو ساخته بعد آنرا خراب و بشکل دیگری بنا میکنند. آنهائیکه طبقه عقلانی قوی دارند افراد برهانی و استدلالی میباشد هیچ امری را بدون قضاوت و میزان صحیح قبول ندارند.

افرادی که تا پایه احساس پیش می آیند بیشتر دستخوش عواطف قلبی بوده و این دسته بواسطه سرعت تحول حالات نفسانی و حساسیت در تجسم عواطف توانا میباشد.

افراد آزاد آنهائی میباشد که در همه چیز بارزش اشیاء معتقد بوده و موفقیت را از راه عمل خواهان میباشد، پس واضح است که توازن فعالیت طبقات روحی شخص را متین و معتدل نشان میدهد. طبقه بندی بالا مورد نظر روان شناسان میباشد ولیکن در کیفیات

نفسانی تقسیمات عدیده شده و آنچه را که میتوان فصل مشترك تقسیمات قدیم و جدید قرارداد اینستکه امور نفسانی را به سه طبقه تقسیم نموده اند ادراکات ، انفعالات ، افعال - صفت مشترك انفعالات اینستکه از خارج در ذهن موجد تصویر میگردد.

انفعال از لذت و الم حاصل میشود ، انفعال سعی و کوشش را در برداشته و انسان را بطرف مطلوب راهنمایی مینماید ، بنا بر این کیفیات نفسانی مطابق این تقسیم به سه قوه : مدرکه - منفعله - فاعله ظاهر میگردد



طبقات روح از لحاظ سیر امواج افکار روشن شد - در اینجا منظور از روح این نیست که ماهیت کامل آنرا عبارت از مدارج و طبقاتی دانسته و از این ساختمانها و تموجات داخلی و خارجی معنی روان را محدود کنیم بلکه معلومات بشری راجع بحقیقت روح ناتوان است و با اینکه در هر قسمت هم مطالعات دقیق و عمیق بعمل آمده باز بجواب ( یسئلوک عن الروح قبل الروح من امر ربی ) رسیده است .

بنا بر این بحث در قسمت اینکه روح آیا خود نفس است یا جوهر مجردی است که بعد از عاقل شدن مکانیک بدن زنده میماند نیست و این مسائل هم مربوط بعلم ماوراء الطبیعه میباشد .

منظور از روح در تمام این مباحث مجموع کیفیات و حالات نفسانی و قوانین و نسبت هائی است که در ترکیب و تجلی حالات بظهور میرسد و در روان شناسی برای آموزش و پرورش از آن استفاده میشود

یعنی ابتدا شخصیت و غریزه انسانی را معلوم و سپس اسلوب آموزش را برای پرورش و حسن استفاده از قوای روحی بکار میبرند.

روانشناسی همواره سعی دارد کیفیات نفسانی را بطوریکه قابل تردید نباشد بشناسد و روش این علم بر روی دواصل قرار یافته: (مشاهده و آزمایش).

مشاهده در صورتیکه بوسیله مدرکات نفسانی بحصول پیوندد و آنرا مشاهده درونی گویند زیرا ذهن انسان خود کاراست و این طریقه ذهن اسلوب روان شناسی از قدیم بوده ولیکن تنها علم بنفس وافی برای راه یافتن بامواج نفسانی دیگران نیست و ناچار باید بمشاهده خارجی پرداخت و آنرا بوسیله تجربه کامل نمود.

از مشاهده خارجی بدوراه میتوان بمقصود رسید، یکی بوسیله پرسشهای کتبی و دیگری پرسشهای شفاهی باین ترتیب که از اشخاص مختلفه پرسشهایی در یکقسمت معین نموده بعد پاسخهای آنها را باهم مقایسه و طبقه بندی کرد، پرسش شفاهی باید بانهایت دقت باشد بطوریکه پاسخها را بطرف القاء ننمایند.

در آموزش و پرورش اگر آموزگار و دبیر بخواهند بطور کامل بعمق سازمان روحی افراد وارد گردیده و توانا بفهم منویات شده و در این امر مهارت و بصیرت پیدا کنند و در مرحله روان شناسی بدقایق و زوایای افکار و مشاعر از لحاظ مشاهدات داخلی و خارجی افراد برسند بایستی در این عمل زیاد تمرین نمایند.

مشاهده خارجی از نظر مطالعه در آداب و اخلاق و علوم عصری

مارا وادار بشناختن و پی بردن بکیفیات مدنی زمانهای پیشین می نماید، باقبول این نکته - که آداب و رسوم هر قوم نماینده روح آن قوم است، وقتی بمطالعه زمان خودمان میپردازیم نسبت ها و مقادیر ریاضی تاریخی را بدست میآوریم، آنوقت از خلال تاریخ و علم لغت و صنایع و ادبیات و ادیان بخصایص نژادی و کیفیات نفسانی هر زمانی که مورد دقت و تعمق ما می باشد پی میبریم.

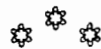
هر فردی معانی را ابتدا در نفس خود میبیند و روشن شدن آئینه ضمیر مربوط باین است که مشاهدات خارجی کامل گردد و در ذهن منعکس شود، نقص مشاهدات خارجی موجب نابینائی چشم باطنی انسان است و بطور کلی این نکته مسلم است که وجود و هویت اشیاء تا در صفحه روح انسانی جلوه گر نشود صفت وجود را دارا نمیباشد، وجود در نظر هر فردی عبارت از چیزهایی است که در ضمیر او ظاهر و تجلی می نماید، بنابراین مشاهدات خارجی از لحاظ (وجود و عدم) نسبت بمیزان دانش و بینش اشخاص یکسان نیست و تعالیم بایستی بر این پایه باشد که دانشجویان را بحد عالی نسبت بمشاهدات خارجی قوی سازد و به آنها این نکته را مدلل نماید که وجود هر چند از نظر ما بسته بانتقالات نفسانی است ولیکن موجودات طبیعت بشمار میباشند، بایستی سعی نمود از مجهولات کاست و بر معلوم افزود و از این لحاظ هیچ حد و مرتبه ای برای علوم و صنایع نمیتوان معتقد شد.

برای اینکه مشاهدات خارجی قوی شود باید روح را از نظر کیفیات نفسانی شناخت و از خواص آن بهره مند شد.

گفته شد که در طبقه نخستین روح بر وفق تقسیمات تازه حس محسوسات قرار دارد. در فهم این معنی فقط نبایستی تصور نمود که محسوسات عبارت از آن اشیائی است که چشم میبیند، گرها و سرما، نرمی و درشتی مدرکات حسی هستند، چشم - گوش - بینی - زبان احساسات خوب یا بد ایجاد میکنند.

امروز علاوه بر حواس پنج گانه بحس تعادل بدن هم معتقد میباشند و برای هریک از تأثرات حسی خاصیت تشخیص را شناخته و بیان میکنند که امتیاز رنگها و ترشی و شیرینی خوراکها مربوط باین خاصیت است و این معنی و انفعالات که از دنیای خارج خواه بوسایل مادی و یا معنوی در ذهن وارد میشود ادراک میباشد.

ادراک اگر با مکانیک منظم روح حاصل شود خواص اشیاء و تنوع صوری و معنوی آنها را برای ما میخواند ولیکن در صورتیکه در ساختمان مغز و بدن از نظر طب اختلالی رخ داده باشد مدرکات بینش مدرکات مشترک انسانی نمیشود.



تبی جاد حواس = برای اینکه روش آموزش در پرورش استعداد و غرائز دانشجویان روشن گردد بایستی طرز سازمان افکار و خواص هریک از حواس و چگونگی بروز آنها درک نمود. فعل و انفعال تأثرات حسی در وجود و معانی آنها در ضمیر انسانی ادراک نامیده میشود. برای اینکه مدرکات تا درجه امکان بر اساس حقایق قرار گیرد

بایستی آموزگار در تجلی و تقویت مشاهدات از موازین عقلی خارج نشود. هنگامیکه ادراک حسی از جریان مشاهدات خارجی دور شد به مرحله تخیل می‌رسد \*

تخیل بمعنی ساده عبارت است از تصور اشیاء غایب که در دسترس حواس نمیباشد خواه موجب پیدایش آن بسبب مشاهدات منعکس شده باشد و یا آنکه قوه متخیله خود کار از آن تصور بوجود آورد.

تخیلات گاهی بهم پیوسته است یعنی از مشاهده يك جزء چیزی سایر قسمتهای آن در ذهن حاضر میشود و این قسم تخیل را مرتبط نامند. تخیلات زمانی بوسیله ارتباط جزئی و یا تشابه رشته های دیگری در دنبال خویش پیش می‌آورند و يك مجموعه مشابه یا مختلف تشکیل میدهند. این خاصیت در قوه متخیله اگر چه در غالب موارد خوب است لیکن از نظر آموزش بایستی توجه خیال در يك مرکز موجود باشد و یکی از راههای دشوار آموزش در اینجا است که آموزگار مشاهده می‌کند که دانش آموز متوجه اوست ولی درك مطلب را نمینماید زیرا در همان موقعیکه آموزگار بتدریس و بیان مشغول است قوه متخیله دانشجوی بواسطه تداعی معانی و فعالیت غیر مرتبط صور و افکار دیگری او را غافل مینماید. بنا بر این تنظیم و پرورش قوه متخیله و تسلسل مستقیم افکار بزرگتر مرحله مشکل آموزگاری است

برای اینکه تخیلات روشن و يك نواخت و متصل بادراکات حسی بشود یعنی آنچه را که آموزگار میگوید، دانشجوی بفهمد (توجه) لازمست اگر توجه یافت نشود هیچگاه هوش و سوابق ذهنی قوای عقلی را حاضر

برای فهم نمینماید تدریس همیشه بایستی بر پایه ای باشد که کمتر ایجاد تداعی افکار که مشابه با موضوع سخن نیست بنماید.

تفاوت آموزگار بایک‌رنگار اینست که دومی در ساختن مجسمه که منظور خیال اوست آزاد است ولی آموزگار نمیتواند با آموزش سطحی و دور از مبانی روانشناسی در تربیت موفق گردد.

يك نفر سخن ران حق دارد و میتواند در رشته و موضوعی كه برای سخن سرائی برگزیده بشاخ و برگ و شعب رنگارنگ مطلب بپردازد زیرا شنوندگان او از هر قسمتی ممکن است توشه بردارند.

سخنران يك سخن ران مانند موضوعهای متنوع يك روز نامه است که هر کس در قسمت خود از آن بهره بر میدارد و لیکن آموزگار نه در ردیف سخنران بشمار میرود، و نه وظیفه پیکرنگاری به عهده اوست بلکه او موظف با آموزش برای تقویت استعداد دانشجویان در قسمت رشته و فنی که میگوید میباشد.

بنا بر این آموزگار بایستی درس را بقسمی ترکیب نماید که رشته نظم خیال دانشجوی پاره نشده و توجه از او سلب نشود و او را در مرحله تخیلات اختراعی وارد نسازد زیرا اگر دانش آموز خیال پرور تربیت شود بدون شك مشاهدات و ادراکات در نظر او بی قیمت شده وارد در فلسفه: (كلما فی الكون وهم او خیال - او عكوس فی المرایا او ضلال) میشود و همه چیز را بنهار و خیال میداند آنوقت بمرحله ای میرسد که در کلام مجید بیان شد. (قلب دارند ولیکن فهم نمیکند و گوش دارند نمیشنوند، چشم دارند ولی نمی بینند).

توجه تداعی مشابه با نوع فکر و سخن بوجود میآورد. خیالات مفرد را بهم ترکیب نموده عناصر ذهنی با محتویات شعور را درهم آمیخته مشاعر روشنی ظاهر میسازد.

از يك نکته مهم روانشناسی نباید غافل بود و آن این است که روح ما دارای اسرار و محتویات دیگری هم میباشد که اراده در آن چندان تأثیر ندارد و نمیتوان زیاد در آن نفوذ نمود و بوسیله توجه در يك نقطه مرکزیت داد. در این پرده های مرموز که شاید بوسیله تلقین بتوان بامرور زمان بدان راه یافت فعل و انفعالات شدید یاقوی وجود دارد.

افکار و خیالاتی که در این پرده ها راه یافته - خوب یابد - انسان را بدون شعور تحت تأثیر خود قرار میدهد.

زندگانی روحی اگر تحت نفوذ پرده های اسرار آمیز روان مخفی شود ایجاد تسلط و آوردن آن تحت توانائی اراده و تخیلات روشن کار مشکلی است روان شناسی سعی دارد بتواند وسائل خوبی ابداع نماید که در پرده های مرموز تخیلات وارد شود.

نخستین دستوری که حکماء روان شناسی داده اند این است که همواره انسان بر ضد افکار نهانی یعنی خیالاتی که حالت مالیخولیائی در شخص ایجاد میکند و از اراده خارج است باید بوسیله تلقین و تمرین افکار خوب و روشن اقدام کند اینجا است که آموزگار بنوبه خود بایستی از تلقین افکار مشابه با تخیلات پربشان خود داری کند هیچگاه نبایستی بدان شجوائی که خود را ضعیف و بی استعداد یا بدبخت میداند سرزنش نموده و بیشتر بقوت پرده های تاریک روح آن کمک کند.

آموزگار مانند يك دوست پاك سرشت بايستی سعی کند پيوده‌های خيالات طبقه ناشناس روان دانشجوي وارد شود ، يعنی به بيند كه شاگرد با چه افكاري دمساز است و علت اينكه درك مطالب را نميکند چیست وقتي که بامراقبت سنخ تخیلات باطنی قسمت مرموز روح دانش جوي بدست آمد آنوقت بايد مانند يك طبيب روحانی سخنان خوب را مانند ادعیه بشاگرد تلقين نموده و باو دستور دهد هرشب هنگام خواب آنها را بلند بخواند و هر بامداد هم آنها را تکرار نماید .

« آموزگاری میگفت که یکی از دانش آموزان آموزشگاه او همواره اندوهگین و دل‌سرد از درس و ورزش بود هرانداز کوشش نمودم که سبب را بدانم نتوانستم در پايان چند موضوع نگارش بی در پی دادم آنوقت آگاه شدم كه اين كودك از فقدان برادر خود ماتمزه است و نوحه سرائی خویشاوندان هم اين اندوه را در روان او تقویت مينمايد : -

از طريق انشاء باو تلقين افكار خوب نمودم و نتايج سودمند از اين راه بردم ، بتدریج حال نشاط و دلگرمی در او پیدا شد و امروز همان دانش آموز یکی از هنر مندان بزرگ صنعت و از اشخاص معروف است . »



**قوة حافظه** = بياد آوردن محسوسات و مدرکات یکی از خاصایست استعداد روحی میباشد ، درخزاین ذهن آنچه را که بوسیله مشاهدات و ادراک سپرده شده مانند خطوط و نقوش ثبت و ضبط میشود ، نگاهداری محتویات ذهن را بهمان صورت و کیفیت اصلی قوه

حافظه نامند . مطابق تعریف عمومی حافظه عبارت از یاد بود و حفظ نفسانیات است ، از نظر تحقیقات بالاتر از این مراتب حافظه عبارت از بازگشت محسوسات و مدركات بوسیله مشعر میباشد . بطور کلی تجدید سوابق ذهنی و بخاطر آوردن مشاهدات مربوط به زمان گذشته حافظه نامیده میشود .

با تعریف بالا حافظه از توهمات قوه متخیله جدا میشود ، این قوه نیز از نظر روان شناسی قابل بسط و تقسیم است . خوب میدانیم که حافظه تمام افراد یکسان نیست بعلاوه همه دارای يك نوع حالت برای ضبط مشاهدات یا مدركات نمیشوند .

فعالیت و بروز نوع حافظه را امروز به تقسیمانی درآورده اند که مطالعه آن لازمست .

بعضی ها توانائی کاملی در حفظ و ضبط سخنان و اشعار و افسانه را دارند و هرچه شنیده اند میتوانند با همان هیئت و شکل و اثری که در ذهن آنان نموده باز در موقع لزوم بیاد بیاورند و با سوابق خاطرات و استعداد عقلی خویش آنرا تلقین نموده برنگ مقتضی ظاهر سازند . برخی هم آهنگهای نغمات و اصوات را خوب شناخته و میتوانند با غریزه و تخیلات خویش ترکیب نموده و آنرا بظهور رسانند . بالاخره عده ای در قوه حافظه ریاضی و عده ای دیگر هم حالائی را که در اشخاص مشاهده نموده و یا بوسیله قطعه های ادبی از آن آگاه گردیده اند در تجسم اخلاق و عواطف دیگران توانائی کاملی دارند . بنا بر این ضبط و تحول مشاهدات بسته بنوع حافظه و هم جنسی یا خته های مغز است که آنها را گرفته

و تحویل یاخته های مشابه خود میدهند.

اینجا بیک نکته مهمی که بیشتر از آموزگاران شنیده میشود باید توجه نمود. در یکطبقه در دانش آموزان دبیر تاریخ میگوید فلان دانشجو قوه و استعداد ندارد در صورتیکه دبیر ریاضی همیشه از هوش و ذکاوت همان دانشجو تمجید مینماید. شاگردان دیگری در موسیقی و نقاشی و یا فن نمایش استعداد قوی نشان میدهند وایکن ممکن است همانها حافظه درسهای صرف و نحو و معانی و بیان را نداشته باشند. بدین لحاظ نباید هیچ قوه فنی و علمی را عاقل و باطل نمود اینستکه شناختن نوع حافظه دانشجویان برای دبیران لازمست زیرا اگر نتوانند این تجزیه روحی را بشناسند بمفهوم شعر حکیم بزرگ (سعدی) میرسند که میگوید:

(فهم سخن چون نکند مستمع - قوت طبع از متکلم مجوی)



گفته شد که از روانشناسی بایستی بشخصیت دانشجویان پی برده و آموزش را بروفق استعدادی که در وجود آنها موجود است بکار برد. در این مورد باز سعدی میگوید: (حکایت بر مزاج مستمع گوی). یکطبقه از دانش آموزان که از افراد مختلف در قسمت مدارج روان شناسی تشکیل یافته از همه بیک میزان در هر دانش و فنی نمیتوان استفاده نمود. در هر یک از انواع حافظه که گفته شد باز تنوع موجود است اگر دانشجویان را مطابق تقسیمات بالا طبقه بندی کنیم باز در حافظه آنها نسبت بنوع دانش و هنری که استعداد دارند تفاوت موجود

است، ظرفیت حافظه و طول زمان هم از عوامل قابل مطالعه میباشد.

در این مورد باز به بررسی دیگری میرسیم: - اشخاص بر حسب استعداد فطری یا بر حسب آموزش یا در اثر اختلاط این دو عامل دارای حافظه های دیگری میشوند. یکی حافظه بینائی یعنی آنچه را که دیده است زود بخاطر میآورد دیگری حافظه شنوائی یعنی آنچه را که شنیده است خوب حفظ نموده و در نقل آن توانا میباشد. بطور کلی در بازگشت خاطرها شعور یعنی امتیاز و تشخیص چیزهایی که سوابق ذهنی دارد موثر میباشد در قوه حافظه اگر قوه متخیله نفوذ پیدا کند و شعور نتواند حقیقت را با تصور بشناسد خاطرها بصورت اصلی پیش نیاید. وقتی مطلبی را بیاد میآورید و تصور میکنید درست بوده در حالی که بعد از چندی اشتباه آن بر خود شما معلوم میشود. در اینجا نفوذ قوه متخیله در حافظه يك امر موهومی را که با اندکی حقیقت ترکیب شده در نظر شما آورده است.

همیشه حافظه های خیالی دور ممکن است در اشخاص زیاد یا کم با قوه متخیله خود کار ترکیب شود. فعالیت قوه متخیله خود کار گاهی باندازه ای میباشد که بطور کامل بدون اینکه حقیقتی از مشاهده و مدرکات خارجی در ذهن جمع شده باشد اموری را بصورت حقیقت بذهن میسپارد. در تقویت قوه متخیله خود کار گاهی اراده هم دخالت پیدا میکند گاهی انسان در نقل مراتب با اشخاص مطالبی را اضافه و پیوسته بحقیقت مینماید. این اضافات بتدریج حکم اصل را در ذهن پیدا نموده ولی البته این حافظه ترکیبی است که از حقیقت و اوهام بوجود آمده و ارزشی ندارد.

یکی از معایب روحی خواندن افسانه‌های دور از حقیقت‌پرورش  
متخیله خودکار و شکستن ظرفیت خالص قوه حافظه است.

از اوراق افسانه‌ها مطالبی در ذهن فرو میرود که با متخیله ترکیب  
میشود، آنوقت این پیوند مانع از این میگردد که حافظه انسان  
روشن و برون‌مدرکات و محسوسات یا تصورات مبنی بر حقیقت علمی  
باشد. بنا بر این بایستی سعی نمود که انسان در زندگانی کمتر دستخوش  
قوه متخیله خودکار شده و حواس و مشاعر او در قدرت نفوذ غیر ارادی  
روح واقع نشود.



تداعی معانی در تعریف عادی عبارت از استعدادی  
**تداعی معانی** = است که کلیه نفسانیات (اعم از ادراکات و انفعالات)  
یکدیگر را بخاطر آوردند، تداعی معانی مهمترین  
موضوع روانشناسی است و از نظر آموزش و پرورش خواص آن در تلو این  
بیان مشهود میگردد.

تداعی معانی یعنی خواندن و بخاطر آوردن افکار مطابق تقسیمات  
عادی. - تداعی بر سه نوع است اول تداعی بواسطه مجاورت - دوم در  
اثر مشابهت - سوم در نتیجه تضاد. - نوع نخست عبارت از امور یا کیفیاتی  
است که بیاد آمدن هر یک از آنها بواسطه نزدیکی مکان یا زمان یا قرائن  
ذهنی است مطالبی که بذهن ما می‌آید بیشتر همراه خود کسانی را که  
پیوسته بگفتن آن بوده‌اند در خاطر آشکار می‌سازد، خواندن یک مصرع،

مصرع دوم را بیاد می‌آورد. شنیدن نام شخصی که با ما دوست بوده است یا خواندن نامهای تاریخی هریک همراه خود کل یا جزء معلوماتی را که از آن در خاطر ما ضبط است ظاهر میگرداند

پیدایش تداعی در ذهن بواسطه تشابه اینطور است که هرگاه نام شخصی در نزد ما برده شود بدون تأمل شکل و شمایل و روحیات و روابط ما با او تا اندازه ای که موجود بوده حضور بهم میرساند • تداعی بواسطه تضاد اینست که همواره هر چیز با ضد خودش نمایان شود مانند روشنائی و تاریکی - محبت و نفرت •

تعریف عادی و کلاسیک تا این حدود متوقف میشود برای این که بهتر موضوع تداعی در ذهن شناخته شود به بررسی تازه باید توجه نمود.

کیفیتی که نقوش سیال ذهن و خاطرات را تنظیم نموده و نسبت بهم ربط میدهد از نظر یک مزاج سالم که مکانیک طبی او بانسبتهای معین درست شده باشد مفهوم تداعی معانی را بخوبی میرساند. پیدایش و انعکاس یک امری در ذهن اگر بدون تشویش و پراکندگی آنچه را در خاطر ضبط است ظاهر سازد وقوه توجه را متزلزل نکرده موضوع اولیه را بحال خود باقی بگذارد موضوع سخن است. - تداعی معنی از نظر اصول روان شناسی که برای آموزش و پرورش بکار میرود بالاترین موهبت است. ولی بیشتر در ضمن بستن ارتباط خاطره ها حکایت آسمان و ریسمان بوجود میآید و موضوع بدوی که مولد تداعی بوده است محو میشود این حالت را میتوانیم بخوبی در طرز تکلم کسانی که استعداد و نظم

روحی آنها سالم نیست مشاهده نمائیم بدین طریق که درادای چند جمله رشته سخن را از دست میدهند واصل مطلب را فراموش مینمایند.

بنا براین وظیفه آموزگار است که هیچگاه نگذارد دانش آموز از اصل مطلب و کلام خارج شده بحاشیه برود هر چند گاهی دبیران این طرز را پسندیده و میل دارند محتویات ذهنی شاگرد را بدین وسیله بخوانند ولیکن همین امر سبب میشود که ذهن آنها عادت بترکیب رشته های متلاشی و غیر متشابه نموده و در نتیجه موجبات پراکندگی افکار فراهم آمده و در آئیه نقطه ثابت و شاخصی را که برای عزم و اراده در زندگانی لازم دارند برهم میزند.

دراین موضوع نسبت ها و ربط های متصله را که تا حدی خارج از اراده روح است و در ضمن قوه متخیله شمه ای از آن بحث شد باید مورد توجه قرار داده شود.

۱ - محسوسات و مدركات تازه مانند یک حبه قند که در آب حل شود در میان محتویات ذهنی ذوب شده و ترکیب تازه بوجود میآید.

۲ - ترکیب خیالی یا تصور عبارت از فعالیت ذهنی است.

۳ - تصور استعدادی است که تخیلات را طبق روش ذهنی تنظیم نموده و در بعضی موجب ذوق خیالی و زیبایی میگردد.

۴ - زیبایی تخیلات و تجسمات موهوم روح است که در اثر تصور بصورت دایر بانی در میآید و از آن هنرهای مجسمه سازی - نقاشی - موسیقی - آوازهای تازه و غیره باشکال و رنگهای مختلف هویدا میگردد.

۵ - اراده در ترکیب تصور نفوذ دارد ولی صورت های غیر ارادی

هم در ذهن • صور میشود •

- ۶ - اراده و تخیل و احساس اگر چه به سه نام درآمدند ولیکن از نظر پیوستگی روح نمیتوان هیچیک را بدون دیگری توانا در عمل دانست
- ۷ - عقل ترکیبات و نظم معانی موجوده در ذهن میباشد •
- ۸ - آرمان عبارت از کمال معانی در فکر ما است ؛ هر چه را انسان مطابق عمل و فعالیت روحی یافته و در ذهن خود پرورش داده و صورت حقیقی از آن ساخته کمال مطلوب نامیده میشود •
- ۹ - عقل تجزیه و ترکیب تخیلات را از نظر تشابه و صفات مشترکه با تعیین ارزش هر کدام عهده دار است • عمل روح در این درجه هر اندازه باشد حقیقت استعداد و میزان انفعالات را نشان میدهد •

۱۰ - در ماوراء محسوسات که همه آنها از لحاظ تدقیق عقلی ناقص بنظر میآید معانی کامل و عالی با روشنائی عقل بطرف کمال مطلق انسان را رهبری مینماید از راه حقیقت و معانی جمال و اخلاق و روحانیت که کمال مطلوب عقلی میباشد خدا را می یابیم • بنا بر این شناختن نظم و بدایع روحی و عقلی و پی بردن بحقیقت انسانیت و یافتن ودایع گرانبھائی که در روح هراسانی وجود دارد ما را از راه کمال نفسانی بکمال مطلق میرساند و این معنی همان است که در گفته (من عرف نفسه فقد عرف ربه) جلوه گر میباشد •

برای تنظیم تخیلات باید از ارتعاشات روح ایمن بود و حصول این نکته با شناختن يك نقطه ثابت و لایزال که در برابر چشم باطنی انسان نور افشانی کند و ترکیبات روحی او را از اضطراب و سرگردانی

و حیرت نجات بخشد میسر است و در غیر این صورت انسان نمی تواند در تاریکی روحی راهی را برای رسیدن بکمال مطلق پیدا کند و مهمترین تداوی روحی خدا شناسی است و آموزش یزدانی همیشه پرتو روشنی در روان ما میتابد.



**احساسات =** مطابق تقسیماتی که در طبقه بندی روح بمعنی روانشناسی گفته شد احساس در آخرین مرتبه

شماره گردید. تعریف عادی احساس را با این بیان توصیف مینماید:  
احساس کیفیت اصلی و ناشی از بازگشت عمل مغز در برابر تأثیراتی است که اعصاب بر آن وارد میآورند.

پیدایش احساس با دو عمل حاصل میشود یکی اثر خارجی و دیگری تأثر عضوی، اثر خارجی عبارت است از نفوذ و انعکاس اشیاء در اعصاب و تأثیر ناشی از کیفیت و اثر آنها است که توسط اعصاب به مغز می رسد •

تعریف دیگر - احساس حالتی است وجدانی که از تأثر عضوی حاصل میشود و بیان جامعتر و کاملتر اینست که ما احساس را عبارت از استعداد روحی بدانیم که ارزش هر چیزی از لحاظ اثر و یا کیفیت که برای تن و روان مفید یا مضر است قبول میکند در اینجا معنی احساس از حواس جدا میشود و بنا بر این تعریفاتی که تفکیک این دو موضوع را نمود و احساس و حواس را یکی دانسته از موازین دقت دور است.  
احساس تا اندازه ای با عقل نزدیک است زیرا همان عمل عقلی که

گفتیم از احساس بروز میکند ولیکن دارای فعل و انفعالاتی میباشد که کیفیت مخصوصی در روح تولید نموده موجب شغف، اندوه، لذت و الم میگردد.

در فلسفه امروز با احساسات قیمتی گذارده نمیشود و فقط این نکته را پرورش میدهند که باید بعقل و هوش توجه نمود در صورتیکه احساس در تمام طبقات روحی دارای اثر است و طبقه عقلی هم در میان محتویات و تأثرات ناشیه از احساسات مقید باشد.

احساس از حواس جدا است ولیکن وقتی در برابر چشم ما مناظر زیبایی و جمال روشن میشود، یا اشعه های رنگارنگ با عصاب دیدگان میرسد، یا غذا های لذیذ حس چشوائی را تحریک میکند. ما احساس خوشی نموده و بهمان معنی دقیقی که در تعریف آن گفته شد میرسیم.

احساس در طبقه متخیله و طبقه عقلانی نافذ میباشد و با وجدان و تمام محتویات ذهنی ما کار دارد. بنا بر این باید قرارگاه آنرا در نقطه مشعر روح دانسته و آثار الکتریکی آنرا در تمام طبقات روان مطالعه نمود.

در طبقه حس محسوسات احساس همان معانی حواس پنجگانه و فروع آن را میدهد ولی احساسات و جدانی و عقلی دارای فعل و انفعالاتی است که از آن احساسات بدیع و جمال، احساسات اخلاقی و کمال نفسانی بوجود میآید و همچنین احساسات مذهبی و تجسس حقایق معنوی که تعبیر با احساسات منطقی میشود و مشاعر انسان را تکان میدهد.

برای احساسات دامنه بحث وسیع است و میتوان گفت معنی حقیقی آن را باید در روان شناسی عملی هر کس در کیفیات نفسانی و از کتاب

وجود خود مطالعه کند.

احساسات گاهی با تأثرات خارجی بر مشاعر غلبه مینماید و ظهور این حالت است که بهای حقیقی آنرا کاسته است یعنی در بعضی اشخاص گاهی تأثرات و احساسات تا درجه ای تند و نیرومند است که طبقه عقلانی در آن ذوب میشود.

احساسات وقتی با طول زمان همراه باشد و انسان نتواند بوسیله عقل خود بر آن غلبه نموده حالت تعادل و توازن در معیار انفعالات روحی ایجاد نماید بطور خولیا و سودا قوای دماغی را مغلوب و تمام فعالیت‌های روحی را با خود مشابه میسازد.

خصائل و خوی و طبایع را در شماره احساسات بادوام میدانند و مظاهر آنرا را در اشخاص از پندار، گفتار، کردار میشناسند.

گفته شده است که احساسات ممکن است در اختیار انسان باشد و در آن نفوذ نموده میزان و درجه ای برای آن بگذارد و همچنین ممکن است از حدود تصرف و توانائی انسان خارج گردد. - در این موضوع باز تقسیماتی نموده اند و افراد را بمناسبت اینکه یکی از این سه نیرو: (ح. اس، فعال، فکور) در آنها غلبه داشته باشد امتیاز میدهند.

میگویند شعرا و هنر پیشه ها از طبقه افراد حساس میباشند • نوع احساسات نیز متفاوت است مثل خود پسندی، غرور، شفقت، قساوت که باید در شمار طبایع نام برد همچنین حب میهن، عشق بجمال و زیبایی در تلو احساسات شاره میشود.

اشخاص فکور آنهاهی هستند که بر احساسات و تأثرات اعصاب

غلبه مینمایند و در نظر بی حس و بی قید جلوه میکنند ولی آنها مستغرق افکار خود میباشند - مانند فلاسفه و دانشمندان. در نزد این اشخاص کار و عمل بر تمام احساسات آنها غلبه دارد.

از ترکیبات فوق برای نشان دادن امتزاج قوای نفسانی باز میتوان به تقسیم زیر توجه نمود:

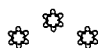
۱ - در افرادی احساس و عمل حالت تساوی را نشان میدهد ولی فکر آنها از سطح عمل و احساسات کوتاه تر است.

۲ - در اشخاصی عاطفه و فکر قوی ولیکن عمل از مدارج تفکرات آنها پائین تر است<sup>۱</sup>.

۳ - در افرادی فکر، احساس و اراده بیک میزان و حالت اعتدال را دارا میباشند.

۴ - در اشخاصی ساده قوای بالا در آنها ضعیف و مطیع احساسات آنی میباشند.

۵ - در اشخاصی قوای فکریه و احساس همواره در حال تحول است آنها عمل و احساسات خود را همیشه بدون عقل و منطق تغییر میدهند



**خصائل و طبایع =** موضوع سخن در اطراف احساسات بود.

پزشکان یونان روان شناسی را بر میزان

ترکیبات جسمانی درآورده و مزاجها را به نسبت غلبه یکی از اخلاط بدن باین چهار قسم امزجه: «دموی - صفراوی - بلغمی - سوداوی» تقسیم و برای هر يك از این نوع مزاجها کیفیات خاص روحانی شماره مینمودند

مایمن ( Meummen ) که یکی از روانشناسان معاصر است این روش را قبول نموده و میگوید که افراد انسانی دارای صفات و خصائل روحی از جنس و نوع طبع ترکیبات بدنی بوده و روی این عقیده طبایع را به تقسیمات زیر درآورده است :

۱ - طبع دمووی - در آن احساسات شغف انگیز زیاد و استعداد هریک در آت قوی است .

۲ - طبع مالیخولیائی - حیات اندوه و غم بر آن غلبه دارد ، همیشه خاموش و متفکر و در دنیای مجهولی سیر میکند .

۳ - طبع بلغمی - دارای نشاط و خونسرد و بسی اعتنا و قابل تحریک نمیشد .

( مایمن ) علاوه بر این تقسیمات طبایع را بحالت روحانی هم شناخته است و در این تقسیم طبع : عبوس ، بیحال ، بانشاط ، جدی ، شجاع محزون و پرکار - و طبع مایوس و بدبین را می شمارد ، و این عقیده از نظر آموزش و پرورش قابل دقت است .

آیا میتوان با وسایلی بر خصائل و طبایع فائق آمده و خلق و خوی طبیعی افراد را تغییر داد ؟ .

اگر دبیر و آموزگار دانش آموزان را با تجربه روان شناسی مورد نظر قرار دهند بدون تردید دقت و توجه آنها باین امر بی نتیجه نمی ماند . این توفیق چگونه حاصل میشود ؟ .

البته اگر روش آموزش را نسبت باحوال روحی توافقی دهیم باین نکته میرسیم که دستوریکه برای اشخاص حساس یا افراد فکور و پرکار

باید داد یکسان نمیباشد و آموزش بایستی هم آهنگ با خصلت دانش آموز بشود، در امکان حصول این منظور سخن بسیار گفته شده است. در این جا گفته های حکما را به دو قسمت طبقه بندی میکنیم.

دسته ای معتقدند که انسان با فطرت و خصلت و احساسات نیاکان بوجود میآید و آموزشی مخالف ماهیت خود قبول نمی نماید. اینها میگویند همانطور که انسان در شمائل و نیروی بدنی تحت تأثیر وراثت است از نظر قوای نفسانی هم تابع خصائل دودمان خود میباشد.

دسته دوم میگویند این نکته درست است که توارث استعداد خاصی از لحاظ ساختمان کالبد و روح بانسان میدهد ولیکن آموزش و ایجاد مقتضیات مخصوص در محیط نشو و نمای بدنی و فکری میتواند در قوای جسمانی و نفسانی اشخاص رخنه نموده تغییرات و تحولاتی نمایان سازد. واطسن ( Vatsin ) از طرفداران دسته دوم است و میگوید کلیه تفاوت های عقایی و مزاجی مولود آزمایشهای دوره زندگی است یعنی در هر مرحله که انسان وارد شده آنچه دیده و مؤثراتی که در او نافذ شده جزء فطرت او گشته است، روی این نظر تغییر شخصیت و مزاج را از نظر روان شناسی میپذیرد.

واطسن میگوید: شما تربیت کردن ده طفل تندرست را که از هر حیث سالم باشند بمن بسپارید متعهد میشوم هر کدام را برای هر فنی که بخواهم آماده و پرورش دهم. - در برابر این ادعا پاسخ داده اند که اگر تمام عوامل وراثتی مشابه باشد حصول منظور تا درجه ای امکان پذیر است.

چون موضوع مورد بحث شناختن احساسات و طبایع است ناچار باید بررسی زیادتری درآراء و نظریات موجود از لحاظ توارث بکار برد.



از نظر دانشمندان دو عقیده موجود است  
**وراثت و محیط** = عده ای معتقدند که اختلاف عوامل وراثی  
 تأثیر محیط را مختلف نشان میدهد بنا بر  
 این از نظر این طبقه عوامل وراثی مصدر تفاوتهای افراد در اجتماع است  
 میگویند که هرگاه شخص تندرستی را با آموزش موافق نظر خودمان پرورش  
 دهیم مثلاً اگر بخواهیم کسیکه ذائقه و سائقه فطری او مستعد کار بازرگانی  
 و یا صنعتگری است با موختن علم پزشکی و ادارنمائیم علاوه بر اینکه پزشکی  
 خوبی نخواهد شد بدون تردید مواهب طبیعی او هم پثر مرده شده آنوقت  
 يك هنرمند و شاید مخترعی را از دست داده ایم.

مکتب دیگری این سخنان را با دلایلی رد مینماید - میگوید عادت  
 اخلاق را تغییر میدهد و هم او طبیعت را خاضع میسازد تنها ممکن  
 است با ایجاد مقتضیاتی بر آثار وراثت بمرور زمان فائق آمد چنانچه  
 میبینیم سیر تکامل با این حقیقت همراه است و افکار و عواطف بازماندگان  
 نسبت بگذشتگان در هر دوره و زمان دارای یکروح نو و تازه تر میباشد  
 بنا بر این تنها تفاوت ها مولود تهذیب و تربیت و اوضاع و احوال اجتماعی  
 و میزان شناسائی و تقلید و رسوم و عادات است.

**توارث =** گفته شد که آراء و نظریات حکماء در مورد آثار وراثت یکسان نیست. دسته‌ای معتقدند که عوامل وراثتی مصدر تفاوت‌های عقلی است و مخالفین آنها می‌گویند که تهذیب و تعلیم و آموزش بر نیروی وراثت فائق می‌آید.

از نظر آنهایی که وراثت را تغییر ناپذیر میدانند باید گفت که صفات عقلی تابع خصایص موروثی است. برای اینکه بیشتر بتوانیم این موضوع را مطالعه نمائیم از نظر این دسته بتوضیح مطلب می‌پردازیم.

يك فرد مرکب از دو قسمت است که قسمتی از آن از مادر و قسمت دیگر را از پدر ارث برده در هر يك از این دو نصیب و بهره موروثی که فطری و طبعی او می‌باشد عوامل پاك و منزه، روحیات آلوده، وجود دارد. اگر عواملی ارثی از دو عنصر پاك پدیدار شده باشد، آن فردی که از پدر و مادر پاك و تندرست بوجود آمده با هوش و ثنای خواهد بود - هرگاه در ترکیب فردی هر دو عامل تندرست نباشد. مولود از لحاظ عقل و روحیات بیمار خواهد بود، و اگر چنانچه عوامل وراثتی از عناصر خوب و بد ترکیب شده باشد آنوقت بروزات عقلی و احساسات متوقف بر پیش آمدها و زمان خواهد بود، سرنوشت چنین شخصی بسته بمقتضیات و محیط آموزش می‌باشد.

هر قسمت از عوامل خوب یا بد تقویت شود همان قسمت رشد پیدا نموده و سرنوشت او را تعیین مینماید - این قسمت اخیر فصل مشترکی میان مخالفین وراثت و معتقدین بدان ایجاد میکند و از این نظر است که هر دو

دسته بصفات مکتسبه ایمان دارند آنوقت بر دو عامل وراثی . پدر و مادر ، عامل سو می افزوده میشود که آن محیط میباشد . بنا بر این محیط در خلق و ایجاد صفات جدید در نظر هر دو دسته منتهی با شرایطی که گفتیم از عوامل اصلی بشمار میرود .



موضوع اساسی بحث در این فصل بیان احساسات بود و از این نظر سخن بتوضیح مطالب مربوطه به توارث رسید . در تلو احساسات و توجه بصفات و خصائل که گفته شد ، احساسات با دوام است و خوی و عادت را وصف مینماید ، بایستی ، آرزو ، تعلق ، اشتیاق ، سودا ، میل ، عشق را هم نام برد .

احساس دارای قوه ای میباشد که لذت و الم را بوجود میآورد بنابراین در کیفیات نفسانی فعالیت آن ، انسان را بخواهشهای هم جنس قوه و تفکر و تخیل بسته و مقید میسازد . در اینجا بدون تردید تمام عواملی را که در شرح طبقه احساسات بیان شد باید در نظر گرفت .

۱ - آرزو کیفیت است که تأثیر عمیق در مغز و اعصاب ندارد و مربوط بفعالیت تصور و تخیل است ، شدت و ضعف آن بسته به تشخیص خوبی و بدی ، منظور و مقصود است .

۲ - میل مرحله ایست که شخص بخواهد آرزوی خود را عملی سازد ، یعنی تا اندازه که وسایل را موجود دید میخواهد در عالم وجود بآن برسد .

۳ - تعلق - آرزوی با دوام است مغز و اعصاب تا درجه بدان

پیوسته می‌باشد ولی در هر حال از مرحله تعقل دور نمی‌شود .

۴ - اشتیاق هنگامیکه تعلق با وسائط خارجی مربوط شد و شخص در زیبایی و کمال آنچه را منظور اوست با مشاهده و تلقین دلیل بخود مشغول گردید اشتیاق پدیدار میشود ،

۵ - دوام اشتیاق - سودا و پرورش سودا بتدریج انتظام مغز و اعصاب را برهم می‌زنند و تمام قالب روح را مسخر می‌سازد .

برای اینکه همواره تعادل روان محفوظ بماند و آرزوها و امیال و تعلقات با زندگی شخصی توازن داشته باشد باید از تلقین بنفس خودداری نمود یعنی علل و جهاتی که فعالیت احساسات را قوی می‌سازد و انتظام عقلی را برهم می‌زنند از مطالعه روح باز داشت ، در این مورد غور و دقت و اراده را باید محترم شمرد .

۶ - عشق - معانی عدیده در دواوین شعرا و آثار فلاسفه و عرفا پیدا نموده است . اگر منظور از عشق را کمال و زیبایی بدانیم همان احساسات بدیعی است که شرح آن گفته شد .

ما از افکار شعرا و بزرگان خودمان در توصیف عشق آگاه هستیم سنائی ، حافظ ، مولوی در الفاظ و بیانات عرفانی عشق را زیبایی و جمال و توجه به کمال مطلق و حقیقت دانسته اند . و برای وصول بدرجه عالی زندگی و احساس سعادت و خوشی ، محبت و عشق را در حد اعلی مراتب روحانی قرار داده اند .

از نظر دیگران مانند «مویسان» عشق را عاطفه میداند که بنا بر مقتضیات حال تغییر پذیر است .

عشق فسی حد ذاته غایه و مقصود نیست بلکه وسیله ایست برای حصول آرزوها .

در آثار شعرا و ادباء ایران و دیگران عشق بغریزه جنسی هم معنی می دهد .

فروید (Freud) از پزشکان روانشناس غریزه جنسی را مصدر تمام غرائز میدانند و میگوید پیش از آنکه انسان در باب زندگانی فکر کند این غریزه در او الهام شده و هم اوست سبب گشته است که توجه بکشت و زرع نموده و بتدریج احساسات خود را در فنون جمیله و نقاشی و شعر و موسیقی هویدا سازد .

فروید تمام احلام شیرین و تلخ و خوابها را بر اصل غریزه جنسی بابعقیده او بعقل باطنی معطوف میداند . ترضیه این غریزه بحالت معتدل عقل را پرورش میدهد ، بنا بر این عشق عبارت از ندای جنس است عشق پاک و عفیف قابل ستایش میباشد و چون این معنی بطور کامل در ادبیات ما نمایان است در اینجا شرح آن زائد بنظر میرسد .



غرائز از نظر روانشناسی = بطور کلی غریزه را دانش فطری میدانند که بخودی خود در ذات انسان و جانداران گیاهان موجود است . زنبور عسل که بابهترین شکل کندوی خود را میسازد . پرندگان که چهچه زنان آشیان خود را در سقف اطاقها و یا شاخسارهای بلند درختان باخار و خاشاک بنا مینمایند و با کل ولای اندود میکنند . چلچله که فصل بهار و تابستان

به مناطق معتدله می‌رود و در زمستان بنقاط گرمسیر پناهنده می‌شود، تعلیم نیافته بلکه غریزه و هوش فطری و طبیعی راهنمای آنها در فهم و عمل با احتیاجات بوده است •

جوجگان همین که پوست صدفی تخم را شکافتند شروع به برچیدن دانه از روی زمین می‌نمایند، طفل انسان بدون هیچگونه آموزشی با راهنمایی طبیعی به کیدن پستان مادر مشغول می‌شود و همینکه مادر از کنار گاهواره او دور شد انگشتان را در دهان گذارده تولید بزاق نموده کسب لذت می‌نماید •

يك بررسی تدریجی در رشد و نمو بروز احساسات عقلی کودکان که خود يك دفتر جامع روان شناسی است معنی غریزه را به ما درس می‌دهد •

گیاهان هم دارای غریزه و احساس می‌باشند، شما چند گلدان شمعدانی را که پهلوی هم چیده اید می‌بینید که طراوت و نشاط دلربایی دارند بعد آنرا از هم دور نمائید هر کدام حالت پژمردگی پیدا می‌کنند • در اینجا عاطفه و احساس در آنها بخوبی نمایان می‌شود •

دانشمندان گیاه شناس عجائب و اسراری از روح و غرائز گیاهان می‌گویند. آنها هم در آموزش و پرورش گیاهان لزوم دانستن روان شناسی گیاهان را تاکید نموده‌اند.

چون موضوع بحث روانشناسی انسان است باید مطالعات خود را بدان محدود نمائیم در طبیعت تمام کائنات دارای غریزه هستند و بقاء و دوام آنها بسته به معیار و کار این نیروی مرموز می‌باشد.

علم و دانش پیش از پیدایش انسان مدون نبود، غرائز طبیعی هر روز بشر را بفهم و یافتن اسراری از دانش و هنر راهنمایی کرد.

دانش و هنر موافق غرائز انسان است، عشق پدر و مادر، دوستی میهن، غریزه طبیعی میباشد بعضی غرائز از عادات ارثی است که نسل بعد نسل از نیاکان به بازماندگان انتقال یافته است، کودکی که در حوزة مدینت از آباء و نیاکان نژاد متمدن وجود یافته با کودکی که در آغوش زندگی سادہ قبیله بسر برده از لحاظ بروز روحی و غریزه طبیعی یکسان نیست.

اگر غریزه در وجود موجودات بودیعه سپرده نشده بود اگر آنچه را که انسان با سیر تمدن از گذشتگان وارث همراه میآورد حقیقت نداشت، بدون شك نزدیک نمودن اذهان صافی بامدارج دانشها و هنرها موجود مشکل و بلکه محال بود بنابراین غریزه توارث در هر نسلی مایه بیشتری گرفته و بنسل بعد انتقال پیدا میکند.

این نکته مسلم است که غریزه طبیعی و موروثی در نهاد هر کس وجود دارد ولی گاهی بروز آن در سلسله های دودمان در يك نسل یا چند نسل « بعلى » باید آنرا در طب تربیتی و علم الاجتماع و مقتضیات زمان و نوع تربیت مشاهده و تحقیق نمود « ظاهر نمی شود ولیکن بدون تردید بر اثر تصادف، يك تکان روحی و تربیتی، غرائز نهفته را بیدار میسازد.



در طبقات روان انسان آنچه را که برای آموزش سودمند بود



نگارش یافت. برای آن که عقاید بعضی از روانشناسان را هم بدانیم بی مورد نیست که بگوئیم دسته‌ای هم معتقداند که مصدر تمام سجایا و احساسات انسانی مغز است و برای هر طبیعت و خصلت و دانشی نقطه مخصوصی در دماغ موجود میباشد که برای شناختن آن سعی زیاد می نمایند بعضی هم صفات عقلی و خصایص جبلی و فطری را نتیجه تغذیه و نوع خوراکیها میدانند و دلایلی هم در این مورد دارند.

این طبقه سعی مینمایند که نوع غذاها و نوشابه‌ها را بصورت علمی درآورده و در آموزش و پرورش بکار برند.

آنهايي که مصدر تمام غرائز را در مغز و در نقاط معینی میدانند بیش بینی مینمایند که بایشرفت پزشکی از نظر کیفیات نفسانی هم میتوان تصرفاتی در قوت وضعف غرائز انسانی نمود اینها میگویند که با داروها و درمانهای پزشکی میتوان در اصلاح اخلاق و غرایز توفیق عملی حاصل نمود.

امروز بوسیله تزریق مواد شیمیائی سعی میکنند خصلت افراد را تغییر دهند - تبه کاران را بدین وسیله وادار باقرار و اعتراف کارهای زشت خود مینمایند - این مطالب تا چه درجه صحیح است هنوز در مرحله عمل حقیقت آن بدرستی روشن نشده است.

در طی این مبحث باز میتوان یاد آور شد که درجه احساس در بعضی افراد بقدری زیاد است که با مشاهده یا تغییر محیط حالت آنها تغییر پیدا میکند.

عده ای از حکماء نیز سعی میکنند که باین نوع تدابیر از لحاظ روانشناسی

پی - برده راه - موفقیت را بدست آورند ، در ردیف دانشمندانی که معتقد به تغییر کلی در استعداد و حالت هستند دانایانی وارد عمل شده و صعود تدریجی حرارت را نسبت به جانداران ذره بینی تا مدت چهار سال بکار برده و جرثومه ای که در ۱۵ درجه - حرارت زندگانی نموده تا حدود پنجاه درجه باو استعداد بقاء داده اند .

معلوم شد که غریزه عبارت از استعداد فطری است که حرکات و تصرفات انسان یا جانوران حتی گیاهان را در امور زندگانی هویدا میسازد بعضی هم غریزه را به وهم معنی نموده اند در جانوران نیروی و هم - غلبه دارد زیرا با آنکه مقصود و نتیجه عمل خود را نمیدانند بیک صورت در تکاپوی آثار حیاتی خود میباشد - در جانوران غریزه بصورت یگانگی در هر نوع ظاهر میشود نظیر و سائلی که عنکبوت برای طعمه بکار میبرد . یا استعداد ذخیره نمودن آذوقه مورچه که در حکم این غریزه است • در انسان قوه عاقله و اراده قویتر است و بهمین جهت تا اندازه ای از کمک غریزه بی نیاز میباشد •

غرائز موجوده در انسان بیشتر در سالیان نخستین زندگانی قوت دارد مانند پستان مکیدن نوزادان ، خنده و گریه در موارد لزوم برای نشان دادن گرسنگی یا نشاط بدنی •

عادات هم در دوره بعد حکم غریزه را پیدا میکنند و آن عبارت از تکرار حرکات و اعمالی است که استعداد و غریزه آن در افراد موجود و مشابه آنها با تربیت افزوده میشود .



**خلق و شخصیت =** قوای نفسانی که در بالا گفته شد در تمام افراد بشر بیک اندازه نیست زیرا ترکیب طبقات روحی در همه یکسان نمیباشد و مدارج انفعالات متفاوت دیده میشود. اگر از نظر افراد وارد در شناختن شخصیت بشویم میبینیم که ساختمان ظاهری کالبد همه یک شکل است اما در عین حال تفاوت های بسیاری در چهره و اندام و دست و بازوی و سایر ممیزات ظاهری وجود دارد. در فطرت و استعداد ذاتی و کیفیت طبایع فعل و انفعال متفاوت است فرد با در نظر آوردن ممیزات بدنی و روحی از نوع خود جدا می شود این انفعالات که هویت او را تشکیل میدهد شخصیت او را معرفی مینماید، بنابراین شخصیت عبارت است از ماهیت و معیار خصلت های ذاتی و بدنی.

از نظر روان شناسی خلق مولود و حاصل ماهیت صوری و معنوی انسان است و این عقیده امروز مسلم شده است که جسم و روان بهم پیوسته و هر دو ساختمان فکری و اخلاقی را بوجود میاورند. عوامل مهمه آموزش و پرورش خانواده - آموزشگاه - اجتماع - در تقویت غرایز و خلق افراد شایسته دقت کامل میباشند.

برای شناختن معیار شخصیت وسائل علمی بنام روان نگاری ابداع شده است.

برای آنکه بیشتر آشنا بشناختن خالق و شخصیت بشویم این نکته بایستی روشن شود که هیچگاه دو نفر را نمیتوان یافت که از حیث خصایص بدنی

وروحی شباهت کامل بیکدیگر داشته باشند.

کیفیتی که شخصیت از آن بوجود میآید یکی امیال موروئی است و دیگر امیال مکتسبه. - امیال موروئی عبارت از استعداد جسمانی و روحانی است که از اوان کودکی با انسان ظاهر میشود و تفرد او را تعیین مینماید امیال مکتسبه در طی دوره زندگانی پیدا میشود. - بعضی از تمایلات اختیاری و برخی در اختیار اراده انسان نمییاشند.

در تکوین خلق و شخصیت میل اثر کلی دارد بنا براین کسانی که اراده قوی و عقل سلیم دارند امیال را تجزیه نموده آنچه را بنفع جسم و روان خود میشناسند قبول نموده و با احساسات و خواهشهایی که در تغییر شخصیت نافذ میباشد مقاومت مینمایند، خوب و بد را تمیز میدهند و زندگانی را از آمیزش مطلق با امیال نگاه میدارند.



گفته شد که آموزش باید به کمک  
روابط روان شناسی = روان شناسی و شناسائی شخصیت  
و پرشکشی افراد غرائز خوب را پرورش داده

و کیفیات نامطلوب فطری را ضعیف سازد زیرا وجود فرد در شخصیت او تجلی میکند و چون فرد در همه چیز پیوسته با اجتماع است بنا براین دقت کامل در فرد، دقت در تحکیم بنیان اجتماع میباشد.

موارد ضعف و قوت و نیروی عقلی و بدنی فرد را طب نفسانی معین نمینماید، بدیهی است بررسی در این موضوع بعهده پزشک

روان شناس است ولسی آموزگار بنوبه خود باید تا درجه ای باصول روان شناسی از نظر طب نفسانی آگاه باشد .

درطب نفسانی شخصیت را بدین نوع تعریف نموده اند . ' شخصیت مجموع حواس واجزاء مختلفه بدن ونیروی متنوعی است که درفرد موثر می باشد ' .

نیروهای مؤثر در تکوین شخصیت فرد عبارتند ازقوای فطری که اساس آن وراثت طبیعی است ، همچنین اوضاع واحوال محیطی که فرد بعد از تولد در آن رشد مینماید .

کودکی که متولد میشود از لحاظ مغز وسایر اعضاء کیفیت مستقلی ندارد و خلقت آن ساده نیست ، بلکه این موجود از هزاران آثاری که از نیاکان و نژادها و مؤثرات زمانهای پیشین بدو انتقال یافته متأثر است و در روحيات او سرگذشت های پیشینیان منقوش میباشد .

مغزی که خیال میکنیم تازه و مانند صفحه صیقلی آماده برای قبول هر نقشی است تحت تأثیر تمایلات مرموز و مؤثرات مشئوم یا مطلوب دوره های گذشته قرار گرفته است . - تأثیر منطقه جغرافیائی ، وعذابهای گذشته ، خرافات ونفوذ وراثت های دور و نزدیک ، عواهل اصلی تمایلات واحساسات است .

اساس عقلی فرد پیش از تولد حتی پیش از انعقاد نطفه و ایام حمل در اثر ربط با مؤثرات گذشته تکوین میشود ، هر نوع دغدغه خاطر در پدر ومادر با کیفیات عقلی وبدنی آنها ممزوج شده بکودك انتقال می یابد .



بنا بر این هر کس بحکم وراثت با تمایلات خاص زائیده شده و برای اینکه این تمایلات تفاوتی داشته باشند و بتوان فطریات خوب را به نحو مقتضی پرورش داد و محتویات نامطلوب را مانع از ظهور و بروز شد باید فرد: عادی و تندرست باشد.

تربیت عبارت از بالا بردن سطح عقل و مشاعر، و پرورش مایه‌های خوب و مستعد موجود در شخصیت انسان است. بنا بر این هدف تربیت پرورش عقل است و عقل به نیروئی تعبیر میشود که شخص برای فکر کردن - احساس - اراده - بخاطر سپردن - توجه و امثال آن لازم دارد و بدین وسیله میتواند خود را با محیط اجتماع مناسب و موزون سازد و از مناسبات اشیاء محیط بازمان و مکان آگاه گردد.

مطابقت و ارتباط با محیط اجتماع در انسان تابع غریزه خاص است زیرا انسان مدنی الطبع خلق شده و نیازمند تعاون و مشارکت در زندگانی با نوع خود میباشد. این غریزه از آغاز در كودك نمایان است زیرا همینکه اندکی رشد پیدا نمود و توانست راه برود در پی یافتن كودکی دیگر است كه بتواند افکار و احساسات خود را با او بگوید و در گفتار و بازی و سرگرمی با او شرکت ورزد، این غریزه بتدریج رشد پیدا میکند، سطح مشاعر كودك بالا میرود و كم كم افق بازتر و فکر تازه تری در برابر چشم و شعور او ظاهر میگردد و بكمك سایر غرایز مناسبات خود را با محیط احساس نموده جویای درك مقتضیاتی میشود كه بتواند غرائز و تمایلات را تعدیل و با مقررات اجتماع وفق دهد.

كودك در عالم جنین احتیاج بهیچ چیز ندارد. اما بعد از تولد

زندگی مستقلی پیدا میکند، تنفس مینماید، غذا میخورد، آب میآشامد و در نتیجه مواظبت بین او و محیط موافقت پیدا میشود - بتدریج و در اثر مرور زمان استراحت **كودك** بواسطه نور - صدا - حرکت متأثر میگردد، تکالیفی از پدر و مادر باو تحمیل میشود، احساس میکند **كه** انجام میل بسته بموافقت با مقتضیات محیط است و باید باآئین و مقررات اجتماع الفت پیدا نماید.

وسعت و درجه این توافق و کرشش نشانه وجود استعداد و وسعت عقل است و این روش درمزاج سالم روی میزان صحیح مشاهده میشود. فردیکه تحت تأثیر عوامل بلاهت (بی شعوری) قابلیت توافق با محیط را از آغاز نداشته یا در اثر انحطاط و نادانی توافق را از دست داده گرفتار اختلال عقلی شده است.

با این توضیح میتوان عقل را بدین سان معنی نمود: **تکامل** و تصفیه غرایز و توافق آنها با محیط و مقتضیات زمان و مکان عقل است با این وصف که نوابع **كه** عده آنان در تاریخ بشر معدود است بالاتر از افق زمان و مکان عصر خویش میباشند، عدم تعادل تمایلات « غرایز » نشانه غیر طبیعی بودن مزاج و دلیل بیماری عقل میباشد.

بنا بر مطالعاتی که تاکنون بعمل آمده اعمال عقلی را تابع کلیه اجزاء کالبد دانسته و اختلالات آنرا منوط به تغییرات تشریحی دریاخته های رگ و پی میدانند و برحسب آنکه یادگارها و خواطر گذشته تا چه اندازه بدائرة شعور آورده شده بدرجائی تقسیم بندی نموده و اختلال عقلی را بیشتر مربوط به تأثیر سموم داخلی « رفع نشدن بعضی از مواد مضره بدن »

و یا مصنوعی (ترياك و الكل) در بدن شناخته اند.

دردورهای داستانی و اساطیر، دیوانگی یعنی اختلال عقلی را در نتیجه حلول ارواح خبیثه میدانستند و برای تداوی دیوانگان به طلسم و نظایر آن متوسل میشدند و گاهی هم جمجمه را سوراخ مینمودند که روح خبیث بتواند از آن بیرون آید وای در نتیجه ترقی دانش این عقیده تغییر یافت و بعدها بوسیله پزشکان (انگلیسی و فرانسوی) با گرد آوردن مبتلایان بیماریهای عقلی در بنگاههای مخصوص و بیمارستانها عقاید قبای متروک و این بیماران را با همان نظری مورد مطالعه قرار دادند که سایر امراض بدنی و عضوی قرار گرفته بود.

مدتی تصور مینمودند که عقل از توده مختلفی تشکیل شده و در نواحی معین دماغ قرار دارد، امروز معتقدند که عقل مرکب از مجموعه فعالیت و پروژات بدنی و مغزی است، کلیه اجزاء آن در اعمال با هم توأم و در حال وحدت است. امروز با آخرین نظریه پسیکولژیکی (روانشناسی) فرد را از نظر رفتار و انفعالات او نسبت به محیط مورد بررسی قرار میدهند و بموجب این نظریه (دیوانگی عبارت از تشویش در رفتار است و علل آن بواسطه تحقیق در جزئیات زندگانی بیمار و احوال و اوضاعی است که سبب خروج فرد از حدود طبیعی و اعتدال شده است.

باید دانست که تعیین حالت ندرستی و بیماری با میزان عادی بسیار مشکل است: بنابراین بطور کلی اختلال عقل یا جنون را باید اختلال در رفتار معنی نمود. از این روی بیماریهای عقلی را (علاوه بر عوامل روحی روانشناسی که خود مورد بحث است) باید از نظر دور نمود و تا

اندازه ای در آموزش و پرورش این موضوع را مورد دقت قرار داد. زیرا با موازن آن میتوان کم و بیش فرد سالم را از غیر سالم تشخیص داد و حدود تعلیمات را بر وفق مزجه تعدیل و تا آنجائیکه علوم پزشکی بدنی و روانشناسی با ما کمک میکنند دانشجویان را برای ابراز فعالیت سودمند پرورش داد.



از نظر روانشناسی فعالیتهای نفسانی بر سه قسمند: - سودمند بدون ارزش - زبان بخش. فعالیتهای سودمند اعمالی است که فرد برای انفعال خود بمنظور توافق با محیط خارج بکار میبرد و میخواهد زندگانی او موزون و متناسب با اجتماع باشد و نتیجه آن حفظ شخص و حفظ نوع است.

فعالیتهای بدون ارزش کارها و امیالی است که از شخص بروز میکند و برای حفظ شخص و نوع بدون فایده و ضرر میباشد.

فعالیتهای زبان بخش اعمالی بی تناسب و غیر موزون بین انسان و محیط اجتماع است و بهمین جهت اختلال تولید می شود، و نشانه بیماری عقلی میباشد.

منشاء اختلال عدم توافق غرایز و امیال بامقتضیات اجتماع و سود فردی است، بعقیده جیمز ( Jams ) غرایز اعمالی است که سبب انجام مقصودی میشود بدون آنکه خود شخص نتیجه آنرا بفهمد یا سابق به آن علم داشته باشد.

غرایز بوسیله حواس تحریک میشوند و حس اساس و بن کارهای

عقلی را تشکیل می دهد.

حس عبارت از با خبری از تغییری میباشد که در بدن بواسطه محرکی پیدا شده است، یعنی مربوط به تأثرات مختلفی است که در نتیجه یک حس صورت گرفته و شدت و ضعف آن متناسب با توجه و انتباهی است که بآن معطوف میگردد.

هر چیزی یا هر صفت محسوس همیشه در فضای خارجی حس می شود، نور بارنگ یا هر محسوس دیگری باید وجود خارجی داشته باشد تا ادراک گردد.

فقدان ادراک حسی - ناشی از بیماریها و مسمومیت های دارویی :  
(الکل - مرفین - کوکائین ...) که باعضاء مختلفه بدن آسیب رسانیده و روابط دماغ را با محیط خود ناقص میگذارد.

از نظر یکمزاج سالم و مکانیک منظم روان حواس با موازین معین از محرکات خارجی متأثر میگردند.

اختلال حواس عبارت از این است که بر خلاف واقع تحریکاتی احساس می شود یا اینکه تشویش و اضطرابی در یکی از عناصر ساختمان روان بوجود آید و سبب آن معلوم نباشد.

اختلال حس اثر در نفس میکنند، مثلاً گاهی بیمار تصور مرضی را در خود میکند بدون اینکه طب بدنی گواهی وجود آن مرض را بتواند بنماید.

اختلال عقلی خیالات فاسد بوجود میآورد و همیشه بیمار در رنج و تعب است. تداعی معانی غیر منظم، وسوسه که در متبیلان به مایه خولیا

زیاد میباشد اثر اختلال حس است، مریض نوراستنی در نتیجه توهم و خلق منظره های خوفناك از بدبختی های آینده درهراس است. نتیجه آنكه غرائز انسانی درافراديكه درانر عللی دوچار اختلال حواس شده اند از حد اعتدال و میزان معین خارج شده است.

غرایز انسانی عبارتند از غریزه: ترس - نفرت - خشم - کنجکاوی و تعجب - تغذیه - اجتماع و میهن حب علو - تحقیر نفس - محبت اولاد یا پدر و مادر و خویشاوندان - غریزه تناسلی.

دریگفتند تندرست که حواس او سالم است، مشاعر و ادراك و تکوین عقلی او درست بوجود میآید. لیکن اختلال حواس غرایز فرد را از نسبت لازم و معینی دور نموده و شدت یا ضعف غرایز بیماریهای عقلی و روحی بوجود می آورد.

از نظر آموزش و پرورش سلامتی و یا اختلال حواس اهمیت شایانی دارد و آموزگار از غرایز شمرده شده بایستی غریزه حب فرزند و خویشاوند غریزه اجتماع و میهن دوستی، و غریزه حب علو، غریزه تناسلی را مورد توجه قرار دهد.

پرورش این غرایز در حدود معین بنفع فرد و اجتماع است نسبت به غرایز بالا آنچه بیشتر شایسته و درخور توضیح است، غریزه تناسلی یا جنسی میباشد، غریزه تناسلی از بزرگترین عوامل روحی و مؤثرات زندگانی و مایه تندرستی یا بیماری و محرك فعالیت بشمار میرود.

بر حسب عقیده فروید (Freud) حیات تناسلی بعد از پروازات دوره طفولیت بخواب میرود و در سن بلوغ بیدار میشود و در زن تاسس.

چهل و پنج سالگی و در مرد تا حدود هفتاد سالگی این غریزه بفعالت خود باقی است.

حیات تناسلی از این جهت در آموزش و پرورش مورد اهمیت است که کیفیت بروز آن در فرد و تکوین سرشت او و عمل تأثیر آن از حیث موازین اجتماعی از هر جهت مؤثر است.

غریزه تناسلی موجب شعر و ادب، صنعت و موسیقی و علم جمال است و این میل فطری که تعبیر غریزه جنسی میشود عواطف بین مرد و زن را بوجود میآورد و موجب تشکیل خانواده و بقای نسل و احساسات خویشتاوندی و محبت فرزندی میگردد.

غریزه جنسی از نظر طب بدنی شایان توجه است. تندرستی قلب و دماغ و سلامتی حواس بسته بطرز تبادل عواطف جنسی میباشد و همان طور که گفته شد محصول این عاطفه که وجود آمدن نسل است همیشه متأثر از کیفیت عقلی و فکری و بدنی مرد و زن بوده و سرشت فرزند از هر جهت مولود روش اخلاقی و مؤثرات فکری والدین است. بنابر این خواهش ها و تمایلات تناسلی باید مطابق قوانین و موازین اخلاقی اجتماع تعدیل شود.

در آموزشگاه پرورش عواطف ادبی، شعر و موسیقی و توجه دانش آموزان بمظاهر زیبایی و جمال از نظر تقویت و بسط و تکامل هنرهای زیبا پسندیده است ولی آموزگار باید دقیق و متوجه باشد که وسائل آتشیه غریزه جنسی فراهم نیاید.

خواندن افسانه های عشقی، نقاشی مناظر جنسی ظریف، تأیید

احساسات ادبی که ممزوج با عشق بوده و ندای جنس از آن شنیده شود از محرکات غریزه تناسلی است و البته انقباض این حس پیش از موقع تندرستی عقلی و بدنی، و سرنوشت اجتماعی فرد را بخطر میاندازد.

بیماریهای تناسلی، انحراف غریزه جنسی که سبب عادت زشت استنشاق بالید میگردد. نتیجه مستقیم بیداری غریزه تناسلی بدون موقع است.

بیماریهای تناسلی و عادت زشت ناخوشیهای واگیردار و نوراستنی و خستگی دائم رگ و پی بدن را بوجود میآورد و ضعف اراده، وسوسه و مالیخولیا از آن تولید میشود و این اختلال وقتی زیاده‌تر و شدید میگردد که اثری از آنهم در وراثت طبیعی و احوالی که طفولیت در آن تکوین شده وجود داشته باشد.

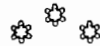
هرگاه آموزگار بدون یکمقدمه مستقیم و بیماریهای عفونی و مسمومیت، دردانش آموزان اختلال حواس و سواس، بی اراده‌گی و اختلالی در قوه بیان: کتبی، شفاهی مشاهده نمود ورنک چهره زرد و چانه باریک و چشمان فرو رفته شد باید بداند که در غریزه تناسلی دانش آموز فساد راه یافته و بعقیده فروید این حالت ذرائر قوه نفس است که خود آن قوه غریزه تناسلی را خاموش میسازد.

فسادهای تناسلی با اشکال متعدد پیش میآید یعنی بعضی‌ها با دیدن و حس چیزهای معینی ایجاد خوشی و لذت میکنند مانند لباس و کفش ظریف.... مکیدن، دیدن نقاط مختلفه بدن و دزدی اشیاء... برخی از غریزه جنسی با انواع پست مقید میشود و این موضوع خود

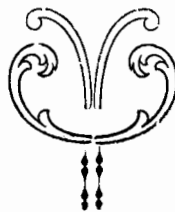
فصل مستقلی در طب نفسانی میباشد.

غریزه تناسلی در ساختمان فیزیکی و اعمال فیزیولوژیکی دو جنس مؤثر است و بنابراین نوع تأثیر را باید در صفات هر جنس مطالعه نمود. تا ابتدای بلوغ تمایلات تناسلی در دختر و پسر تقریباً شبیه به یکدیگر است صفات ممیزه مرد: فعالیت و حساسیت نسبت به مؤثراتی که از جنس زن ناشی میشود.

صفات زن - جذابیت - عشق بخانه داری - محبت فرزند است.



دقت در مطالب گفته شده بالا ما را به بسیاری از رموز و اسراری که در شخصیت افراد نهان است آشنا میسازد و برای اینکه زیاد تر در این مرحله بینائی حاصل گردد بایستی مطالعه مباحثی را که در سنجش هوش یا چهره شناسی مورد نظر دانشمندان قرار گرفته است مورد توجه قرار داد.





بخش هوش

یا

کتابخانه

## ❦ (سنجش هوش یا چهره شناسی) ❦



محور بحث در روانشناسی از نظر آموزش و پرورش - شناختن خلق و شخصیت دانش آموزان بود که گزینه و استعداد طبیعی آنها روشن شده تعالیم مقتضی بر وفق آن داده شود .

برای حصول این منظور عقاید مختلفه و اصول روانشناسی مطابق تکامل علمی و نظری تازه بیان شد و در تلو این موضوع اشاره گردید که یکی از طرق عدیده شناختن شخصیت مربوط به فن چهره شناسی یا بزبان دیگر علم فراست (سنجش هوش) میباشد .

قیافه شناسی هنوز صورت و مایه علمی مورد اطمینانی نگرفته ولی با این وصف از نظر آنکه برخی از روان شناسان آنرا مورد مطالعه قرار داده اند تذکار آن بی فایده نخواهد بود .

سنجش هوش در زمانهای پیشین از علوم طبیعی بشمار میرفت و بوسیله موازین آن اخلاق باطنی را از لحاظ نظر در احوال ظاهری تعریف مینمودند .

بقراط طبیب ( ۴۵۰ قبل از میلاد ) معتقد بتأثیر عوارض خارجی در اخلاق بوده و علائق شناختن آنها تغییر و شکل ظاهری چهره میدانسته است .

دربونان و مصر و کده و اشور چهره شناسی بصور عدیده ظاهر شد و هومر ( Homèr ) شاعر یونانی ، بوسیفس مورخ اسرائیلی و دیگران

تألیفاتی در این موضوع داشته اند.

میگویند علم فراست پیش از ارسطو معمول بوده و در قرن چهارم پیش از میلاد جمع آوری شده و نشانه‌هایی برای قوت وضعف، هوش و بلاهت - شماره نموده‌اند و از رنگ بصره و موی و اندام و چهره و تطبیق قیافه جانوران با انسان اخلاق افراد را تعریف میکردند.

علم فراست تألیف ارسطو در قرون قدیم به بیشتر لغات و زبانها درآمد. رازی پزشک معروف کتاب ارسطورا خلاصه نموده و نظریاتی هم بر آن افزود. ابن سینا در بسیاری از تألیفات خویش بدین موضوع اشاره نموده است.

بعد از انتشار علم فراست طرفداران این فن اکتفا باستدلال شخصیت از چهره شناسی نموده و بتدریج وسیله غیب گوئی (کف بینی و خطوط پیشانی) گردید - در آغاز علم فراست متوجه شناختن قوای روحی افراد از شکل ظاهر آنها بود، بعدها فراست آمیخته بخرافات و سحر و پیش بینی سرنوشت و مقدرات اشخاص گردید و همین موضوع مصائب روحی و زیانهای اخلاقی بيشماری بوجود آورد زیرا همه را در زندگانی بیمناك و نگران نمود و اوها را بر عقول و افهام مسلط میساخت. در فجر تمدن علم فراست لباس تازه پوشید و محققین شروع به تصفیه آن از اوها و زوائد بی اساس نموده‌اند - در سال ۱۷۷۸ لافاتر از نظر بحث طبیعی و فیزیولوژی و کالبد شکافی وارد در بحث شد و این سبک مورد توجه فرهنگ خواهان گردید.

میزان تحقیق و عقاید علمای فن را بنحوی مبسوط باید در کتابهای مربوط

باین بحث مطالعه نمود، در اینجا بطور خلاصه بحث اجمالی از گفته های آنان میشود.

از نظر دانشمندان فن باید جویا شد که آیا چهره شناسی و یا علم فراست در شماره علوم بوده و پایه درستی دارد و آیا برای همیشه مباحث و نظریات و عقاید دانشمندان در این امر باموضوع مطابقت مینماید؟ یا اینکه فراست اثر قریحه و ذوق و فهم اشخاص بوده و اساس علمی ندارد؟ اگر پاسخ این پرسش ها بدرستی داده میشد موضوع از صورت معما بیرون میآمد ولیکن تصور نمیرود تا امروز در مرحله تحقیقات فنی چهره شناسی اعتبار و میزان پیکره های ریاضی را یافته باشند!

در علم فراست سخنان متناقض در میان گفته های دانشمندان زیاد است بعضی از هر جهت چهره شناسی را درست پنداشته و حتی جزئیات آنرا مبنی بر اصول و حقیقتی میدانند و برخی دیگر تا این میزان مبالغه ننموده در موارد تشخیص فرق میگذارند و عده اساساً قائل بفساد بنیان آن می باشند.

نظری که تا درجه محدود باید اظهار نمود این است که فراست یک علم ساده عمای و قطعی نیست که به مجرد دانستن علائم و نشانه ها بتوان آنرا مورد عمل قرار داد بلکه در ترکیب و ربط موازین و استخراج آراء دقت و تعمق زیاد لازم است و این شرایط بسیار از عهده افراد عادی خارج بوده و بایستی باموفقیت کامل ابراز عقیده بشود بنا بر این علم فراست تا میزان معین و بشرايط خاص قابل دقت و توجه است.

در امثال سلیمان آمده است که: « کناهکار از حالت چشمان و طرز

حرکت دادن دست شناخته میشود.

در قرآن کریم اشاراتی در این موضوع وجود دارد، مانند  
 يعرف المجرمون بسیماهم (الرحمن ٤١)  
 سیماهم فی وجوههم (الفتح ٢٩)  
 وصورکم فأحسن صورکم (غافر ٦٤)  
 فتبارک الله أحسن الخالقین (المومنون ١٤)  
 وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً (١) (سوره الفرقان ٨٤)  
 کل یمعل علی شاکلته (٢) (الاسراء ٨٤)  
 تعرف فی وجوههم نضرة النعیم (٣) (الطفین ٢٤)  
 اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً (الذمر ١٩)  
 وجوه یومئذ مسفرة (٤) ضاحکة مستبشرة (عبس ٣٨ - ٣٩)  
 در حدیث نبوی آمده است که اتقوا فراسة المؤمن - اطابوا الخیر  
 عند حسان الوجوه .

« حضرت علی (ع) میفرماید » - ما اضر احد شیئا الا ظهر فی  
 فلتات لسانه و صفتحات وجهه و از حاکم ماثوره است که: عین المرء  
 عنوان قلبه .

در گفته های دانشمندان هم سخنان زیادی که مؤید این موضوع  
 باشد خوانده میشود، یکی از دلایل طرفداران علم فراست اختلاف مردم  
 در اخلاق و قوه و اختلاف در طبایع آنها است و کسانی که مزاج مشترکی  
 دارند در ظواهر امر و در باطن متشابه و تقریباً همفکر میباشند.

اختلاف طبایع در مردم از اختلاف اصناف آنها معلوم میشود و هر  
 قوم و نژادی در اخلاق و عقل و سایر احوال و همچنین در چهره و اندام

مشابه و اغلب یکسان هستند.

علم فراست از نظر ملل بسته بشناختن اخلاق ظاهری آنها است و هر قومی عاطفه و خصلت‌های ممتازی دارد که از دیگران جدا میشود روی این بررسی علم فراست را بحساب دانش طبیعی میگذارند . کسانی که علم فراست را بی اساس میدانند میگویند که دلیل ما بر عدم صحت نبودن توافق احکام در موارد اشخاص میباشد ، مثلاً گفته شده که وسعت پیشانی دلیل هوش و عقل است در صورتی که بسیاری از افراد دیده میشوند که فاقد مزیت معنوی با داشتن وسعت و برآمدگی پیشانی میباشد .

از نظر طرفداران علم فراست پاسخ این ایراد چنین است که اخلاق افراد را از نظر هر حکم و دلیلی درست میدانند در صورتیکه دلائل و علائم دیگر موجبات نقض حکم را در جهات دیگر فراهم ننموده باشد ، بسیار دیده شده که افرادی دارای تمام علائم ظاهری و جسمانی در هوش و عقل و ذکاوت میباشد ولیکن در عمل سستی فکر و ضعف در آنها مشاهده میگردد - در اینجا باید این نکته را دانست که این نوع افراد در نتیجه سوء تربیت مزایای معنوی را که کالبد آنها شهادت می دهد از دست داده اند و مانند سیب سرخ و قشنگی هستند که ظاهر فریبنده داشته ولی مغز آن را کرمهای درختی فاسد نموده باشد .

گاهی هم این علل از آثار توارث بظهور میرسد چنانچه بیماری واگیر دار و اعتیاد بالکل نسل را ضعیف میسازد .

این نواقص و علل بتدریج چهره و سیما را تغییر میدهد و با مرور زمان

نژاد و نسل فرد معیوب، مزایای صوری و بدنی را از دست میدهد  
با توجه باین نکات گفتگوی از علائم فراست از حدود اطلاع  
افراد عادی دور است و نیاستی غیر از کسانی که واجد قریحه خاصی می  
باشند در این موضوع بخود حق مطالعه و قضاوت دهند.

فراست ملکه طبیعی و غریزه حسی است که اکتسابی نمیباشد  
فراست هوش و استعداد زیاد و دقت و ملاحظه و سرعت خاطر میخواهد  
و چون احاطه و سلطه بر آن از حدود فکر عادی و همگان دور است این  
است که بعضی آنرا در شمار دانش نیاورده بلکه موهبت خاص و طبیعی  
میدانند - معذک تا درجه خیلی کمی اطلاع بر آن خالی از زیان است  
بشرط آنکه حدود و میزان قضاوت را خوانندگان بدرستی تشخیص دهند  
موضوع علم فراست استدلال از اخلاق ظاهر و علائم چندی در  
چهره و سیما بر اخلاق باطن و استعداد انسانی است.

علم فراست شعب بسیار دارد که ارکان آن عبارت است از چهره  
شناسی و کف بینی و خط نویسی.



آثار جنج افیائی = مبنی و اساس چهره شناسی و تعلیل این  
نکته که چگونه ظواهر سیما و غیره

نشانه خلق باطن میباشد شایان دقت است و باید دانست که هر يك از  
عواطف انسانی تأثیر خاصی در ملامح دارد - وقتی شخصی در حال خشم  
یا اندوه و یا فرح میباشد بخوبی آثار هر يك از احوال در سیمای او  
نمایان است و تأثیر غلیان درونی در صورت و چشم طبیعی است و در این

موقع عضلات صورت زیر جلد منبسط یا قبض و تغییر در چهره پیدا می‌گردد بنابراین کسیکه بیشتر ساعات را در حال خشم است و یا بشاش و با نشاط می‌باشد عضلات چهره او بهمان روش پرورش یافته و باقی می‌ماند.

اگر کسی همه روز در حال خشم بسر برد طبیعی است که ترکیب عضلانی صورت او بهمان حالت غضب رشد می‌نماید و برخلاف اگر شادمان و مسرور بماند عضلات سیمای او که کیفیت انبساط خاطر را نشان می‌دهد قوی می‌گردد - از این علائم صوری پی بحال اشخاص می‌توان برد و در این موارد چهره شناسی ما را بدانستن اخلاق باطنی اشخاص هدایت می‌نماید.

در مواردی هم آزمایش بعلم فراست کمک می‌کند. وقتی ما افراد پردل و قوی را می‌بینیم که دارای سینه وسیع می‌باشند و عا و همت و حزم آنها را در کارها مشاهده می‌نمائیم اینطور استخراج می‌کنیم که وسعت صدر نشانه مزایای فوق است همین قسم کسانی که قفس صدری آنها کوچک است بضغف اراده و کمی حوصله موصوف هستند. بنابراین سینه کوچک علامت خصلتهای مزبور میباشد در سایر جانداران هم عین اینحالت موجود است. مثلاً شیر و پیل بصیر و با حزم و تحمل شناخته شده‌اند و برخلاف روباه بترس و ضعف بدن موصوف گشته است.

شیر و پیل دارای سینه و ریه بزرگ می‌باشند و روباه و سایر جانورانی که کوچک هستند از داشتن ریه بزرگ محروم می‌باشند - دلیل طبی این دو حال هم معلوم است زیرا تنفس مصدر حرارت و قوه محرکه دستگاه گوارش و ساختمان بدن میباشد. و در صورتیکه تنفس قطع شود مرگ

برای انسان و حیوان قطعی خواهد بود... از این روی تنفس مایه حیات و هر اندازه ریتین بزرگ و دارای سوراخهای تنفسی باشند بهتر تأمین حرکت و قوت بدن را مینمایند.

با فعالیت و نظم تنفس تندرستی پیدا میشود و هنگامی که کابرد و ادوات آلی او از حرارت بهره مند و سالم بودند قوه عمل و همت و نشاط زیاده می گردد.

با این نشانه ها میتوان اتخاذ دلیل نمود و دانست که ساختمان بدن و پرورش آن روی هر کیفیت نشانه اخلاق باطن است روی این اصول اگر طب تربیتی وارد در آموزش و پرورش شود بخوبی می تواند نواقص جسمانی را مرتفع و بالنتیجه تغییرات لازمه در هر نسلی بوجود آورده نسلهای آینده را خوب و سالم و با مزایای پسندیده علم فراست مجهز ساخته از معایب گذشتگان آنها را نجات بخشد.

اساس بحث در علم فراست و نشان دادن علائم و آثار و معرفی اخلاق باطنی از این نظر بکلی دور است که يك باب و فصلی برای غیب گوئی باز شود.

برخلاف آنهاست که در چهره شناسی تنها روی ظواهر امر مطابق ساختمان صوری از اخلاق باطنی گفتگو میکنند باید آموزگاران و دبیران این نکته ها را بدانند و از صورت ظاهر پی بنواقص معنوی دانشجویان برده بکمک طب نفسانی سعی در بهبودی و تقویت روحیه آنها بنمایند • و البته معرفت باین کیفیت هم مستلزم توجه بکلیه دقائق و نکاتی است که

در فصول گذشته در روان شناسی گفته شد و همچنین مطالعه کامل موضوعاتی است که در آینده مورد بحث واقع خواهد شد.



بدون تردید روزگاری فراست و کف بینی و غیره وسیله بزرگی برای اغفال افراد دردست معدودی بیخردان بود ولی امروز عالم میخواهد از هر موضوعی بنفع تکامل آموزش و پرورش بهره مند شود. با شرح فوق مبنی علمی چهره شناسی و یا علم فراست شناخته شد. برای ورود در اصول و قواعد این بحث باید دانست که شالوده و میزان قیاس در علم فراست روی دواصل است یکی اصل تشابه و دیگری اصل تناسب.



**اصل تشابه =** بایک نظر دقیق دیده خواهد شد که در خلقت موجودات و رشد و نمو و هیئت ساختمان آنها موقع جغرافیائی - آب و هوا - خواص طبیعی اقالیم تأثیر بسزائی دارد میدانیم زمین دارای دو منطقه سرد شمالی و جنوبی و دو منطقه معتدله و منطقه گرمسیر میباشد. در هر یک از این مناطق شکل و هیئت انسان و جانداران و گیاهان یکسان نیست همین قسم از نظر پست و بلندی و جریانهای دریائی و وزش نسیم قسمتهای قطعات زمین از حیث آب و هوا متفاوت است و بقاع مختلفه هر کدام با ظواهر و اختلاف خاصی دیده می شوند.

این تأثیر در شکل و هیئت نژاد های انسانی و سایر زندگان و گیاهان نفوذ کامل دارد .

در هر يك از نژاد ها و اقوام خصایصی در چهره و اندام و سیمما و همچنین در اخلاق و روحیات موجود است همین قسم در گیاهان و جانداران فرقه های زیادی است بنا بر این در هر نوع و هر سلسله علائم و امتیازات بنوع دیگر موجود است . این نشانه هارا ناموس تشابه مینامند . این قسمت مدلل نمود که در مخلوقات مشابَهت زیادی وجود دارد و بهمین جهت در نظر نخست موجودات به جماد و نبات و حیوان تقسیم شده و هر يك از تقسیمات هم به اقسام زیادی دیده میشوند که شناختن آنها با ناموس تشابه آسان است .

در جمادات بطور و ضوح شباهت دیده میشود و در نباتات اندکی بکرتگی ازمیان انواع آن کم میگردد - و در جانوران فصل مشابَهت انواع زیاد تر گشته در انسان بیکلی موضوع شباهت ضعیف میگردد و هر اندازه جوامع بیشتر در مراحل مدنیت سیر نمایند تشابه آنان کم میشود . در قسمت جماد همانطور که بیان شد برای هر نوع شباهت شکل و حالت مخصوصی است که از آن بخوبی جنس معدنی شناخته می شود - تشابه در اجسام جامده ثابت است ولی در اجسام نامی و آلی هر اندازه بیشتر مدارج ارتقاء را بپیمایند دور تر میگردد .

بین تبلور دو ملج شباهت کاملی موجود است لیکن میان دو سیب بادو گلابی و جر و نخورد اندکی تفاوت ملاحظه میشود - در طبقه جانداران بین دو مرغ یا دو گوساله بیش و کم اختلاف وجود دارد - در انسان

این اختلاف خیلی زیادتر میگردد و هر اندازه درجه مدنیت اقوام زیادتر شود تشابه نشانه های خود را ازدست میدهد.

قبایل بدوی در شکل و سیما چندان تفاوت باهم ندارند ولیکن در اقوام متمدن دوری شباهت خیلی زیاد میگردد. بنا بر این ساختمان و اشکال بسته بمیزان انفعال و عمل موجودات است و چون انسان بیشتر از سایر مخلوقات در سیر تکامل وارد است ساختمان بدنی او در تغییر فصل تشابه زیادتر میگردد.

روی شواهدی که بیان شد ظواهر اجسام باختلاف باطن آنان تغییر میکند بنا بر این باطن دلیل ظاهر است (الظاهر عنوان الباطن) مگر در مواردی که موجبات نقض علمی آن وجود داشته باشد.



**اصل تناسب =** دومین رکن علم فراست اصل تناسب است در کلیه موجودات زنده تناسب شکل و اعضاء آشکار میباشد. تناسب جسم در گیاهان هم مشاهده میشود. یک درختی که ارتفاع دارد و بلند میباشد همه چیز از قبیل ساق و شاخه ها و برگها و میوه آن بلند است. درختانی که شکل مدور دارند تمام اشکال ظاهری آنان هم مدور است.

تناسب در حیوانات زیادتر از گیاهان نمایان است و در انسان این معنی بیشتر از جانوران مشاهده میشود.

انسان کوتاه قامت دست و پای و صورت و تمام اندام ظاهری او کوتاه است و کلیه اعضای بدن او نسبت معینی با قامت او دارد. نقاشان

و مجسمه سازان یونانی و رومی قواعد و اصولی در رسم داشتند و نسبت  
اعضاء بدن انسانی را با قیامت او تعیین مینمودند.



اثر طبایع  
بعد از اصل تشابه و تناسب شناختن طبایع  
در اندام و چهره = ككمك بعلم فراست مینماید منظور از طبع  
حالتی است كه در هر انسانی اثر آن فعالیت  
يك قسمت از جهاز داخلی بدن او را زیاد تر مینماید.

پیشینیان امزجه انسانی را از چهار حالت تشخیص داده بودند که از  
هر يك از آنها حالاتی زیاد بوجود میامد که در نتیجه برای هر انسانی مزاج  
خاصی میدانستند که شباهت دیگری نداشت.  
معاصرین بسه نوع مزاج اصلی معتقد شده اند که باید هر دو نظر  
را بررسی نمود.

گفته شده است که بقراط (پدر طب) چهار نوع مزاج را شمرده که  
از غلبه یکی از آنها طبایع را تشخیص میدادند - مزاج دموی - لنفاوی  
صفراوی - سوداوی - بعضی در این تقسیم - مزاج عصبی را وارد نموده  
و قسمت سوداوی را حذف کرده اند.

مزاج دموی - کسیکه دارای مزاج دموی است سیما و بشره او  
برنگ ارغوانی میدرخشد دارای چشمان آسمانی رنگ و موهای نرم و رنگ او  
بتفاوت از طلائی تا نزدیک بسیاهی تغییر مینماید. طبع گرم دارد ولیکن  
زود تغییر حالت پیدا مینماید.

لنفاوی - صاحب این مزاج حرکت آهسته مینماید - عضلات

او نرم و جلد بدن دارای رخوت و سستی است صورت سپید ، عزم و اراده در او ضعیف میباشد .

**صفراوی** — دارندۀ این مزاج قوی بنیه و اعضاء او سخت ، رنگ بشره از سربی تازردی میآید ، موی و چشمان اوسیاه عزم و اراده در او استوار است .

**عصبی** — اشخاص عصبی عضلات نرم و لبان نازک و چشمان گیرنده دارند زود فهم و حساس هستند ، موهای آنها نرم اندام نحیف و زود متأثر میشوند .

این تقسیم بندی بر وفق عقیده قدما بود ولیکن بر طبق نظریه معاصرین امزجه به دو قسمت « عضلی و حیوی » قسمت بندی شده است .

**مزاج عضلی** — صاحب این مزاج دارای استخوان بندی قوی و عضلات ورزیده و قامت بلند میباشد و چهره و سیمای روشن دارد شانه های او پهن و سینه اش بزرگ است ، این اشخاص دارای بدن قوی و عزم و اراده محکم و در هر رشته از بزرگان علم و صنعت میشوند .

**مزاج حیوی** — امتیاز صاحبان این مزاج بقوه جهاز هاضمه است و صورت و سوراخ بینی و گردن و سینه آنها مستدیر میباشد کف دست و بشره آنها برنگ سرخی مایل است ، صورتشان بیشتر خندان بنظر میآید و موی سر آنها سیاه و چشمان شفاف دارند . این دسته زود مطالب را بخاطر سپرده و زودی هم فراموش مینمایند عاطفه در آنها دیده میشود لیکن احساسات آنها زود روشن و زود هم خاموش میگردد میل بنشاط و طرب داشته و به گیتی از نظر فوائد مادی نگاه میکنند .

**مزاج عصبی -** عصبانی مزاجان دارای جسم رقیق و سر بزرگ پیشانی پهن و چشمان درخشانده میباشند ، مجموعه ساختمان بدن آنها بیشتر درنخاع شوکی و دماغ قوت گرفته لطف طبع و گفتار دارند خیلی پرفکر و خاموش میباشند .

بانوان بیشتر عصبی مزاج هستند و در آنها زیبایی و خفت روح غلبه دارد .

از اخلاق م-زاجهای عصبانی ، شدت احساس و سلامت ذوق ، دوستداری زیبایی های طبیعی و صنعتی می باشد - در آنها عاطفه و حدت ذهن و دقت مشاعر قوت دارد بیشتر هنرمندان و شعرا از این طبقه هستند و چون فعالیت جسمانی متناسب با عنصر مزاج است لذا از ترکیب و پیوند طبایع و مزاجها تقسیمات زیر را شمرده اند .

۱ - مزاج عضلی حیوی ۲ - عضلی عقلی ۳ حیوی عضلی ۴ - حیوی عقلی ۵ - عقلی عضلی ۶ - عقلی حیوی .

میگویند که انسان بامیل و رانی و مزاج معین متولد میشود در صورتی که تربیت موافق مزاج خود دید بهمان حال رشد نموده و آن حالت را محفوظ خواهد داشت و اگر تربیت موافق مزاج نباشد بتدریج حالت دیگری در بدن حلول نموده و صفات مناسب آنرا در روح بوجود می آورد .

برای اینکه امزجه غیر موافق ، اصلاح شده و تعدیل پیدا کند باید طب نفسانی با کمک روان شناسی در آم-وزش نافذ شده ، زناشویی بر اساس قواعد علمی استوارگشته ، نواقص طبع در هر نسلی بقوت و تکامل مبدل گردد .

در تقسیم طبایع طبق نظریات تازه برای هر يك از صاحبان امر چه مختلفه در ساختمان بدن صورت و اشكال ممتازی وجود دارد صورت آنهایی که دارای مزاج عضای هستند کشیده و اشخاص عصبی مزاج صورتشان بیضی شکل است و باز اگر در هر يك از این طبقات دقت کنیم دو صورت که مشابهت کامل باهم داشته باشند نخواهیم یافت.

طرفداران چهره شناسی برای اینکه میزانی در دست داشته باشند اشكال و چهره هارا به سه قسمت تقسیم بندی نمودند، صورت کشیده گرد - تخم مرغی - برای هر يك از این تقسیمات فروعی هم اضافه نموده اند که تا اندازه ای تشابه و تناسب باهم دارند و هر يك از این اشكال را مورد آزمایش قرار داده و شخصیت اخلاقی و عقلی را از آن اقتباس نموده اند.

میگویند صورت کشیده و چهار گوشه دلیل بر عقل و هوش و اراده است و صورت تخم مرغی با وسعت پیشانی و کوچکی چانه نشانه اشخاص عصبی مزاج میباشد و همچنین زاویه صورت ارتباط کاملی با اخلاق دارد این زاویه تشکیل میشود از خط مستقیم افقی که زیر بینی تا زیر پره گوش میرسد و خط دیگری که آنرا قطع مینماید از نوک بینی میگذرد و بالای پیشانی وصل میگردد، از تقاطع این دو خط زاویه ای در برابر بینی حادث میشود که آنرا زاویه صورت میخوانند و هر اندازه درجه آن زیاد باشد بهمان میزان خصایص عقلی و فکری زیاد میباشد و این موضوع از قرن هجدهم مسیحی بر پایه قواعد موضوعه (فرانسوا ژوزف) آلمانی قرار گرفت و او در دبیرستان قواعد مدونه را از تجارب حاصله در چهره و ساختمان جمجمه دانش جویان نگاشت.

قرائت اخلاق و استعداد از میزان زاویه صورت مبنی بر اصولی است که در آن گفتگو و مناقشه هم بسیار است ولی در هر صورت تایکدرجه مسلم است که هر اندازه پیشانی و کاسه سر وسیع و دارای ظرفیت باشد عقل و هوش در آن بیشتر است.

حجم سر متناسب با طول عمر است و میزان عقلی البته نسبت به سن افراد بالا می آید آنچه در نظر علم روشن است قرارگاه عقل در مغز می باشد ولی قلب و اعصاب و نخاع که ادوات فعالیت دماغ می باشند در تندرستی و قوت عقل از هر جهت نافذ هستند.

گفته شده است که هر یک از قوای دماغی تأثیر خاصی در اجزاء صورت و دو دست و سایر اعضا دارند، آنهاست که دماغ قوی دارند اعضا و اعصاب آنها بیشتر تحت تأثیر است بنابراین قوت مغز از ظواهر صورت و بدن شناخته میشود.

دانشمندان چهره شناس از الیاف صورت مراکز برای هر یک از قوای دماغی عنوان میکنند برای اندازه گرفتن حجم و مقیاس محیط سر خطوطی طبق قواعد خاص رسم مینمایند و از اشکال هندسی حاصله از این رسم به عقیده خودشان استنباطاتی نموده و قوت و وجودت عقل، تصور و شدت انتباه و الهام، عشق و غیره را توصیف میکنند. در قوای عاقله و تلافیف دماغ شرح و بسط زیاد است - بطور خلاصه برای دفاع دوازه قوه رئیس و بیست و چهار قوه تابعه که مجموعاً سی و شش قوه می شود شماره نموده اند.

برای قوای دماغی مراکز خاصی در الیاف مغز تصور نموده و از هر

يك از مراکز اتصال الياف عواطف و افكار را ميخوانند - امانت - محبت  
آرزو - ثبات - مهربان پرستى - خدا شناسى و ساير مزايای اخلاقی را  
مكتوم در توده های اليافى مغز دانسته و آثار خارجى آنرا از اشكال  
خارج كه اثر آن در چهره و جملجمه نمايان است ميشناسند .

درمیان قوای دماغی اشتراك مساعى هم با يك نسبت معینى وجود  
دارد - طبق این نظر علائق اجتماعى و حسن معاشرت دريك طرف سراسر  
وقوائيكه در بالای سر جای دارد - تعقل تدبیر و قوای عاقله حقیقی میباشد .  
قوای مخصوص به امیال و اراده ، و حرکت در پشت سر قرار گرفته  
و میان این قوی رشته های عصبی وجود دارد كه تأثیر و ارتباط حواس را بهم  
میرساند و عوالم خارجى را در نظر آشكار میسازد پس تمام افكار موجوده  
دماغ ناشی از تألیف سلسله حرکات عصبی در مغز میباشد .

هر فكر كه در دماغ ایجاد میشود در سلسله اعصاب تأثیر نموده  
و مشاعر از آن نمایان میگردد سپس با یکی از حواس پنجگانه باعصاب  
قاعده دماغ رسیده و از مرحله شعور بصور ذهنیه منتقل گشته مراکز  
حرکت را اداره مینماید .

دسته از طرفداران علم فراست تصور میکنند كه علاقه شدیدی  
میان قوای عاقله و عضلات صورت موجود است ، میگویند برای هر يك از  
ادوات تشكیل دهنده قوه رشته به عضلات صورت پیوند شده است كه  
با قبض و بسط انفعالات روحانی را در سیما هویدا میسازد .

عضلات چهره آئینه روشنی برای تعریف اخلاق و اطوار و تغییرات  
روح و فكر هستند .

قوای عقلیه و امیال دارای مجموعه میباشند که در خطوط پیشانی خوانده میشود، مراقبت و دقت انفعالات را بشکل شفاف و روشنی در جلد صورت نشان میدهد و بهمین جهت عواطف اشخاص و تأثیرات ادبی در روح آنها را مانند - ترس و غضب و تشویش - اراده و آرامی و سکون در سیمای آنها میتوان قرائت نمود.

بینی و اطراف آن - ابروان، و چشمان را مخصوص قوه تجربه و تشخیص رنگها و تأمل و تدبیر دانسته‌اند آرزوها و میل‌های قلبی را مانند عشق و امید از اطراف دلب می‌شناسند. می‌گویند قوه اراده در بالای دماغ و پیشانی وجود دارد.

طرفداران فراست به‌علاقه میان‌چانه و اخلاق معتقدند و می‌گویند این قسمت بیشتر از سایر اعضاء ارتباط بنمایش احساسات و عواطف دارد یکی از دلایل آنها این است که ساختمان مهم چانه در فك اسفل میباشد و فك اسفل در مقابل مخ در قسمت پائین دماغ قرار دارد و میان مخ و فك ارتباط عصبی درکار است - ازاهم وظایف مخ موازنه اراده میباشد.

ذقن میزان تعریف اراده و حب جنسی است. در جانوران و پرندگان این قسمت مطالعه شده است.

در این علائم یافته‌اند اگر فك سفلی بلند باشد مخ در مقدم دماغ بزرگ است و بهمین نسبت حالت مخ با ذقن موازنه دارد. اگر چانه پهن باشد نشان ضعف میباشد، در صورتیکه ذقن نوک‌دار و گرد باشد دلیل بر حب جنسی و شدت آن است، برآمدگی فوقانی ذقن نیز حب جنسی را نشان میدهد و برآمدگی سفلی آن اراده را ظاهر می‌سازد و چنانچه

برآمدگی فك و ذقن توأم باشد اراده و محبت را باهم جمع نموده و عمل قلب و عقل را متحد مینماید .

بینی آلت شم و احساس بوهای مختلفه است . اگر ساختمان آن نحیف باشد بافت داخلی آن دقیق و استشمام روائح بخوبی در سوراخ بینی به ریتین (شش) میرسد ، بنابراین صاحبان وسعت صدر بایستی سوراخ بینی آنها بزرگ باشد و نیز دو سوراخ بینی وسیله اتساع صوت و ترانه هاست و بهمین جهت قابل دقت است .

بینی بامدارج عمر و سنین زندگانی رشد میکند و بزرگی و کوچکی بینی هم یکی از زمینه های علم فراست میباشد .

در علم فراست دیدگان اهمیت شایانی دارد و در ادبیات پارسی و تازی امثله و شواهد و اشعار زیادی راجع بنفوذ مقناطیس چشم خوانده میشود . ملل قدیم تعویذ و طلسماتی برای رفع ضرر از چشم زخم داشتند و معتقدات آنان در تمدن قدیم بوسیله تاریخ حکایت شده است ، امروز هم بیش و کم بقوت مقناطیسی چشم عقیده مند میباشند .

طرفداران علم فراست اگر در سایر آثار و علائم چهره و اندام مبالغه راجع بشناختن خصایص اخلاقی و روحی نموده باشند در قسمت فراست چشم عامه با آنها هم عقیده هستند .

خواص و عوام بتأثیر اشعه نامرئی چشم اعتقاد دارند و فراست دیده از نظر پی بردن بمعانی آن و رسیدن بتخیلات و نیات و اعماق قلوب بیش از تمام اعضاء بدن روشن و مورد قبول است .

هیچك از اعضاء بدن باندازه چشم نمیتوانند میزان توانائی روحی

و بدنی انسان را تعریف نمایند، تندرستی و کسالت، گذشته‌های خوب یا بد  
روش زندگانی، افکار و عواطف، دانش و بینش و هنر و نوع فضیلت یا نقصان از  
چشم‌هویدا و آشکار می‌باشد. صفای نفس، بغض و کینه، محبت و عشق، نفرت  
از دیدگان نمایان است، چشم با هر زبانی سخن می‌گوید بدون آنکه الفاظ  
و حالات او نیازمند ترجمه باشد. چشم از احوال درونی حکایت می‌کند  
بدون آنکه محتاج به بیان زبان باشد، برای فهم گفتگوی زبان در موقعیکه  
سخنگو بیگانه باشد مطالعه کتاب لغت مورد احتیاج است، ولی حکایات  
چشم زبان عمومی است و بخوبی اشارات آن فهمیده میشود، اگر چشم  
سخنی بگوید و زبان مخالف آنرا بیان نماید، راستگو چشم است و اعتماد  
بقول او زیادتر میباشد. انسان مطالبی را بازبان بیان میکند ولی چشمان  
او صحت آنرا انکار مینماید. در این موارد حقیقت را دیدگان نشان  
میدهند زبان در اختیار اراده و میل انسانی است ولی چشم آینه حقیقت  
و وجدان میباشد.

چشم واجد نشانه‌ها و علائم صفات درونی انسانی است و از احوال  
و افکار و کیفیاتی فهمیده میشود که الفاظ و عبارات از تجسم معانی آنها  
نا توان می‌باشند، اعتماد و اطمینان اشخاص در زندگانی بشهامت و ضعف  
روحی آنان از چشم هویدا است.

وقتی شخصی لب بسخن می‌کشد دلایل و میزان دانش او از  
چشمانش نمایان است. چشم قیمت و نبوغ و استعداد و میزان مدنیت افراد را  
نشان میدهد. عواطف، ترس، خشم، عشق، تندرستی و ناخوشی در چشم  
برق می‌زنند، چشم بهر زبانی سخن می‌گوید و گفتارهای او نیازمند

به ترجمه نمیباشد.

چشم وحالات آن عنوان زیبایی و جمال است و اثر مقناطیسی او بدرجه‌ای سریع است که کیفیات آنرا باید از زبان شعر وراز و نیاز خواند.



**رنگ‌های چشم =** رنگ آمیزی چشم در خلقت بقدری زیاد و متنوع است که دو نفر را نمیتوان یافت که شبکه و عنبریه آنها یکرنگ باشد.

منطقه زندگانی و موقع جغرافیائی، توارث در رنگ چشم تأثیر زیاد دارد.

آنهائیکه چشمان کبود رنگ دارند اگر در کشور گرمسیر سکونت اختیار نمایند بتدریج رنگ چشم اولاد و احفادشان سیاه میشود و چنانچه اعقاب آنها باز بکشور نیاکان خویش برگردند چشم اطفالشان برنگ کبود عودت مینماید این اثر در رنگ بشره نسبت بمنطقه‌های مختلفه زمین موجود است ولیکن میگویند که تأثیر اقلیم و ظهور آثار آن در چشم سریع تر می باشد.

در ادبیات پارسی و عربی چشمان مشکین، چشم بادامی، نرگس کبود ممدوح شعرا بوده و در غزلیات هنگام وصف زیبایی زیاد تر لطف شاعرانه را در تعریف چشمان سیاه بکار برده اند.

~~~~~

نازم آن چشم سیه کز يك نگاه آشنا مردم آگاه را از خویشتن بیگانه کرد  
فروغی بسطامی

چشم شوخت را اگر بادام خوانم میسزد  
 صید دلها کی کند گر چشم تو بادام نیست  
 جلالی اسیر

دوغزالند دو چشم تو که اندر همه عمر جز بصرای دل مردم عاشق نچرند  
 شیفته همدانی

به پیش چشم تو نرگس چه بی حیائی کرد  
 که با وجود تو در باغ خود نمائی کرد  
 محسن شمس ملک آراء

من آن نیم که به نیرنگ دل دهم بکسی  
 بلای چشم که بود تو اسمانی بود  
 صائب تبریزی

در ادبیات اروپائی چشمان که بود خوش آیند است و آنرا به آسمان  
 صافی تشبیه نموده اند.

در آثار ادبی رنگ چشم را دلیل سوء اخلاق یا صفای نفس دانسته اند  
 ولیکن این نوع اوصاف و گمانها از حقیقت دور است و خصایص چشم  
 در رنگ آن نیست بلکه همانطور که گفته شد مربوط بکیفیت آب و هوا  
 و موقع جغرافیائی است و قوای روحیه چشم از کدورت و صفا - طرز نگاه  
 شناخته میشود و حالائی در آن مشاهده میگردد که از آن کیفیات معنوی  
 روشن می شود.

حجم چشم نیز در علم فراست موضوع بحث است ، بعضی از چشمها فرو رفته و كوچك هستند و برخی فراخ و درشت ، بزرگی چشم مقیاس توانائی در بینائی است ، کسانیكه چشم فراخ دارند سرعت انقباه و هوش آنها روشن است و لیکن در حقیقت كوچکی و بزرگی چشم میزان هوش و دانش نمیباشد بلکه صفا و تیرگی او نماینده خصایص روحی است .

چشم از نگاه خود تمام اسرار قلب را میگوید .

ساختمان خانه چشم و مقوله در نظر طرفداران فراست شایسته دقت است ، چشمان باز نشانه این است كه صاحب آن در ردیف اهل فصاحت و سخنران و نویسنده است این دسته به نحو اجمال در امور زندگانی مطالعه میکنند ولی آلهائی كه چشم فرو رفته و نیم باز دارند در هر امری بفهم دقایق و جزئیات آن اصرار میورزند .

مرتاضین از اهل ادیان و پیشوایان مذاهب حدقه چشمان آنها بطرف بالا مایل است و آلهائیکه بطرف پائین حدقه چشم دوخته اند متواضع میباشند .

پلك چشمان :- منظره چشمها از حیث انواع پلك و مژگان یکسان نیست . بعضی مژه بلند و درشت و برخی كوچك و نازك و عده دارای پلك دو طبقه میباشند .

كسانیكه پلك چشمان لرزان است در نظر فراست از افراد خوش نیت بشمار نمیآیند ولیکن اغلب این حالت در اثر امراض عصبی پیدا می شود و بنا بر این نمیتوان بسوء خلق تعبیر نمود بلکه در اینوقت نشانه از لرزه های قلبی میباشد .



فراست ابروان = ابروان از حیث شکل بچهار قسمت اصلی دیده می شود. ۱ - ابروان پیوسته و افقی  
۲ - ابروان پیوسته و دارای يك قوس ۳ - ابروان کمائی ۴ - ابروان گسترده و درشت .

برای هر يك از این اشكال انواع زیادی است و درطول و پهنائی مختلف میباشند .

ابروان پیوسته و افقی نزدیک بینی بهم متصل می شوند و تشکیل یکخط مستقیم درپائین پیشانی میدهند گاهی هم دارای يك خط مستقیم میباشند ولی بیکدیگر پیوسته نمی شوند . صاحبان این ابروان هرروز گرفته میباشند ، قسمت دوم که هر يك از ابروان کمائی باشند صاحب آن مزاج رقیق دارد و سبك روح میباشد و تا اندازه ای هم سوداوی مزاج است .

ابروانیکه هر يك دارای قوس مستقل باشند تا زیان آنرا به نون تشبیه کرده اند زیرا شباهت بحرف (ن) از حروف تهجی دارد ، شاعر عرب میگوید : ( و به حاجب کالنون زین وجها ) - ( از ابروی مانند نون صورت او قشنگ شده است ) .

در ادبیات پارسی هم ابروان کمائی را ستوده و آنرا گاهی به حجاب تشبیه نموده اند « حافظ » میگوید :

دل که از ناوڪ مرگان تو در خون میگشت

باز مشتاق کمان خانه ابروی تو بود

وباز میسراید :

در نمازم خم ابروی تو دریاد آمد      حالتی رفت که محراب بفریاد آمد  
 ابروان مقوس و کمانیرا دلیل حسن خلق میدانند و در مردان  
 این شکل ابرو دلیل قوت هوش و سرعت انتباه است .  
 ابروان گسترده که موهای آن باطراف بالا رفته باشد نشانه  
 قوت مواهب طبیعی و دلیل شجاعت است .

اگر حالت چشم و ساختمان آن با ابروان شباهت داشته باشد در  
 نظر طرفداران فراست تشخیص عواطف روحیه آسان است ، چشمان  
 درشت که مژگان آنها ابروان کمائی باشد نشانه این است که صاحب آن  
 موسیقی و شعر و هنرهای زیبا را دوست دارند و از مواهب این هنرها  
 غریزه آن کاهیب میباشد .

چشماتیکه در زیر ابروان حالت مشاهده و خیره گری نمایان می  
 سازد علامت زیبا پرستی است .

محتمش کاشی میگوید :

بهترین طاقیکه زیر طاق گردون بسته اند  
 برفراز منظر آن چشم میگون بسته اند  
 حیرتی دارم ز بنایان شیرین کار صنع  
 بی ستون طاق دو ابروی ترا چون بسته اند

کمال خجندی میگوید :

چشم اگر این است و ابرو این و ناز و عشوه این  
 الوداع ای صبر و تقوی الوداع ای عقل و دین

اشارات فراست راجع به زنج بسته باشکال آن است و نمایش این دو مربوط به تندرستی و نوع مزاج میباشد شکل زنج تحت تأثیر شکل صورت است و بطور خلاصه اگر چهره گسرد و دارای رنگ باشد دلالت بر تندرستی و حسن تغذیه و قوت اعضاء و عضلات بدن و صورت دارد و صاحب آن دارای مزاج قوی است. الوان صورت تحت تأثیر افکار می باشد. کسانی که حجب طبیعی دارند از دیدن و شنیدن کارهایی صورتشان برافروخته و ارغوانی می شود این حالت در بانوان زیادتر است و نشانه خلق لطیف و دقت شعور و حدت احساس است در اجتماعات متمدن این حالت بیشتر وجود دارد ولیکن در اقوام وامانده از ترقی هیچگاه خجلت و شرم دیده نمی شود.

شقیقه فاصله بین چشم و گوش است و بزرگی آن دلیل هوش و استعداد در دانش میباشد. کسانی که شقیقه روشن و بزرگ دارند بیشتر میل به تحصیل طب داشته و درکارهای خود حاذق و بصیر میشوند.

صورت‌های افروخته و روشن دلیل بر سرور و حسن خلق است. برآمدگی گونه ها نشانه علاقه به اقوام و طایفه است و این گونه اشخاص میل زیادی به ساختمان وابنیه دارند. مانند چینیه‌ها که در آنان علاقه بساختن در و دیوار بلند زیاد است.

در تفرس پیشانی دو جبهه يك شكل و يك اندازه وجود ندارد و اختلافی در وسعت و استعداد و چین و بلندی و کوتاهی و کم موئی و غیره تفاوت پیشانی را ظاهر میسازد.

وسعت پیشانی دلیل بزرگی سر است و مقر عقل در دماغ و دماغ

در بالای سر جای دارد. بنا بر این بزرگی پیشانی نشانه بزرگی مغز و قوت عقل است و لیکن این حکم در تمام موارد قاطع نیست زیرا تجارب فیزیولوژی میگوید که وزن مغز و الیاف و ساختمان داخلی و مراکز مخ و ساختمان بقیه اجزاء سر در تشکیل قوای عقلیه نافذ است. در عرض پیشانی اگر چین و شکن متوازی دیده شود دلیل شدت شعور و حس تعاون بامور خیریه است و خطوط عمودی و مزدوج نشانه حزم و تعقل میباشد و وجود یک خط علامت دوستی و شرف است بهترین پیشانی ها در نظر طرفداران فراست پیشانی معتدل و موافق و متناسب با صورت است که در آن گودی و بلندی و تربیع دیده نشود.



برای گردن هم نشانه هائی در بلندی و کوتاهی شمرده اند میگویند گردنهای باریک نشانه ضعف جسم و دلیل ضعف اخلاق است. در حیوانات مشاهده میشود که زرافه و شتر مرغ که دارای گردن دراز هستند ترسو و ضعیف میباشند. جانوران قوی مانند شیر و گاو وحشی گردن قوی و کوتاه دارند. گردن کوتاه و قوی در انسان دلیل قوه و شجاعت و صبر است و گردنهای دقیق در بانوان زیادتر است که شعراء عرب آنرا ممدوح میدانند. گردنهای متوسط بهترین نشانه حسن خلق میباشد



**گوش =** آلت شنیدن گوش است اگر بزرگ باشد قوه شنوایی گوش زیاد میباشد. گوشهای دراز قوه تمیز صداها و تشخیص نوع نغمه ها در آن زیاد است برخلاف گوشهای عریض

از این مزیت دور است و بین عضو سمع و عضو نطق نسبت متبادله است . کسیکه قوه قدرت امتیاز اصوات در آن زیاد است در نطق هم توانا میباشد . گوشهائی که پیچیدگی دارند حساسیت آن قوی است و میگویند صاحبان گوشهای حساس در شعر و موسیقی توانا و در دقت و ذوق کامل میباشند گوشهای متوسط دلیل بر حسن خلق است و منظور این است که ساختمان آن متناسب با سرو صورت باشد و شکل آن در نظر قشنگ بیاید ، پهن و رقیق و پر گوشت و پر مو هم نباشد .



موی == منبع حرارت حیوانی تنفس است و مرجع نشاط و همت بشمار میرود ، حیوانات در موی مشارکت دارند و پر و پشم در آنان حافظ حرارت است . موی و قوه بدن باهم نسبت دارند . دلاور ترین جانوران بر موی ترین آنها است ولیکن هر اندازه در انسان قوه فکر کار کنند و اعمال بدنی صرف دماغ شود . پیازها مواد غذائی خود را مصرف میکنند و موی میریزد چنانچه می بینیم رسیدن غم و الم شدید و امراض روحی موی سر را بدون موقع سفید و کم میسازد . رنگ موی را هم نشانه خصایل وصفائی قرار میدهند و میگویند از آن میتوان اخلاق مردم را بدست آورد .

موی مشکی دلیل قوت و شجاعت است برای اینکه از مواد آهنی خوب زیاد تر سیراب شده است فیزیولوژی الوان موی را در تعداد (Pigment) ( حلقه های تشکیل دهنده موی ) میداند . البته نوع رنگها مولود مواد شیمیائی خون و لعابهای زیر جلد بدن و پیاز موها است

و اگر رنگ موی را دلیل اخلاق باطن بدانیم و با طرفداران فراست هم عقیده بشویم خطا نرفته ایم .

در نسبت زیبایی موی و جمال میان شعرای ایران و عرب با شعرای غرب تفاوت زیادی موجود است پارسی و تازی موهای مشکی را زیبایی میدانند و اروپائیا موی طلائی را دوست دارند .  
سعدی میگوید :

بسته زنجیر زلف زود نیابد خلاص      دیر برآید بجهد هر که فروشد بقیر  
شمس الدین طوسی میگوید :

از زلف سیاه تو مگر شد گری باز - کز مشک بر آورد فلک تعبیه هر سو  
طبقه نویسندگان بیشتر موی ژولیده و مشکی داشته اند . موی با الوان مختلفه دیده میشود و تنها در نظر رنگشناس این اشکال قابل ظهور و تجسم است . موی بور - زرد - خاکستری - گلرنگ سفید خاکستری - سربی - طلائی و رنگهای دیگر دیده میشود . نرمی موی دلیل بجمال و لذت از مناظر طبیعت است .

آنهایکه موی نرم دارند از موسیقی زود متأثر میشوند . حکایات عشقی در آنها بسرعت اثر میکند ، حوادث و افسانه های غمگین بر دیدگان آنان سرشک روان میسازد ، این دسته خیلی نازک طبع و خیال باف هستند ، گمانیکه خیال باف هستند و گمانیکه موی خشن دارند بیشتر اعتماد بنفس داشته و فکرشان متوجه حقیقت است ، موهای مجعد فرح و قوت عاطفه را نشان می دهد ، فطانت و حب اقتصاد در اعمال آنان نمایان است .



**دست** = امتیاز دست انسان با حیوان نازکی و دقت حرکت و زیبایی ترکیب آن است. انسان با دست کارهایی صورت میدهد که حیوان بدان قادر نمیشود. نوشتن - رسم و نقاشی سنگ تراشی - جراحی و کلیه کارهای صنعتی، لباس پوشیدن و کمک غذا خوردن از خصایص دست انسان است. دست برای انسان معین و در همه کارها یاور او است. ساختمان و اشکال دست ها از حیث ترکیب ظاهری مختلف است تنها موضوعی که میتوان در علم فراست از اختلاف اشکال دست اقتباس نمود اینست که بوسیله آن نوع مزاج های انسان شناخته میشود مثلاً دست های باز و ساعد بزرگ و کشیده نشانه این است که صاحب آن دارای مزاج عضلی است و دست کوتاه و پسر گوشت نشان میدهد که صاحب آن مزاج حیوی دارد و دستان ضعیف و نحیف علامت آن است که صاحب آن عصبی مزاج میباشد.



**کف بینی** = در فراست کف بینی موضوع خاصی دارد کف های لوزی - مخروطی - مربع. کفهای لوزی از شکل ناخن آن شناخته میشود. ناخن های لوزی که دارای رنگ باشند نشانه صلابت قلب و قلت احساس است دستهای مخروطی که فاصله میان لوزی و مخروط باشد علامت اینست که صاحب آن در احلام و افکار زیبا غوطه ور است و آرزوهای خوش در مغز او جوش میزند ولی در عرصه عمل فعالیت و کوششی ندارد. دستهای چهار گوش نشانه حزم و دانش طلبی و همت عالی و علو

فکر است . بهترین دستها آن است که موافق و متناسب با سایر اعضاء بدن باشد . راجع بخطوط کف هم سخنانی گفته شده و آنرا بخط قلب و خط سر و کبد و غیره نامیده‌اند و برای هر يك در نوع و اشکال آن مزایا و خصایصی شمرده‌اند . نکته جامع و مهم این است که زیادی خطوط دلالت بر نشاط کار و سعی و عمل دارد و کمی آن نشانه سستی و بیکاری می باشد و البته در هر مورد کار علامت تعقل و تفکر است . برای شکل و رنگ ناخن هم در قسمت فراست و بهبودی سخنانی گفته‌اند ولی هیچيك موازنه علمی ندارد . مثلا میگویند ناخن های محدب و بالا آمده نشانه کسالت کبد است در این بحث آنچه میتوان قبول نمود اینستکه رشد و ضخامت ناخن بیش از میزان طبیعی حاکی از طول عمر است و ناخن بیرنگ نشانه کم خونی است .

میان قدم و دست نسبت متبادله موجود است و اصل تناسب بشرحی که در مقدمه این بحث گفته شد بایستی مورد ملاحظه قرار گیرد بطور کلی قدمهای کشیده و تهیگاه باریك نشانه قوت و ثبات است و باریکی و فرو رفتگی تهیگاه دلالت بر لطف مزاج دارد .



هو شیاری در راه = که از آن میتوان میزان فکر و مزاج رفتن و برخاستن و شخصیت افراد را شناخت . اطلاع یافتن از خصایص روحی افراد از نوع رفتار و گفتار و وضع لباس و نظافت و طرز اصلاح موی سر و اشارات و نشست و برخاست و گفتگوی با دوستان

و نزدیکان سهل و آسان است . بانوان را در نخستین وهله نظر در نشست و برخاست و مردها را از آهنگ صدا از نظر مدارج اخلاقی میتوان شناخت .  
**راه رفتن** - وقتی که ما میبینیم مردی عادت بر راست راه رفتن دارد باید بدانیم که دارای حزم و ثبات است و کسی که سر بر زیر راه میرود و دو کتف او بالا آمده نشانه اینست که در فکر غوطه ور است .

از بلندی و کوتاهی اندام مواهب اشخاص را میتوان شناخت - طول قامت دلیل اینست که مزاج عضلی و صاحب آن در هر چیز قوی و دارای اراده است و چنانچه طول قامت و پهنائی سینه توازن داشته باشد نشانه دلاوری و شجاعت است - کوتاهی قامت را دلیل ضعف میدانند و میگویند چون حجم دماغ تناسب با سایر اعضاء و اندام دارد بنابراین قد کوتاه بدرجه قامت بلند از مواهب روحی بهر مند نیست ، تند رفتن نشانه حالت عصبانی است .

**نشستن** - طرز نشستن اخلاق افراد را روشن میسازد و چون فهم این نکته برای همه آسان است گفتگوی در آن زائد بنظر میرسد .



مقصود از هیئت و شأن در اینجا طرز  
**هوشیاری در هیئت**  
**و شأن اشخاص** لباس و پوشاکی است که بر اندام افراد دیده میشود از وضع پوشاك بیش و کم میتوان بی باخلاق و رتبه و کار اشخاص برد . اگر ما جوانی دیدیم که با حسن اندام و پوشاك نظیف است میتوانیم این نکته را بشناسیم که او

در غالب امور دارای برنامه و روش منظمی در زندگانی است چنانچه در نظافت سستی دارد میفهمیم که قیدی در امور زندگانی ندارد اگر فردی در نظافت ظاهری لباس مبالغه مینماید و در نظافت زیر پوش دقتی ندارد **سکت** و شلوار او نظیف و اطو خورده است ولی پیراهن او چرك و بوی عرق جورابش به حس بویائی میرسد بایستی بدانیم که خود نما و بی حقیقت است و برخلاف اگر زیر پوش و نظافت بدنی او خوب است و نسبت به رویوش دقتی در حسن ترکیب ندارد باید بدانیم که او عارف بحقایق اشیاء است و مدح و ذم اشخاص در او راه ندارد بلکه شخصی است که نسبت بانجام وظیفه از روی حقیقت و معنی سعی میبشد اصلاح موی سر را هم نشانه اخلاق میدانند - کسیکه موی خود را کوتاه مینماید از زوائد زندگانی گریزان است و بمبادی عملی باعقیده میبشد . موی بلند و توجه زیاد بآرایش نشانه میل بمغازله و موی بسیار بلند اهمال و کسالت و حالت دوری از اجتماع را نشان میدهد .

این نظریه را هم در این مطالعات بایستی مورد توجه قرار داد که میگویند از روی مشاغل و نوع پیشه و هنر نمائی اشخاص میتوان بی احوال و روحیه آنان برد کسانی که معتقد هستند که میتوان از روی مشاغل ساختمان روحی اشخاص را شناخت دلیلشان اینستکه افراد کار و شغل را موافق ذوق و استعداد باطنی خود قبول مینمایند - این نظریه تا چه درجه صحیح است ؟ . ممکن است در اغلب موارد این فرض درست و موافق باشد ولیکن در هر حال يك قاعده خلل ناپذیر نیست که بطور کلی بتوان آنرا يك اصل قطعی قرار داد اگر این مفروضات درست باشد

آنوقت میتوان گفت که صناعات و کارهای متشابه و هنرهای یکسان بسته به ذوق و سلیقه های خاص است و چون ساختمان ظاهری نشانه و دلیل خلق باطنی است بنا براین میتوان این نتیجه را از مقدمات فوق بدست آورد که صاحبان صناعات و هنرهای مختلفه از حیث طبقه بندی و نوع کار درسیما و شمائل هم شباهت بهم دارند. در این صورت ما هر علامتی که برای هر نوع شغلی تشخیص دهیم از آن روی میتوانیم با ملاحظه چهره و سیمای اشخاص استعداد آنها را در هر کاری بشناسیم.

با ملاحظاتی که شده و مطالعاتی که در چهره شناسی روی موضوع فوق بعمل آمد نتایج ذیل حاصل شده است.

**فلاسفه** - فیلسوف دارای مغز بزرگ و با حجم است از پیش آمدگی سر و استداره و بلندی بالای در گوش میتوان پی زیادی عقل او برد و در نتیجه برای آنکه خوب کار کنند تندرستی و قوت بنیه هم لازم میباشد. در صورتیکه قوت مزاج با بزرگی سر و علائمی که گفتیم موافق باشد گفتار و نظرات کسیکه معلومات و ذوق فلسفی دارد مبنی بر مطالعات و میزان عقلی است و چنانچه جسم نحیف و لسی مغز قوی باشد عاطفه و احساسات در نظریات حکیم غلبه دارد در خشنمندی چشم و دماغ بارز اگر با علائم فیلسوف توأم شود قوه اختراع را نشان میدهد.



**مخترعین** - در میان مخترعین سر کوچك و پیمانی تنك و شمایل ضعیف دیده نشده سرهای آنان بزرگ و معدل حجم زاویه سرشان از معدل سایر مردم بزرگتر است: بینی پش آمده نشانه قوه استنتاج

و یافتن است. اتساع جمجمه و بلندی آن همه دلیل است که صاحبان این علائم دارای ذوق و قوه اختراع میباشند.



**کاشفین** - علائم چهاره کاشفین که لازمه آن تحمل متاعب و مسرت‌های دریا و خشکی است یکسان میباشد - سرهای کاشفین کشیده از جلو بعقب است و شقیقه آنان وسعت دارد و بیشتر علائمی که در موضوع هوشیاری گفته شد در آنان دیده میشود

**سخنوران** - سخنوران که در آنان حالت عصبی و صغراوی دیده میشود نشانه اختلاط قوای عدیده است. سخنران اجتماعی که دارای احساس ادبی باشد در میان این نوع مزاجها دیده شده است.

سخنران نیازمند عقل سلیم و رأی صحیح است و این صفت برای مردمان بزرگ است. سخنران بایستی علاوه بر مزایای مزبوره احساس دقیق و عواطف قوی داشته باشد زیرا تأثیر خطابه بسته به کیفیت بیان و امتزاج دلائل عقلی با عواطف و مدارج اخلاق است. اگر سخنران گرمی بیان نداشته و از عاطفه تهی باشد کلام او سرد و برهان او خالی از لطف است. سخنران بایستی فصاحت بیان داشته باشد و حدت ذهن و سرعت خاطر و قوه تصور در او کامل باشد.

**مطالعانیدکه** در چهره و شمایل سخنرانان شده است نشانه های زیر را نمونه از روح فصاحت و سخنوری اشخاص شمرده اند - دماغ بزرگ بینی لطیف و دهان شیرین - مزاج عقلی و عصبی ذکاء و حدت ذهن را نشان میدهند. وسعت پیشانی تأمل و انتظام فکر را ظاهر میسازد.

**آموزگارگان -** آموزگاران و دبیران و استادان هم از حیث تأثیر بیان در حکم سخنوران هستند و بنا بر این نشانه‌هایی که در شمائل سخنوران دیدیم در طبقه آموزگارگان هم وجود دارد.

**شعرا -** مزاج عصبی و دقت احساس و تیز هوشی نشانه شاعر است. شعر نیز قریحه‌ای مانند موسیقی است در امثله قدما خوانده شده که شاعر آنست که شاعر متولد شده و شعر را در مکتب نیاموخته باشد. کسیکه شاعر خلق نشده و شعر میگوید او را باید ناظم نامید برای هر شاعری قریحه ممتازی در شعر است که در دیگری نظیر آن دیده نمیشود و برای همین است که وقتی شعری را میخوانند و اسم شاعر را نبرند میتوان از خلال امواج روحی که در شعر نمایان است شاعر را شناخت. اشعار و غزلیات سعدی غیر از حافظ و فردوسی است و بهیچ يك از این دو شباهت ندارد يك شاعری فرو رفته در عالم خیال است و دیگری تصور و عواطف و عقل را در هم میآمیزد، شاعر دیگری وصفی خالص است و دیگری دارای انعطاف و تصور میباشد. هنگامیکه در چهره هریک از این طبقات تأمل نمایم اخلاق آنها را شبیه و صورت ظاهر را در عواطف قلبی منعکس مییابیم، برای همین است که گفته‌اند شعر ذوق خدا داد است و کسیکه شاعر نیست نمیباید گرد شعر و شاعری گشته دماغ خود را بیهوده زحمت داده و مالیخولیائی شود.

**موسیقی دانها -** موسیقی دان مانند شاعر است زیرا موسیقی هم موالود عواطف قوی و نغمات محبت است و اختلاف ترانه‌های موسیقی هم بسته باختلاف اخلاق نغمه سرا میباشد

در موسیقی دانها صفات عمومی مشاهده میشود و در شمائل بزرگی گوش دلیل قوت حس شنوائی است که از آن توانائی در امتیاز آهنگها و نغمات میسر میگردد. نغمه سرا همیشه بیک نقطه نگاه میکنند مانند اینکه چشم بجیزی دوخته باشد.

**نقاشان** - تصویر و نقاشی هم قریحه خاصی مانند موسیقی و شعر است لیکن صورت گر نیازمند دقت و مشاهده کامل از راه چشم بجای قوت سامعه میباشد: صورتگران اغلب خوش روی و اعضاء آنان متناسب و پیشانی بازی دارند. مزاج آنان معتدل و دارای دقت و هوش زیاد میباشد دانشمندان فراست گفته اند که از توجه صورتگر برنگها میتوان فوق و مزاج او را تشخیص داد. نقاشانیکه برنگ سرخ درنگارها میل دارند طبع روشن و دارای گرمی و تندی مزاج هستند آنها نیکه میل برنگهای آسمانی و کبود دارند رقیق و دارای لطف مزاج می باشند. دوستداران رنك بنفشه اهل خیال و اوهام مانند شعرا هستند - رنك زرد نشانه دقت مشاعر است و سبز علامت نشاط میباشد.

**ورزشکاران** - ورزش ریاضت بدنی است و بهمین جهت عضلات نمو میکنند ولی بیش از حد لزوم نمو دماغ متوقف میگردد و شناختن ورزشکاران نشانه و علامتی لازم ندارد بلکه قوت بدن و سیمای روشن آنان گواهی از هنرشان میدهد.

**پزشکان و جراحان** - در ملامح اطباء و جراحان علامت شجاعت و عزم و ثبات نمایان است و پزشك هم نیازمند این صفات میباشد.

پزشک باید طبع کریم و وح حلیم و احازق منز داشته باشد  
و عواطف او قوی و پاکدیل بوده و برافکار خویشتن مسلط باشد

برای پزشک و شوق و اطمینان لازمست و چنانچه عصبی و از صفات  
عزم و شجاعت عاری باشد در انجام وظیفه ناتوان میگردد - ط - هنر  
بزرگ و شریفی است بنابراین پزشکان از تعقل و رزانت و صفای صورت  
و اخلاق بایستی بهره مند باشند.

جراح باید دارای قوت ادراک و قادر در عملیات جراحی باشد  
نترسد و تزلزل در روحش پیدا نشود، خیالی و عصبی مزاج نباشد، جراح  
باید چشم قوی و عضلات معتدل داشته باشد تا در اثناء عملیات جراحی  
هول و اضطراب بر او غلبه نکند.

گفته های بالا نشانه یشه و روان و هنرمندان نیز میباشد و طبقاتی  
که در این فهرست وارد نشده ظاهرشان بیکی از قسمتهای فوق تشابه دارد  
و بنابراین از روی قیاس میتوان پی به خصایص روحی آنان برد و توانائی  
عقلی و هوش آنان را یافت.

هوشیایی اقوام و ملل - در مطالعه روان شناسی اجتماعات  
باینجا میرسیم که برای هر گروهی صفات مشترک و عمومی در ظاهر  
و باطن موجود است زیرا کسانی که دارای یکنوع مزاج میباشد در خلقت  
ظاهری هم مشابهت باهم دارد و روی این اصل علاقه بین خلقت صوری  
و معنوی موجود است.

و قتی که بدقت نگاه کنیم مشاهده مینمائیم که افراد هر جامعه  
و هر صنفی دارای یک سلسله خصائل صوری و معنوی هستند، بطور کلی

بشر در صفات عمومی باهم مشترك میباشند ولیکن در صفات خاصه نسبت باختلاف اقلیم و توارث و عامل دیگری روحیات مختلفه پیدا میکنند و روی همین نظر دانشمندان هوش سنج مطالعات خود را دنبال نموده اند.

اصناف بشر باعتبار اشکال و اخلاق و مراتب دارای خصایص روحی و جسمی هستند مثلاً سکنه نقاط گرمسیر در ظاهر و باطن شباهتهائی باهم دارند که ساکنین منطقه معتدله از آن دورند و همچنین اهالی منطقه سردسیر خصایص جسمی و روحی آنان بکلی در ساکنین دو منطقه مزبور دیده نمیشود.

نژاد شناسان هوش سنج در تقسیم نامه های خود اصناف بشر را بچهار قسمت شناخته اند - جنس قفقازی - مغولی - زنگی - امریکائی اصل مقصود از این تقسیم این نیست که نژادها و اقوام از دودمان این انواع هستند بلکه از نظر شباهت شمائل و ملامح صورت و اندام این تقسیمات را که حد کامل آن در این اقوام میباشد نموده اند.

نژاد سفید و اقوام راقیه از طبقه اولی میباشند و مدنیت اروپا و امریکا و تمدن دنیای قدیم را آنان بوجود آورده اند. ایرانیها - یونانیها فنیقیها - رومیها از نژاد سفید بوده و دسته های جدا شده از آنها مانند هندیها و مصریها گندم گون بعمل آمده اند.

دانشمندان انسان شناس اصناف بشر را از شکل جمجمه و زاویه صورت میشناسد.

جنس قفقازی - امتیاز این دسته از گردی سر و تناسب و تکامل پیشانی و تمایل صورت بشکل بیضی و چانه پر میباشد رنگ چشمان یکسان

نیست و الوان عدیده پیدا نموده است .

۲ - جنس مغولی - ساکنین چین و ژاپون و تبت هند و چین و طوایف اسکیمو از جنس مغولی میباشند . امتیاز این جنس سیاهی چشم و فرورفتگی آن و انحراف زاویه صورت و گونه ها و پیشانی برجسته و بلند و ابروان خوابیده میباشد .

۳ - جنس آمریکائی - منظور از جنس آمریکائی سکنه اصلی آن سامان است امتیاز آنان بگردی صورت با پهنائی گونه ها که صورت را بلند نشان میدهد میباشد .

دندانهای عمودی دارند و مشاعر آنان خفیف است . رنگشان از گندمی تارنک مسی دیده میشود ، بعلاوه سینه پهن و بدن عضلی دارند نشاط و شجاعت و خشم و حیله و حس انتقام در آنها شدید است عقلشان نمو ندارد .

جنس زنگی - از اخلاق زنگی کسالت و صبر و تحمل است ، میل بخرافات در آنها زیاد است ، زندگانی روز مره را دوست داشته و عاقبت بین نیستند ، شمائل زنگی ها ، چهره سیاه لبان مقورم و چشمان مایل بسرخی و موهای مجعد است .

منظور از شرح اصناف بشری صور و اشکال آنان و شناختن ساختمان روحی این است که اثر تربیت را در هر يك از انواع آنان بدانیم . برای دانستن خصائل اقوام و ملل مطالعات زیادی شده و کیفیاتی که گفته میشود از صفات خصوصی هر يك از ملل بشمار میرود .

ایرانی ها - از نژاد سفید و بشجاعت و اصالت و حسن

سیاست موصوف میباشند هزاران سال کشور که تحت سیادت آنها بوده از مدنیت ایرانی پرورش و نمو یافته ، افرادی باهوش و ذوق فلسفی و صنعتی و قوه ادبی در آنان سرشار است ، سیما و شمائل ایرانی دلالت بر معنویت و استعداد روحی او دارد .

**عرب ها -** شیفته شعر و ادب بوده خطابه و اشعار در آنها مؤثر میباشد .

**ترک ها -** در جنگاوری دلیرند و استعداد روحی آنان خوب است .

**رومی ها -** در صنعت و سیاست لایق هستند - هندیها هم از شعب آریائی و اهل حکمت و در امور دینی تعصب دارند .

**ژرمن ها -** در صبر و ثبات و قوت عقل و فلسفه و موسیقی موصوف هستند .

**انگلو ساکسونها -** در نشاط و پشت کار اقتصاد و سیاست قوی بوده و امریکائیهای در این نژاد در اثر اختلاط و تأثیر اقلیم تغییراتی در سیما یافته و خصایص نژادی را بشکل دیگری نمایان ساخته اند . انگلیسها دموی مزاج و آمریکائیها صفاوی میباشند .

**فرانسویها -** در سرعت ادراک و صنایع ظریفه و ثبات قوت دارند  
**اینالیائیها** از مواهب یونانیهای قدیم بهره مند و دارای مزاج صفاوی و تمایل بکارهای بزرگ دارند

**روسها -** از نژاد اسلاو و مزاج عضلی آنان کامل و در صنعت و هنر نمائی استعداد دارند .

مبادی علم فراست تا اندازه که از حدود مبالغه دور بود گفته شد در اینجا باز عقیده خود را تکرار میکنیم که چهره شناسی و هوش یابی مطابق موازین و نشانه هائی که شماره نمودیم صورت قطعی و علمی پیدا نموده و هوش سنجی از نظر علم فراست کار ساده و درخور فهم و توانائی هر کس نیست علاوه بر این ملاحظه یک سلسله علائم در چشم یا در اندام و غیره نمیتواند ساختمان روحی افراد را به نحو اتم بیان کند. ممکن است شخصی که مورد هوش یابی قرار گرفته نشانه های شمائل او در قسمت پیشانی و یا جمجمه رضایت بخش باشد ولیکن علائم نقض آن در چشم و یا زاویه صورت یافت شود:

هوش سنج باید تمام نشانه هارا مورد دقت قرار داده توافق و تناسب علائم عمومی بدن را با انواع مزاج پیدا کند - زندگانی اشخاص و کیفیت معتقدات آنان از نظر بهبودی و طرز تغذیه و نوع تربیت و معیار دانش باید روشن شود.

نا گفته نماند که چهره شناسی بطور کلی خارج از حقیقت نیست بلکه در حدود و مدارج معین قابل استفاده میباشد. کسانی که کف بینی و ناخن شناسی را عامل سرنوشت انسان میدانند. آنها که قیافه شناسی را از حدود بررسی دور نموده صورت خرافات و اوهام آن داده اند افراد حقیقت کوئی نیستند بلکه با این سخنان اشخاص خیال پرست و ترسو را تحت تأثیر گفتارهای بی اساس در آورده و سرنوشت افراد را تاریک میسازند.

در مقدمه روان شناسی اشاره باین موضوع شد و باز هم گفته

میشود که کامیابی از اصول هوش یابی از حدود فهم و توانائی اشخاص عادی و کسانی که در مبادی علمی روانشناسی کار ننموده و معلومات علمی هم در زندگانی اجتماعی ندارند بسیار دور است .

خواهید گفت اگر چنین است ما چرا سعی بیهوده نموده و کتاب هارا ورق زده خلاصه نظر طرفداران هوش یابی را در انواع شمائل بخوانیم پاسخ این ایراد این است که هر بحث خاص طبقات معینی است . کسی که از فن میکائیکی اطلاعی ندارد اگر مطالبی راجع باین موضوع برای او عنوان شود البته چون معلومات مقدماتی را دارا نیست در آن بحث از اظهار عقیده خود داری نموده و آنچه را خوانده وسیله استفاده قرار نمیدهد مباحث طبی هم همین حال را دارد و اگر احیانا شخصی يك مقاله طبی را خواند و یا کتاب ناخوشیها و درمان آنها بدست آورد نمیتواند خود را پزشك معرفی نماید .

موضوع روانشناسی و هوش یابی برای تقویت فکر دانش آموزان دانشكده قضائی و دانش سرای مقدماتی و عالی برای مطالعه آموزگاران و دبیران میباشد . - استادان و قضات بایستی در این مبادی دقت و مطالعه عمیق بنمایند بنا بر این از نظر اینکه افراد عادی این نوع مطالب را عنوان کار خود قرار ندهند بایستی بدانند که علائم هوش یابی در اغلب موارد بدون در نظر داشتن کلیه خصایص بدنی و روحی بسی نتیجه میباشد و کسانی که بمطالعه ظواهر پرداخته از معنی دور هستند اشخاص گمراهی میباشد که ممکن است عده بشماري را هم بدبخت و گمراه نمایند .

چنانچه گفته شد اساساً شکل و اندام و شمائل اشخاص مولود خصایص نژادی و علائق جغرافیائی و طرز پرورش بدنی میباشد و در موارد خاصی نشانه هائی که بیان گردید تحقق پیدا میکند. - نکته دیگری که مورد توجه روانشناسان است اینست که طرز فکر و تعلیم تأثیر کلی در ظواهر چهره و چشمان دارد و تغییر فکر شمائل را هم تغییر میدهد و بهتر از تمام این موارد تربیت عقلی است.

تشخیص استعداد را از آزمایش های روحی میتوان داد منتهی آنکه در مواردی هوش یابی از راه چهره شناسی برای کسانی که زیاد کار نموده اند بیشتر میباشد. - آموزگاران میتوانند خودشان بدون قطعی شدن آن نشانه ها بمطالعه از نظر اصول روان شناسی و هوش یابی پرداخته و ممارست در این امر نمایند.

مهمتر از هر چیز این است که آموزگاران روح دانش آموزان را تقویت نمایند و بآنها بفهماند که باید اراده و اعتماد بنفس داشته باشند و هیچگاه نبایستی در زندگانی قوای عاقله خود را فریب دهند و کسالت و رخوت را بر خویشان استیلا بخشند.



## پایان سخن

آموزش امروز بر پایه رشد بدنی و عقلی قرار گرفته است و بر خلاف گذشته که دانش آموز بدست پیش آمد ها و مقدرات سپرده میشد امروز سر نوشت آنها را طرز آموزش و پرورش استوار میسازد.

در عصر ما کلیه پیشه ها اعم از فکری و صنعتی بر موازین علمی قرار گرفته و هیچ کار و شغلی نمیتوان یافت که از قواعد علمی دور مانده و طبقه بندی نشده باشد. اگر در دوره های پیشین خواندن و نوشتن را تنها برای افرادی لازم میدانستند که با کتاب سرو کاری داشته امروز هر فردی بخواندن کتاب برای تقویت معلومات پیشینه خود ناچار است و ساده تر از هر چیزی این است که باید هر کس قوانین و مقررات رسمی کشور و میهن خود را بداند تا بتواند از زندگانی اجتماعی بهره مند گردد. - بنا بر این تحصیل دانش برای هر فردی ضروری است. این نکته را در دوره های پیشین هم میگفتند که تحصیل علم واجب است لیکن چون اجتماع راه تکامل را پیش نگرفته بود علم معانی دیگری داشت و خاص طبقات و افراد معدودی بود. - امروز هر کس در مسیر زندگانی در کار و شغلی که انتخاب نموده خود را ناچار بداشتن سواد خواندن و نوشتن میداند. و بخوبی در عمل مشاهده مینماید که باید از هر حیث بکار خود از نظر فنی و علمی آگاه باشد. علاوه بر این آگاهی نسبت بزمان تفاوت پیدا میکند هر روز انواع دانش ها بالا میرود پیشه ها و صنایع ترقی میکنند و از این جهت معلومات دیروز برای

امروز کافی نمیباشد و هر فردی باید همواره از ترقی صنعتی شغل خود آگاه باشد اینجا است که ما به حقیقت بیان شارع مقدس اسلام میرسیم که فرمود (اطلبوا العلم من المهد الى اللحد) از گاهواره تا لحد در پی کسب و هنر و دانش بر آئید.

برای اینکه افراد بتوانند در تمام دوره های زندگانی خود را از قواعد اجتماعی روی اصول تقوی و سعی عمل بهره مند نمایند باید تعالیم آموزشگاه خوب و طرز تربیت و دروس آموزگاران شاهراه زندگانی را بآنها نشان دهد. حصول این امر جز با آموزش درست و حسابی که بتمام معنی خود را مسئول بداند میسر نخواهد شد. اگر دانش آموزی در اثر سوء تربیت استعداد عقلی و بدنی خود را از دست داد از زندگانی اجتماعی جز بدبختی نصیب و بهره نخواهد برد اینک گفته شده است کسی که او را پدر و آموزگار دانش نیاموزد روزگار او را آگاه و ادب خواهد نمود سخن دقیقی است آنکه از خانواده یا مدرسه ناقص بیرون آمد چون نابینا و ناتوان در زندگانی است به بدبختی و آفات بیشماری رو برو خواهد شد و روزگاران تلخی را خواهد چشید وقتی به حقیقت و معنی ادب میرسد که سالیان درازی از عمرش گذشته و دوره ترقی خود را از دست داده است بنا بر این پدر یا آموزگار در این فکر نباید بروتد که روزگار او را دانا گردانانرا تربیت خواهد نمود. آنها باید مشاهده نمایند که تسامح در تربیت یا رنجش بیجا از دانش آموز يك انسانی را که ممکن است وجودش در علم و هنر برای اجتماع مفید بشود به بدبختی سپرده و نور استعداد او را خاموش نموده اند آنوقت يك چنین بدبختی

حق دارد شعر حافظ را دلیل بیاورد که از زبان نونهالان باغ گفته است .  
 ممکن در این چمن سرزنش به بدروئی

چنانکه تربیتم میکنند می رویم

بالاخره مسئولیت آموزش و پرورش متوجه پدر و مادر و آموزگار میگردد گفته شد که باید شخصیت دانش آموز را از لحاظ استعداد روحی مورد توجه قرار داد بر خلاف گفته پیشینیان باید تربیت را در برابر استعداد های مختلف قرار داد تا روی يك اصل و يك روش افراد بیشماری از دانش جویان محکوم به بیهوشی و بی استعدادی نشوند برای تشخیص استعداد به شناختن پرده های روحی و فکر دانشجوی توجه شد و برای اینکه راهنمایی در این امر شده باشد بقدر ضرورت از روانشناسی و عقاید مختلفه در این قسمت گفتگوی بعمل آمده و تا اندازه که اذهان آموزگاران روشن شود شمه از هوش یابی طبق مطالعات طرفداران علم فراست نگاشته شد در تمام این مباحث شناختن شخصیت روحی دانش آموز مورد نظر بود . و از این جهت روشنائی تازه برای ماییش آمد که ساختمان بدن هر چه باشد و شمائل انسان بهر شکلی جلوه کند روح و روان شایسته دقت است زیرا مصدر تمام انفعالات روحی است و چون بدن ظرف روان میباشد تا وقتی که این ظرف قوی و ادوات میکائیکی آن سالم نباشد روان در مغزو اعصاب نمیتواند بدایع و مشاعر را آشکار و هویدا سازد از این جهت در شناختن شخصیت لازم شد گفته شود که ساختمان بدنی دانش آموز از لحاظ تندرستی و کسالت باید مورد دقت آموزگار باشد صحیح است که آموزگار پزشک نیست و پزشکی بنوبه خود دانش بزرگی است که فن مستقل و با اهمیتی بشمار میرود ولی آموزگار باید از نظر بهبودی جسم دانش آموز را بشناسد

اگر کودکی را دید که در موقع پاسخ دادن دروس دچار ارتعاش شده میلرزد یا لکنت زبان دارد یا رنگ او پریده نباید بدین سبب که پزشک نیست اهمیتی نداده دقت و توجه در بهبودی او ننماید وقتی شاگردی بدون جهت مضطرب است. ساده تر محبوب و باشرم است آموزگار باید بداند که این کودک قوه اخلاقی ضعیف دارد و یا بیمار عصبی است آموزگاران گذشته هیچگاه این مطالعات را نداشتند و نسلی که با آن سنخ تربیت غلط و مخوف پرورش یافته اند از تلخی ها و غلیظ روحی و ضعف بدنی خود میدانند که تا چه اندازه از روش تربیت گذشته بدچاره و بدبخت پرورش یافته اند. بنا بر این آموزگار و دبیر بنوبه خود نماینده بهداشت است و نه تنها تقویت قوای روحی دانش آموزان اوست بلکه دقت در حسن پرورش ساختمان بدنی را هم عهده دار میباشد.

**آموزش و پرورش =** دانش آموزان را همواره باید از لحاظ شخصیت بدنی و روحی مورد معاینه قرار

داد. مشاهده سیمای چشم - گوش و دندان سر و عوارض جلدی و در قسمت داخلی بدن قرعات قلب - تنفس و همین قسم امتحاناتی که تندرستی دستگاه گوارش را روشن میسازد بوسیله پزشک در هر سالی لازم و ضروری میباشد. تحقیقاتیکه از طرز زندگی خانوادگی و خوراک پوشاک کودکان شده باین موضوع کمک مینماید تمام این مطالعات دقیق برای این است که تندرستی دانش آموز در موقع تحصیل تضمین شده باشد.

برای اینکه بتدریج از سرایت مفاسد بدنی از راه توارث جلوگیری شود میتوان در دانشگاهها کتابهای معینی را که برای بهبودی زناشویی

نوشته اند در دسترس مطالعه دانشجویان قرار داد و روح آنان را در زندگانی خانوادگی روشن نمود تا با چشم باز این مسئولیت مهم را به عهده گرفته و سعادت خودشان را تسلیم عواطف و احساساتی را که دوام ندارد نمایند وضع خوراك و نوع غذای دانش آموز ممتاز است - غذا تنها برای لذت چشوائی نیست و آنچه از بدن کاسته میشود عصاره اغذیه با انفعالات شیمیائی دستگاه گوارش بایستی جای آنرا پر کند . امروز معتقد شده اند که ساختمان بدنی اشخاص بسایند نسبت موافقی با نوع شغل او داشته باشد تا عضلات و اعصاب خسته و فرسوده نشده ضعف و ناتوانی عارض نگشته حالت شکستگی پیدا نشود این است که با آزمون قلب و اعصاب و معاینه تندرستی و نوع مزاج تشخیص کاری که برای شخص سزاوار است میدهند . همین قسم معین نموده اند که در هر کاری کدام قسمت از اعضای بدن بیشتر در فشار است و تحلیل میرود و از تشخیص این نتیجه را گرفته اند که افراد در هر طبقه و شغلی هستند باید بیشتر توجه خود را صرف خوراكها و غذاهائی بنمایند که عضو فعال بدن را تقویت مینمایند بدیهی است در دوره تحصیل دانش آموز بیشتر با مغز کار میکند و از این جهت حساسیت اعصاب و قلب او زیاد تر میشود . در این موقع باید غذاهای دانش جویان از نوع خوراكهای باشد که برای تقویت مغز و اعصاب مفید است . البته ورزش و گردش در هوای آزاد برای هر طبقه خاصه کسانی که بیشتر کار آنها با مغز ارتباط دارد لازمست و از این جهت انواع ورزش را برای شاگردان ضروری میدانند نکته دیگر آنست که زندگانی جسمانی دانش آموز نباید دچار اختلال شود بدین معنی

که باید در دوره تحصیل خود يك برنامه در منزل داشته باشد .

بنابر این وظایف دانش آموزان در هنگام مطالعه این است .

۱ - هیچوقت نباید بکتابهای افسانه و بی حقیقت وقت خود را

تلف سازند . ساعات مطالعه دروس آموزشگاه و موقع خواندن کتابهایی را که با اصول اخلاقی و علمی نوشته شده است در يك وقت قرار ندهند بهتر این است کتابهای تفریحی را بعد از مطالعه دروس آموزشگاه بخوانند

۲ - در هنگام مطالعه، کتاب از هم جدا و طبقه بندی شده هر

فصلی را باید بخاطر سپرد . و سپس فصل دیگر را مطالعه نمود . برای فرا گرفتن و بلندن سپردن بهتر این است گاهی مطالب را بلند خواند که از راه شنوایی هم حواس باطنی بدرک مطالب موفق شوند .

مذاکره دانشجویان با هم و از یکدیگر پرسش نمودن خیلی خوب

است ولی ابتدا باید هر دانش آموز يك دوره خودش بتنهائی مرور کند بعد در مذاکره شرکت نمایند .

خواندن باشتاب هیچ خوب نیست دانش آموزانی که بقوه حافظه خود

ایمان دارند و میخواهند زود بخوانند و بگذرند ممکن است مطالب مطابق

اراده آنها وارد در قوای دماغی بشود ولی اطمینان داشته باشند که خیلی

زود هم فراموش خواهند نمود و در مراجعه بعد چون يك مرتبه ذهن

آشنا بوده و در قبول و هضم مطالبی که سابقه داشته بی میل خواهند

بود و بهمین جهت هر قدر دانش آموز سعی نماید که حافظه خود را

مدد نماید موفق نخواهد شد .

۴ - هر وقت حس بی میلی و خستگی در مطالعه نمودید بدون

تأمل کتاب را کنار بگذارید و مغز خود را تازه نمائید و باز اگر احساس بی میلی نمودید بموقع دیگر بگذارید. خواندن از روی بی میلی مانند فرو بردن غذای سنگین است همیشه در حالت نشاط و میل باید درس خواند و مطالعه نمود.

۴ - هر کتابی که میخوانید از نظر مطلب و معنی گرانها بدانید. اگر دفتر یادداشتی هم داشته باشید و آنچه را از کتاب مربوط بفن خود مطالعه نمودید خلاصه آنرا یادداشت نمائید و احیاناً موضوعاتی که در نظر شما حل شده است بنویسید زیرا در آینده بشما خیلی کمک خواهد کرد.

۶ - مواقعی برای شما دست میدهد که بدون اراده مطالب علمی و فنی را بصورت صحیحی میشناسید هر وقت موضوع را فهمیدید از یادداشت آن غفلت نکنید. البته اراده ظاهری در فهم مطلب کمک نکرده ولی انسان دارای الهاماتی است که باید آنرا مقدس بشمارد.

بنابر این دفتر یادداشت در هر موقع در جیب شما باشد سودمند است.

۷ - در فرا گرفتن زبان نخست باید زبان ملی و مادری خود را خوب بدانید هر وقت که در صداآموختن زبان بیگانه برآمدید ابتدا الفباء را یاد بگیرید. سپس از ظواهر اشیاء و زندگانی عادی و احتیاجات روز شروع نموده پس از آنکه سخن گفتن معمولی را یاد گرفتید عشق شما بتحصیل مطالب علمی با آن زبان شدید خواهد شد ولی اگر نتوانستید سخنان ساده را با آن زبان تکلم کنید خیلی صعوبت در یاد گرفتن مطالب علمی موفق خواهید شد.

یکی از عوامل رشد و پریشانی فکر بخاطر آوردن قسمتهای تلخ زندگانی است. این نکته را باید دانست که زمان باتمام کیفیات حاصله از آن برای افراد میگذرد و زمان تازه تر با زندگانی تازه پیش میآید البته این مطلب هم صحیح است که گفته اند گذشته آئینه آینده است و لیکن در هر حال بیاد آوردن تلخی های زندگانی که بیشتر آنهم نتیجه سوء تدبیر و تسامح خود انسان بوده است جز آنکه نشاط را کدر نماید ثمر دیگری ندارد گوته میگوید (هر چیز گذشته را باید فراموش نمود زیرا خیال آن موجب ناراحتی میشود در زندگانی همیشه امروز و آینده را در نظر داشته باشید)

این مطالب البته برای همگان است ولی آنچه دانش آموزان باید فرا گیرند این است که هیچگاه بدی ها و شک و تردید یا فلسفه های غم انگیز دیگران را بخاطر نسیارند و اگر احیانا هم خودشان در دوره کوچک زندگانی خاطراتی دارند که از آن خوشدل نیستند باید سعی در فراموشی آنها نمایند.

وقتی با اشخاص پرمرده و نومید و کسانیکه در زندگانی اراده و توانائی را از دست داده اند و اکثر مات و مبهوت بنظر میآیند خواهید دید تار و پود روح آنان خاطرات ایام گذشته و پیش آمد هایی است که بعقیده خودشان ناگوار بوده است.

حکماء روان شناس برای بهبودی این نوع افراد اجازه میدهند که آنان دردهای دل خوردا باصطلاح بگویند و قتیکه چندین بسار رازهای درونی خود را شمرند آنوقت حکیم دانشمند به تعلیل حوادث شروع نموده

و بمریض خیالی با دلایل روشن و قاطع میفهماند که تمام تصورات او خطا بوده و یکی از اشتباهات بزرگتر هم ممد یأس و پژمردگی او شده است همین افکاری است که همیشه از ذهن بمشاعر آورده و باز بقوه تلقین آنرا بذهن فرو برده است .

بیاد آوردن گذشته ها از نظر فهمیدن خطبها خوب است و لیکن مراجعه تنها به یادداشتهای ضمیر بدون فهم علل خطا یا ناپسند میباشد و بیشتر برای سلامتی روح زیان آور است .

بنابر این هر موقع آموزگار مشاهده نمود که دانش آموز فقط از گذشته های خود نادم است و در صدد صلاح است بآید مانند حکیم روانشناس باز بفهماند که تذکار خاطرات گذشته بدون اخذ نتیجه برای اصلاح زندگانی آینده و برای تندرستی روح و جسم خطرناک است .

وقتی شما خطبها و اشتباهات خود را دانستید هیچگاه نگوئید موقع گذشته است . بدون تأمل در صدد تلافی گذشته برآئید . دانش آموزی که از تسامح عقب مانده است نباید تصور کند که وقت گذشته است و بهمین دلیل متأثر شده از کسب دانش روگردان بشود . در این ایقاع باید با عشق و جدیت کاملی بکار مشغول شود و بدون شك موفقیت در برابر آمال او وجود دارد هر موقع باشمیه خود واقف شدید سعی کنید در مرحله نخستین بدانید چرا مرتکب اشتباه شده اید و سپس وسیله کامیابی را دنبال کنید . هیچگاه با کسانی که نظرشان در زندگانی عقلی محدود است معاشرت نکنید . آنها آنیکه میل دارند همواره از بدبختی های خود سخن برانند دوست شما نیستند زیرا بدین وسیله از یک

طرف ضعف روح و عقل خودشانرا نشان داده و از طرف دیگر با سخنان حساس و منطق های چسبنده شمارا هم بفکر بهانه جوئی در زندگانی و بمطالعه روزهای گذشته وادار میسازند. معاشرت با کسانی مطلوب و شرط عقل است که نشاط و فعالیت. خوش بینی در سیمای آنان نمایان است از روش این اشخاص شما هم اگر ضعف و خللی در ساختمان روحی دارید قوت گرفته. همانطور مسرور و مشغوف شده اراده و سعی و عمل و عجل به کسب و هنر از افکار تان تراوش خواهد کرد آموزگاران میدانند که دانش آموزان از خانواده هائی بآموزشگاه میآیند که هر يك دارای بگونه فکر و فلسفه خاص در زندگانی هستند بدون تردید افکار خانوادگی در منزل کودک کان مایه میبندد و بعلاوه معاشرت کودکان با یکدیگر تشابه فکری خانواده هارا توافقی داده و سخنانی که هر شاگرد بدیگری میگوید روح او را هم تحت تأثیر قرار میدهد. ما چون از آموزش و پرورش خواهانیم که دانش جویان بر اساس قوت اراده و نشاط و تقوی و هنر مندی پرورش دهند. البته باید دقیق باشیم که آنها از تحلیل افکار متباین با این اصول دور بمانند. بنابر این هر آموزگاری موظف است طرز فکر دانش آموزان خود را یکایک بشناسد و در بهبودی او سعی باشد.

بیاد آوردن خاطرات تلخ اغلب موجب تنبلی است و شاید اساساً این نکته یکی از صفات همیزه تنبل ها باشد کسیکه در طلب دانش است و میخواهد بقوه تقوی و سعی عمل پیش برود بطور قطع و یقین میداند موفقیت با او همراه است. دیر یا زود هنر ثمر میدهد ولی از تنبلی و

بیکاری جز نادانی و ناتوانی، ذلت و پشیمانی چه حاصلی بدست میآید؟  
 بعضی سردی در کار را راحتی نام میگذارند ولی در معنی میخواهند  
 تنبلی را نشان دهند. صحیح است که انسان بر راحتی نیازمند است ولی  
 آسایش و راحتی دارای این معنی نیست که شخص از انجام وظیفه  
 خود را دور بدارد. حرکت نخستین اساس زندگانی است.  
 موجب پیدایش افکار تنبلی در مغز ممکن است نتیجه فشار گوارش  
 و بدی اعضاء باشد کسانیکه بدون مقدمه مالیخولیائی میشوند و ناگهان  
 افکاری در دماغ آنان پیدا میشود که تقرد و بیکاری را دوست داشته  
 و بد بین میشوند باید بدون تأمل در دستگاه گوارش معالجه نمائید.  
 بیشتر تحریک شدید و آنی اعصاب که شاید موجب پیش آمدهای  
 ناگواری هم میشود نتیجه فساد معده است:  
 بعضی اوقات ظهور افکار پریشان نتیجه بد ترتیب افکار در مغز است  
 در اثر بیهوده بکار بردن مشاعر نظم دماغ از هم گسسته میشود بنابر این  
 تداوی این حال بسته باین است که شخص کارهای خود را منظم و  
 مرتب نموده برنامه صحیح و موافق استعداد و ساختمان بدنی و روحی  
 خود در سعی و عمل و امور زندگانی تدوین نموده و بدان عمل نماید.  
 برای اینکه دماغ خوب کار کند نباید فشار بیموقع و نامناسب  
 بدان وارد آورد بنابر این مطالعه و عمل نموده بدقایق و کیفیاتی که  
 شماره نمودیم در بهبودی مغز و رفع افکار پریشان و بد بینی داروی  
 خوب و مفید میباشد.  
 برای این که نومیدی و بدبینی خاطرات تلخ از ذهن خارج شود

و انسانرا مغلوب افکار پریشان و مالیخولیائی نسازد باید شخص تصمیم داشته باشد و تکامل شخصیت خویش را بدین وسیله ظاهر نماید. اراده و تصمیم مصدر تمام موفقیتها و خوشی ها و محو ر سعادت مادی و معنوی است بزرگان در مزایای اخلاقی سخنان بسیار گفته اند ولی تمام گفتار های آنان در برابر سیر خصایل انسانی شاید با يك پنجم نتایجی که برای اراده شمرده اند برابری ننماید.

اگر انسان اراده را در خود پرورش داد و برای استقامت در زندگانی و بقاء اراده سعی در تندرستی مزاج هم نمود هیچگاه از او روح نومیدی و بدبینی تراوش نخواهد کرد

اگر آموزگاران در دوره تحصیل به شاگردان فواید اراده را بیاموزند و تاریخ بزرگان و مشاهیر که با قوه اراده بر عوائق و مشکلات زندگانی فائق آمدند برای آنها بخوانند بی اندازه در تعدیل و آرامش فکری آنان کمک خواهند نمود. بدانش آموز باید گفت که دانش و اراده دو عامل حیاتی برای هر انسانی که بخواهد با شرافت زندگانی کند بشمار میرود. راه ترقی بوسیله اراده باید پیموده شود. بنا بر این بیدار نمودن قوه اراده در افراد یکی از عوامل بهبودی برای رفع بی نظمی و پریشانی روح آنها است. تقویت اراده در دانش آموزان غریزه هنر مندی آنان را بمیزان استعدادی که در وجودشان نهان است ظاهر میسازد. برای اینکه اراده از هنگام تحصیل و دوره ای که دانش آموز در آموزشگاه بسر میبرد مایه به بندد هیچگاه آموزگار نایستی در هیچ موردی زبانی سرزنش و توبیخ داشته باشد بلکه باید بشاگردان بفهماند که آنها استعداد و لیاقت

دارند ولیکن در پرورش آن غفلت نموده خود را ناتوان نشان میدهند.

تهذیب نفس و تأدیب ضمیر . آرامش روح و عقل و فکر در وادی بی پایان تصور و خیالات . حافظ انسان از مهالك و نواقص خدا شناسی است . ایمان بخداوند متعال باید در مدرسه و در خانواده تعلیم شود . لذت و نشاط روح از راحتی نفس و آسایش وجدان حاصل میگردد و هنگامیکه بدقت مطالعه گردد دیده خواهد شد که خدا شناس با ادب و اخلاق و اخلاص زندگانی مینماید و چون در معنی غیر از مکافات مدنی بیاداش آسمانی هم ایمان دارد سعی میکند در کارها رضایت وجدان خود را فراهم آورد و در آنجائیکه پاسبان و باز رس وجود ندارد وظایف خویش را بدرستی و راستی انجام دهد و از حيله و مکر پرهیز نماید .

اعمال نیک و ابراز عواطف مولود خدا شناسی است . کسی که خدا شناس شد بسر حد کمال میرسد و تسلط کامل بر نفس و امیال و هوا های ناپسندیده پیدا میکند زیرا معتقد است یاداش این خصایل از نعمات جاوید باو داده میشود . صداقت و عفاف و تقوی گلهای لاله های خدا شناسی است و کسی که ایمان دارد که مکافات در برابر هر عملی خدا باو خواهد داد بدون تردید درستی و صلاح را پیشه و فطری خود میسازد .

برد باری و عفت . خوش قلبی . عاطفه و احترام . ترحم از خصال و ملکات کسانی است که سلامت نفس دارند . بسیاری از امراض روحی در تربیت خدا شناسی بهبودی پیدا میکند و علاوه بر اینکه این موضوع يك حقیقت ثابت و روشنی است از نظر آموزش و پرورش نتایج گرانبهاء و

معجز آسائی دارد. در موضوع آموزش و پرورش کتاب زیاد نوشته شده و مطالب گفتنی و خواندنی در اخلاق و امور مادی و معنوی زندگانی بسیار است. مطالعه کتابها شاید در حوصله تمام افراد و دانش‌آموزان نباشد و ممکن است بعضی کتابهایی که بقلم نویسندگان متفکر و ورزیده نیست عاری از منافع و مزایائی باشد که از کتاب انتظار میرود از این موضوع هم اگر بگذریم انسان هر چه می‌خواهد نمیتواند بقوه حافظه بسپارد و نفوذ مطالب در ذهن بسته بآثر و کیفیتی است که نسبت بمقتضیات زمان و مکان و حوائج انسان میباشد بنا بر این در دوره تحصیل که دانش‌آموز بایستی برنامه دبستان یا دبیرستان را بیاموزد آنقدرها فرصت مطالعه کتب مختلفه را ندارد در زندگانی اجتماعی هم که دوره عمل به مطالب خوانده شده است هر چند مطالعه کتب مفید میباشد ولیکن میتوان گفت که مغز کمتر در این هنگام برای مطالعات غیر عملی حاضر است.

در سر فصل این مبحث گفته شد که کتاب عماد تربیت و تعلیم نیست و بایستی آموزگاران و دبیران دانش‌آموزان را بفکر و توجه در علوم و فنون و ادار سازند و در حدود توانائی درس را با عمل و محسوسات وفق دهند ولی البته تجارب پیشینیان و مطالعات دانشمندان جز بوسیله کتاب باقی نمی‌ماند و باید در هر حال دانش‌آموز با کتاب زندگانی نماید. در هر بحثی کتاب فراوان نوشته شده و دبیران شایسته است که کتابهای خوب را بدانش‌آموزان صورت دهند. و لیکن در این موارد بهتر این است به تلخیص کتابهایی که خوانده میشود پرداخته هر چه می‌توانند از مطالب کتاب خلاصه نموده در دفتر خویش بنویسند

در دوره تحصیلات عالیّه در سالیانی که پایان تحصیل شمرده میشود اگر این رسم معمول شود و استادان دستور دهند که دانش آموزان کتابهایی را بخوانند و خلاصه نمایند بی اندازه در پرورش فکر آنان کمک میشود. همچنین اصول نقد در این دوره بمزق است معمول گردد. آموزگاران افکار و عقاید يك نویسنده با کتاب او را بدانش آموزان نشان میدهند که در گفته های نویسنده دقت و توجه نموده آنچه بنظرشان میرسد با برهان و دلائل روشن و علمی بنویسند البته منظور از نقد نشان دادن خوبی و یا نارسائی نوشته هائی که است تحت مطالعه قرار گرفته است.



از نظر روان شناسی و طب نفسانی باید این نکته را مطالعه نمود که ضعف و ناتوانی بعضی دانش آموزان مبنی بر چه عللی است امروز دیگر نمیتوان مطالبی که صورت ابهام دارد بنظر بی اعتنائی نگاه کرد زیرا آموزگاران و دبیران در این عصر تنها عهده دار تعلیم يك رشته الفاظ نیستند بلکه بایستی جهات و عللی که استعداد و قوه فطری دانش آموز و ملکات پسندیده او را ظاهر میسازد تربیت نموده و پرورش دهند. یکی از جهات ضعف فکری جوانان و دانش آموزان ظهور حس بدبینی و نو میدی است. علاج آنهم گفته شد و معلوم گردید که باید علاوه بر آن تدابیر در تقویت ااده و اعتماد دانش آموز سعی بلیغ شود اگر در ضعف فکری که نتیجه آن تزلزل حواس است علل جسمانی وجود دارد بایستی در بهبودی آنهم اقدام نمود:

نتایج ضعف فکری غیر از معایب جسمانی بی نظامی روابط

دماغی است. در اقدام بهر کار و هر تصمیمی باید تمام مراکز مغز و قوای روحی باهم کار کنند. چرا حواس باطنی در کمک بیکدیگر تعلق دارند این مبحث از نظر روان شناسی تحت مطالعه در آمده و گفته شده است که سبب قطع روابط حواس باطنی خستگی میباشد.

وقتی در آموزشگاه دور از حدود تربیت طبیعی وظایفی به دانش آموز تحمیل شود و اضافه مقرراتی در دروس یا در تربیت خانوادگی باو سپرده گردد بدیهی است خسته خواهد شد و بالنتیجه مغز او خوب نمیتواند روابط عصبی را باهم جریان دهد آنوقت ضعف فکرو پریشانی فراموشی نمایان میگردد و دیگر اراده و تعقل از میان میرود. در نتایج خستگی سخنان پیشمار گفته اند و بطور کلی آنرا اثر ضعف دماغی میدانند بنا بر این رفع خستگی از لحاظ معالجه نواقص روحی و نظم قوای عاقله مهم میباشد. فوایدیکه برای رفع خستگی بیان نموده اند این است که پس از حصول نشاط و نظم دماغ همیشه جوان خواهد ماند. از نظر فعالیت های روحی انسان همواره میتواند با حفظ موازین روانشناسی جوان و نیرومند باشد در عرف روانشناسی پیری جز خستگی و بی نظمی معنی دیگری ندارد. ممکن است در نخستین قدمیکه دانش آموز در زندگانی بر میدارد بواسطه بی مواظبتی در حفظ قوای روحانی پیر و خسته بنظر آید. قوای روحی انسان همه وقت خوب میتواند کار کنند در صورتیکه با اصول طب نفسانی تربیت و تقویت شده باشد. قوای روحانی با ترقی و رشد حتی با مرور زمان و دوره بیری بیشتر فعالیت دارد. تاریخ مشاهیر نشان میدهد که بلوغ علمی و اجتماعی و صنعتی آنان در دورهائی

بوده که ممکن آنرا ز میان پیری میدانند. خستگی دماغ در کود کان اثر اضافه کار و بی نظمی در تحصیل و فراموشی کیفیانی است که بیان شد ولی در دوره دبیرستان علاوه بر بی نظمی دروس که ممکن است دماغ دانش آموزانرا خسته کند پر خوری و پر نمودن معده هم موجب خستگی دماغ میشود بیکاری و کار بدون ترتیب هم دماغ را خسته میسازد.

حصول اراده مذبوط به پیدایش میل و ظهور میل بسته به نشاط خاطر و آنهم مولود عمل منظم دماغ و اعمال جسمانی است خستگی دماغ که زیانهای بسیار دارد نتیجه عوامل زیادی است که هر کدام شایسته دقت و مواظبت است.

بعضی بدون توجه باین اصول خیال میکنند با دواهای شیمیائی بایستی نشاط خاطر و میل بکار پیدا نمود. یکی از مهمترین اصولی که باید بدانش آموزان آموخت این است که هیچگاه مزاج خود را مغلوب دواهای مختلف نسازند و جز در مواردیکه پزشک دانشمند و هنر آزموده دستور میدهد استعمال ننموده و هیچوقت هم فریفته دواهایی که برای فروش چند صد فائده بر آن می شمارند نگردند.



تربیت اخلاقی كك مك مؤثری بتقویت تربیت عقلی مینماید در آموزشگاه باید دانش آموزان را به تمرین صفات حسنه وادار نمود وقتی آموزگار از فوائد راستی و درستی صحبت مینماید تنها نباید بیانات او در این حدود دور بزند که راستی و درستی خوب است - بر خلاف آنچه تصور میرود اطفال بیشتر متوجه استدلال در این موضوعات هستند

بنابر این بوسیله حکایات تاریخی و با حقیقت امثله و شواهد باید نتایج راستی و درستی را در زندگانی نشان دهند. هیچگاه در تمرین اخلاقی نباید دلیل با پیوند افسانه و قصه بمیان آورد زیرا دیر یا زود دانش آموز واهی بودن افسانه را خواهد دانست و از این جهت منطق و دلایلی هم که با آن همراه بوده است در نظرش لغو و بی معنی خواهد شد. ما باید برای دانستن دانش آموزان درس نظافت، راستی، اطاعت، محبت را بخوانیم و نتایجی را که این اوصاف بوجود میآورد بیان نمائیم: بآنها بگوئیم و بفهمانیم که نظافت دقت و پاکیزگی روح را نشاط میدهد. نظافت تندرستی بدن و روح را بوجود میآورد. بوسیله نظافت انسان همیشه از امراض، صوت و همواره شاد خواهد بود. نظافت از روی طبع حس احترام اشخاص را نسبت بانسان تحریک میکند نتایج راستی و درستی، اعتماد و اطمینان، عزت و شجاعت است ضعف و ذلت، ثمره نادرستی و دروغ است. بنابر این شرافت و فضیلت همیشه نتیجه راستی و درستی میباشد:

وقتی شخص از روم اطاعت را دانست: وظیفه شناسی که مصدر ترقی میباشد یا انتظام فطری او میشود و در تمام موارد بضبط نفس خویش توانا میگردد.

محبت باشخاص و خانواده حس فداکاری کوشش و حسن ظن و عفو و اغماض را باید پرورش داد. نظم در کار دقت، کمی زحمت و استفاده از وقت، آسایش روح و بدن تولید بنماید: هنگامیکه شخص سعی و جدیت و مسئولیت را توأم نمود در هر حال امید وارو اعتماد بنفس و قدرت را دارا خواهد بود



آموخت که خوشبختی و بدبختی در نظر مردم معانی دیگری دارد ولی علم به ثبوت رسانیده که بدبخت کسی است که ودایع عقلی و استعداد خداداد و دانش و اخلاق و سعی و دقت را بیکسو نهاده در طلب موهوم قدم گذارده و خویشتن را به سخنان بی اساس خوشدل ساخته است. خوشبخت آن کسی است که از تمام مواهب خدا داد کامیابی حاصل نماید.

طلا و نقره و هر چه مردم آنرا سعادت و خوشبختی میدانند لذت حقیقی و طبیعی ندارد ولی معرفت روح و کسب نتیجه از عمل و عقل دارای نشاط و لذایذی است که بزرگان جهان را در زندگانی خوشبخت نموده و نام جاویدانی از آنها باقی گذارده است.

پرورش نیروی بدنی و عقلی بایستی با مقتضیات سن دانش آموزان موافق باشد. یکی از بزرگان میگوید: «يك بچه وقتی میتواند بزرگ شود که راه طفولیت را آرام پیموده باشد» بعضی از اولیاء اطفال این نکته را فراموش می کنند و از این جهت فرزندان خود را از بازی و احساسات کودکی باز میندارند.

پرورش نیروی عقلی و بدنی با تناسب کامل، شخصیت کودکان را بتدریج ظاهر میسازد بنا بر این باید محیط خارجی کودکان را در نظر داشت و فهمید که نمو دماغ و تقویت اعصاب و تناسب اندام بچه ها با چه وسایلی ممکن است حاصل شود برای تقویت ماهیچه ها در اطراف کودکان چیزهایی را باید قرار داد که بتوانند بسهولت بر دارند یا بلغزانند دختر کوچک در خانه میل دارد تقلید مادر و خدمت کاران را بنماید. اگر خواست او هم دستمال و اسباب عروسک خود را بشوید و در باغچه بیاویزد نباید

مانع شد بلکه لازمست طشت کوچکی هم برای او گذاشت که غریزه خود را باین وسیله پرورش دهد.

پسر ها در باغبانی و کاشتن گل . معماری و نقاشی با ذوق و با هوش هستند . باید وسائل انجام این کار را برای آنها فراهم آورد . بیل و کلنگ کوچک آب پاش و چوبهای مخصوصی که چیدن آنها روی هم تشکیل عمارت میدهد . توپ بازی و سایر مصنوعات دیگر را باید در دسترس آنان قرار داد . ذوق و نشاط پسران و دختران قوت میگیرد و روح کار و صنعت در آنان قوام پیدا مینماید . اگر در حضور کودکان ادوات موسیقی به ترنم در آمد آنها هم میل دارند تقلید کنند . باید اسبابهای کوچکی که ساخته شده خرید و حس شادمانی را در آنان تعقیب نمود . باید کودکان را در انتخاب بازی آزاد گذارد . البته خانواده‌هایی که سعادت کودکان را در نظر دارند بیشتر بازیهای را در دسترس آنها میگذارند که قوت عملی و فنی هم داشته باشد .

دستور هایی که برای پرورش عقلی و آموزش تهیه نموده اند

بشرح زیر است

- ۱ - تعلیم باید پرورش تمام حواس و قوای دانش آموز را در نظر بگیرد .
- ۲ - درسها باید بطوری تقسیم شود که بعد از هر درس مشکلی درس آسانی باشد .
- ۳ - درسهایی مشکل در طرف صبح قرار داده شود ۳ - ورزش بدنی را باید بقدر درسهای دیگر اهمیت دهند ۴ - درس ها تا حدود امکان باید بوسیله نقشه ها و الواح و سینما ها و اشیاء محسوس مجسم گفته شود ۵ - حفظ متن کتابها و یا اشعار و غزلیات آنقدر ها مهم نیست

اشعاری که آهنگ موسیقی دارد خوبست زیرا بدان وسیله کودکان آنها را تکرار نموده سرگرم و با نشاط میشوند . ۶ - گفتن کلماتی که معنی آنرا کودکان نمی فهمند زیان بخش است . ۷ - آموزگار نباید دانش و عقاید و ذوق خود را بکودکان بقبولاند بلکه باید شخصیت آنها را در نظر گرفته و ذوق آنان را پرورش دهد . ۸ - کودکان باید آزادی داشته باشند که هر چیز را بانهایت شغف از آموزگار پرسش نمایند و پاسخ درست آنرا مطابق مشاعر خود بشنوند . ۹ - تا درسی را شاگرد نفهمیده و بذهن نسپرده است نباید وارد درس و بحث دیگری شد بعضی آموزگاران می خواهند سرعت پیش بروند این روش برای کودکان موجب پریشانی حواس شده و برای آموزگار هم کند ذهنی کودکان حالت عصبانی تولید میکند ۱۰ - آموزگار باید مسئولیت مهمی را که دارد در یابد کودکان از او در گفتار و اخلاق آداب و نظافت تقلید میکنند ۱۱ - کودکان را باید طوری عادت داد که از روی میل و عشق درس بخوانند .

را میفشارد . درس يك نواخت و يا يك  
و رخوت اعصاب بیان کند کودکان را  
و كسل میشود . تغییر اسلوب گاه بی  
مینماید . ۱۲ - آموزگار باید طوری  
روحی کودکان باهم مرتبط شده هو

معانی حاضر بشود ۱۳ - درس هارا باید بسیط و ساده گفت . ۱۴ -  
آسان و زود فهم را در نظر آورد و بتدریج مطلب را بالا برد تا قوه و  
مشاعر کودکان بخوبی مطالب را قبول نماید - بطور مثال در مسائل

ریاضی ابتدا باید موضوعات مفرد را گفت و بعد به سائل ترکیبی پرداخت در یاد دادن زبان نخست باید واژه های ساده را یاد داد، کلماتی را گفت که در زندگانی بدرد میخورد و بتدریج به واژه های علمی پرداخت ۱۴ - همواره باید اشیاء نزدیک و مشهود را بر چیزهای دور و غیر مشهود مقدم شمرد در جغرافیا اگر آموزگار ابتدا از خود دانشپایه و حیاط آموزشگاه و حدود و کوی شهر شروع کند و تا ممکن است نقشه را مانند جزیره و دماغه و غیره در باغچه بسازد بهتر است ۱۵ - نقاشی و موسیقی برای کودکان خوب است. البته منظور این نیست که دانش آموزان همه نقاش و موسیقی دان بشوند بلکه مقصود این است که در هنگام رسم دست و انگشتان کودکان قوت بگیرد و ذهن آنان مشغول باشد فائده نقاشی این است که قوای دماغی را قوت میدهد. تقلید صدا ها قوه ناطقه را رشد داده موسیقی گوش را نوازش میدهد.

۱۶ - شخصیت دانش آموز را پرورش داد و مواهب

هر فردی بودیعه سپرده شده با تربیت

یگری که در پایان مطالب اخلاقی باید

آموزان را بیاورد به هنر و صنعت

۱۷ - در دانش آموزان قوی و بارور

در دوره های دبستان کتابهایی که در شرح حال بزرگان علم و

ادب و صنعت نگاشته شده خواند و مشاهده و تجزیه را در نظر آنان با قیمت

نمود

روش تجربه و مشاهده که در حقیقت آموزش عملی است برای تمام رشته های زندگانی افراد شایسته پرورش میدهد که به کار خویشتن آگاه و با نشاط خواهند بود ولی در تربیت علمی بدون عمل و تربیت یکسان استمداد های مختلف از میان می رود و ارکان زندگانی اجتماعی را از فعالیت باز میدارد.

هدف تربیت تفوق روح بر ماده باید باشد یعنی غرایز فکری و عقلی را باید در زندگانی مادی بکار انداخت و معلومات را بوسیله پرورش موازین اخلاقی تقدیس نمود.

تربیت این است که دانش آموز با قلم و کتاب و میز تحریر فکرش بسته نشود بلکه در تمام رشته های زندگانی وارد در عمل گردد. تا اینکه در موقع لزوم بتواند باغبانی و کارهای دستی و نجاری و آشپزی را هم عهده دار شود.

تربیت فقط پرورش قوه حافظه دانش :

تلف کنند تربیت عبارت از تمام اصول و

و حوائج معنوی و مادی آنان است.

آموزش و پرورش دختران اهم

بهر نوعی که پرورش یابند و هر يك

در هنگام بزرگی دارای همان نیروء

دختران امروز مادران فردا هستند. رطایف و مسئولیت

در زندگانی عقلی و مادی سنگین است این است که آموزش را در مورد

دوشیزگان بسمت عملی و نظری باید تقسیم نمود.

بخش های عملی عبارت است از بهمداری و پخت و پز - اداره  
خانه . خیاطی . موسیقی - دفتر داری . گلکاری و باغبانی . ورزش ..  
تربیت کودکان .  
قسمت های نظری - دانستن احکام مذهبی . اقتصاد ملی . جغرافی .  
زبان ملی . قوانین مدنی . تاریخ . ادبیات . هنر های زیبا .

